

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عصر (جله اول)

نختم مفهومی استادانوت ۹۵/۵/۲۳

برای این که هر کس در هر حال و روزگاری هست به روزگار حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه) وصل شود صلوات بفرستید.

دوستان در مورد سوره همزه ۴ تحقیق در حال انجام دارند که تکمیل شده آن‌ها را نشان خواهیم داد.

سوره مبارکه عصر از سوره‌هایی است که همه می‌شناسند و مضامین آن مورد توجه همه هست. با بسم الله سوره، ۴ آیه دارد.

واژه‌های سوره عصر جزء واژه‌های غرر کل قرآن است. عصر، خسر، ایمان، عمل صالح و صبر و حق جزء واژه‌های غرر قرآن هستند.

بد نیست که در ابتدای مطالعه سوره‌ها، تفسیر نمونه را نگاهی بیندازیم. سوره در مکه نازل شده است بعضی هم می‌گویند مدنی است ولی احتمال مکی بودن آن بیشتر است. جامعیت سوره مورد توجه است. برنامه‌ای برای سعادت انسان است.

کسی که سوره عصر را بخواند خداوند در قیامت او را برمی‌انگیزد در حالی که صورتش نورانی است، چهره‌اش خندان و چشمش روشن است تا زمانی که وارد بهشت شود. در واقع به قره‌العین می‌رسد. یعنی به رضایتی دست می‌یابد که در چشمش پیداست و همه چیز را خوب می‌بیند.

حضرت علامه هم می‌گویند که این سوره تمامی مقاصد قرآن را در بر گرفته است.

اقوال مختلف درباره عصر: "وَالْعَصْرِ" در این کلمه به عصر سوگند یاد شده، و از نظر مضمونی که دو آیه بعد دارد مناسب‌تر آن است که منظور از عصر، عصر ظهور رسول خدا (صلی الله علیه) باشد، که عصر طلوع اسلام بر افق مجتمع بشری، و ظهور و غلبه حق بر باطل است، چون مضمون دو آیه بعد این است که خسران عالم انسان را فراگیر

است و تنها کسانی را فرا نمی‌گیرد که از حق پیروی نموده، و در برابر آن صبر کنند، و این اقلیت عبارتند از کسانی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و عمل صالح کنند.

ولی بعضی گفته‌اند: مراد از عصر، وقت عصر، یعنی آخر روز است، چون این وقت دلالت دارد بر تدبیر ربوبی که روز را می‌برد و شب را می‌آورد، و قدرت و سلطنت را از سلطان روز یعنی خورشید سلب می‌کند.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد نماز عصر است، که نماز وسطی است که از همه نمازهای یومیه فضیلت بیشتری دارد. چون مینا شب و روز است نماز عصر وسط نمازها قرار گرفته است.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد شب و روز است، که اصطلاحاً به آنها عصران گفته می‌شود.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور از عصر دهر است، که در آن عجائبی وجود دارد، که بر قدرت ربوبی دلالت دارد.

و بعضی دیگر وجوهی دیگر ذکر کرده‌اند. و در بعضی از روایات آمده که منظور از عصر ظهور حضرت

مهدی (عجل الله تعالی فی فرجه) است. یکی از القاب حضرت حجت ولی عصر است.

"إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ" مراد از کلمه "انسان" جنس انسان است، و کلمه "خسر" و "خسران" و "خسار" و "خسارة" همه به معنای نقص در سرمایه است.

راغب می‌گوید: این کلمه هم در مورد انسان استعمال می‌شود، و گفته می‌شود:

فلانی خسران کرد، و هم در مورد عمل انسان بکار می‌رود و می‌گویند: تجارت فلانی خسران کرد

و اگر در آیه مورد بحث کلمه "خسر" بدون الف و لام آمده به منظور بزرگداشت آن بوده، و خواسته است بفهماند

انسان در خسرانی عظیم است، احتمال هم دارد به منظور تنويع باشد، و بفهماند آدمی در نوعی مخصوص از خسران

قرار دارد، غیر خسران مالی و آبرویی، بلکه خسران در ذات که خدای تعالی در باره‌اش فرموده:

"الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ (توان هایشان کم می‌شود) وَ أَهْلِيهِمْ (دور و اطرافشان خلوت شده و کم می‌شوند) يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ".

پس علت نکره آمدن خسر دو چیز است. یا می‌خواهد بگوید که خسرش زیاد است یا می‌خواهد تنوع خسر را نشان دهد.

عبارت‌های حضرت علامه در عین کوتاه بودن بسیار پر مغز است.

[شرحی در مورد مستثنی بودن مؤمنان صالح العمل از زیانمندی جنس انسان]

"إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" این استثنا استثنای از جنس انسان است که محکوم به خسران است، و استثنا شدگان افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالح باشند چنین افرادی ایمن از خسرانند.

و این بدان جهت است که کتاب خدا بیان می‌کند که انسان موجودی همیشه زنده است، زندگیش با مردن خاتمه نمی‌یابد، و مردن او در حقیقت انتقال از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر است، که بیان این معنا در تفسیر آیه شریفه "عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالِكُمْ وَتُشَيِّكُم فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ" گذشت، و نیز کتاب خدا بیان می‌کند که قسمتی از این زندگی همیشگی انسان که همان حیات دنیا باشد حیاتی است امتحانی، و سرنوشت ساز که در آن حیات سرنوشت قسمت دیگر یعنی حیات آخرت مشخص می‌گردد، آنها که در آن حیات به سعادت می‌رسند، و یا بدبخت می‌شوند، سعادت و شقاوتشان را در دنیا تهیه کرده‌اند، هم چنان که خدای تعالی فرموده: "وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ"، و نیز فرموده: "كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً".

و نیز بیان می‌کند که مقدمیت این زندگی برای آن زندگی به وسیله مظاهر این زندگی و آثار آن یعنی اعتقادات و اعمال است، اعتقاد حق و عمل صالح ملاک سعادت اخروی و کفر و فسق ملاک شقاوت در آن است، می‌فرماید: "وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ" و نیز می‌فرماید: "مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ" و باز می‌فرماید: "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا"، و در آیاتی بسیار زیاد سرنوشت آخرت را چه خوش و چه بدش را جزا و اجر خوانده.

و نیز با همه این بیانات که از نظرتان گذشت بیان می‌کند که سرمایه آدمی زندگی او است، با زندگی است که می‌تواند وسیله عیش خود در زندگی آخرت را کسب کند، اگر در عقیده و عمل حق را پیروی کند تجارتش سودبخش بوده، و در کسبش برکت داشته است، و در آینده‌اش از شر ایمن است، و اگر باطل را پیروی کند، و از ایمان به خدا و عمل صالح اعراض نماید، تجارتش ضرر کرده (نه تنها از سرمایه عمر چیزی زاید بر خود سرمایه به دست نیاورده، بلکه از خود سرمایه خورده، و سرمایه را وسیله بدبختی خود کرده است) و در آخرتش از خیر محروم شده، لذا در سوره مورد بحث می‌فرماید: "إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" و مراد از ایمان، ایمان به خدا، و مراد از ایمان به خدا ایمان به همه رسولان او، و مراد از ایمان به رسولان او اطاعت و پیروی ایشان است، و نیز ایمان به روز جزا است هم چنان که قرآن در جای دیگر تصریح کرده به اینکه کسانی که به بعضی از رسولان خدا ایمان دارند، و به بعضی ندارند، مؤمن به خدا نیستند.

ایمنی از خسارت و شرور دو معنایی است که حضرت علامه برداشت کرده‌اند.

جاری کننده امنیت و موضوع ایمان متفاوت است. روز قیامت موضوع ایمان است. امنیت از کجا حاصل می شود؟ از خداوند.

ایمان به چیزی، بآء سببیت است.

خانه سبب آرامش است. از سوسک و گربه و ... در امان می شوید. ایمان مجموعه ای از باورها نسبت به خدا و کتاب و غیره است. مؤمن یعنی یک انسان معتقد. اگر بصورت موضوعی نگاه کنیم می گوئیم انسان مؤمن یعنی کسی که مضطرب نیست. بهم ریخته نیست. اینطور داستان عوض شده است. ممکن است کسی به خدا اعتقاد داشته باشد ولی بهم ریخته باشد و آرامش نداشته باشد.

اگر بآء در ایمان را بآء سببیت بگیریم اوضاع عوض می شود. بعضی ها اشتباها خودشان را مؤمن پنداشتند و مستحق پاداش و چون خود را مستحق پاداش پنداشتند در خسر زندگی کردند. کم کم که زندگی کم آوردند و این یعنی خسر.

از همان اول باید می فهمیدند که ایمان یعنی اطمینان پیدا کردن. امنیت پیدا کردن از گناه. آدم وقتی بفهمد جهنمی هست یک فکری برای خودش می کند. ولی اگر فکر کند که بهشتی است دچار خسر می شود. تفاوت در بآء سببیت در همین معنا است.

ایمان دو حالت مستقر و مستودع دارد و احکامی پیدا می کند. قلمرو بحث ایمان از اول تا آخر قرآن است. بهمین دلیل هر سوره ای، زاویه ای را پوشش می دهد. ایمان جاری شده از هر سوره ای با سوره ای دیگر متفاوت است. هر سوره ای استعاده ای دارد و آسیبی را مطرح می کند و پناهگاهی را نشان می دهد. شما از شرور خیابان به خانه پناه می برید و امنیت پیدا می کنید به این ایمان می گویند. در حصن قرار گرفتن را ایمان می گویند. حقایقی که فرد به آن ها اتکا می کند یقین است. ایمان یک حقیقت است که در اثر یک فرآیند بوجود می آید.

[جمله "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" بر عمل به همه اعمال صالح دلالت دارد و از آن استفاده می شود که مؤمنان گنهگار نیز در خسرانند]

و ظاهر جمله "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" این است که به همه اعمال صالح متصف باشد.

پس این جمله استثنائیه شامل فاسقان که بعضی از صالحات را انجام می دهند، و نسبت به بعضی دیگر فسق می ورزند نمی شود، و لازمه این، آن است که منظور از خسران اعم از خسران به تمام معنا باشد یعنی شامل خسران از بعضی جهات هم بشود، و بنا بر این دو طایفه خاسرند، یکی آنهایی که از جمیع جهات خاسرند نظیر کفار معاند حق و

مخلد در عذاب، دوم آنهایی که در بعضی جهات خاسرند، مانند مؤمنینی که مرتکب فسق می‌شوند و مخلد در آتش نیستند چند صباحی عذاب می‌بینند، بعد عذابشان پایان می‌پذیرد و مشمول شفاعت و نظیر آن می‌شوند. تواصی خیلی جالب است. در نظام ولایی جایگاه مهمی دارد. «ولی» که همان «رسول» است در این حوزه مثل توده مردم است. این راهبردی است، که همه به نظام ولایی راه یابند. همه واژه‌های سوره عصر در وصیت است. البته اگر درست تعریف بشود.

"و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ" کلمه "تواصی" به معنای سفارش کردن این به آن و آن به این است. و "تواصی" به حق" این است که: یکدیگر را به حق سفارش کنند، سفارش کنند به اینکه از حق پیروی نموده و در راه حق استقامت و مداومت کنند، پس دین حق چیزی به جز پیروی اعتقادی و عملی از حق، و تواصی بر حق نیست، و تواصی بر حق عنوانی است وسیع‌تر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی از منکر شامل اعتقادیات و مطلق ترغیب و تشویق بر عمل صالح نمی‌شود، ولی تواصی بر حق، هم شامل امر به معروف می‌شود و هم شامل عناوین مذکور.

[خصوصیت و اهمیت تواصی به حق و تواصی به صبر که بعد از عنوان کلی "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" اختصاص به ذکر یافتند]

در اینجا سؤالی به نظر می‌رسد، و آن این است که: تواصی به حق، خود یکی از اعمال صالح است، و با اینکه قبلاً عنوان کلی "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" را ذکر کرده بود، چه نکته‌ای باعث شد که خصوص تواصی به حق را نام ببرد؟ جوابش این است که: این از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، که در مواردی بکار می‌رود که گوینده نسبت به خاص عنایت بیشتری داشته باشد، و شاهد بر اینکه خدای تعالی از میان همه اعمال صالح به تواصی به حق عنایت بیشتر داشته، و بدین منظور خصوص آن را بعد از عموم اعمال صالح ذکر نموده این است که همین تواصی را در مورد صبر تکرار کرد، و با اینکه می‌توانست بفرماید: "و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ الصَّبْرِ"، فرمود: "و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ".

و بنا بر همه آنچه گفته شد، ذکر تواصی به حق و به صبر، بعد از ذکر اتصافشان به ایمان و عمل صالح برای این بوده که اشاره کند به حیات دل‌های مؤمنین، و پذیرا گشتن سینه‌هاشان برای تسلیم خدا شدن، پس مؤمنین اهتمامی خاص و اعتنایی تام به ظهور سلطنت حق و گسترده شدن آن بر همه مردم دارند، و می‌خواهند همه جا حق پیروی شود، و پیروی آن دائمی گردد، و خدای تعالی در باره آنان فرموده: "أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ".

در آیه مورد بحث صبر را مطلق آورده، و بیان نکرده که صبر در چه مواردی محبوب است، و نتیجه این اطلاق آن است که مراد از صبر اعم از صبر بر اطاعت خدا و صبر از معصیت و صبر در برخورد با مصائبی است که به قضا و قدر خدا به آدمی می‌رسد.

### بحث روایتی [چند روایت در ذیل آیات سوره عصر]

در تفسیر قمی به سند خود از عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که در تفسیر آیه "إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا..." فرمود: در این جمله خدای تعالی اهل صفوت (اهل بیت) از خلق خود را استثناء کرده.

مؤلف: و در ذیل روایت، ایمان را بر ایمان به ولایت علی (علیه السلام) و توامی به حق را بر توصیه ذریات و نسلهای خود به ولایت علی تطبیق نموده است.

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر آیه "وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ" گفته: منظور از این انسان، ابو جهل بن هشام است. و در تفسیر آیه "إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" گفته: منظور علی و سلمان است.

اولین محوری در سوره هست مربوط به کلمه عصر است. زندگی انسان سیری دارد تا به تحول نهایی برسد و قیامت را درک کند.

عصر، نهایت شکوفایی انسان است آنطور که خدا در نظر گرفته است. این تمدن‌سازی است. این که برای تاریخ بشر ابتدا و انتها در نظر گرفته شود از واژه عصر است. سیر تحول گاهی در یک دوره اتفاق می‌افتد و گاهی در نوع انسان اتفاق می‌افتد.

عصاره بودن انسان تام است. در گذر زمان چیزی به انسان اضافه نمی‌شود و نوع انسان تغییری نمی‌کند. نظامات در فطرت راه ندارند ولی می‌توانند شکوفایی آن را سریعتر یا دیرتر کنند.

انواع گزینش و عصاره انسان‌ها وجود دارد؛ اختار، اجتبی، اصطفی و ... گزینش‌های متفاوتی هستند. در یک بستری انسان‌ها در نظر گرفته می‌شوند و از بینشان یک نفر برگزیده می‌شود. انواع شاخص‌گذاری در وجود انسان متعالی است.

وقتی امام زمان (عج الله تعالی فرجه) می‌آیند یک امام برای همه دنیا کافی است. این بخاطر تحول در بستر است. سوره عصر یک مجموعه موضوعی به انسان می‌دهد. ایمان انسان را به انسان کامل متصل می‌کند. انسان‌ها براساس تاریخ تفکیک شده و منظر قرآن در کفر و ایمان بررسی می‌شود.

اگر مکتبی قائل به تحول نوع انسان بشود قائل به هرمنوتیک می‌شود. یعنی هرکسی حق و اخلاق را خودش تعریف می‌کند. معیارهای ثابت زیر سوال می‌رود. نسبی‌گرایی رواج می‌یابد. همه علوم دانشگاهی امروزه هم از همین دست است.

نوع انسان وابسته به بستر نیست. انسان به فضای ثابتی وصل است. سیر تحول رشد در انسان وجود دارد. عصر یکی از مولفه‌های مهم تغییر شب و روز و انتقال شب و روز است. انسان از نطفه، علقه، مضغه و... رشد می‌کند. منطقه تغییر انسان از شبی به شب دیگر عصر است.

عصر محل ارزیابی و اجر انسان است. عصر زمانی است که به کارگران اجر می‌دهند. هر توانی سیر پیدا می‌کند و عصری دارد. همانطور که شب و روز قابل احصاء است.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) تحول نهایی نوع انسان است. امام زمان (عج‌الله تعالی فرجه) هم بیایند مثل امیرالمؤمنین زندگی می‌کنند. ولایت امیرالمؤمنین عصر را دارای اجر و پاداش می‌کند.

روز و شب در چرخه تبدیل شدنشان کلمات متفاوتی در قرآن دارند. یولج، یمحو و ...

در فلسفه کنونی حرکت و جلوه نیست. این بحث عصر به فلسفه حرکت می‌دهد. تجلی بیشتر می‌دهد.

سوره اعلی، تکویر، طارق این بحث را پوشش می‌دهند.

در کتاب تدبر در کلمه ادعا کردیم که کل واژه‌های قرآن از لیل تا لیل هستند.

در قرآن رزق واژه ثبوتی و طعام واژه ظهوری است. در کتاب حکمت هم از ثبوت تا عصاره کل فصل‌ها چیده شده است. حضرت محمد (صلی‌الله علیه) عصر انبیا و حضرت عیسی (علیه‌السلام) ظهر انبیا است. این موضوع وسیع و جالب است.

عصر یک موقعیت است برای دریافت اجر که زمینه پرداخت بعدی را هم فراهم می‌کند. این سوره انشراح است.

شاید نزدیکترین سوره به کلمه عصر سوره انشراح است. نزدیکترین امر به عصر «فاذا فرغت فانصب» است.

نزدیکترین گزاره به سوره عصر «ان مع العسر یسرا فان مع العسر یسرا» است. در عصر معیت عسر و یسر پیدا است.

سوره عصر در سختی نازل شده است و پیامبر را دل‌داری می‌دهد.

\*\*\*

## ساعت دوم

عصر یعنی زمان تحمل سختی‌هایی که دارد رفع می‌شود ان شاء الله.

کاری که با سوره انشراح به ذهنمان رسید و گفتیم بسیار کار سریعی بود که با همه ی سوره‌ها می‌توان آن را انجام داد. وقتی واژه‌ای منفرد می‌شود حالت نماد پیدا می‌کند، و واژه‌هایی که نماد می‌شوند معنای بسیار گسترده‌ای می‌یابند مثل عصر که تمام کارهای خوب را می‌توان ذیل آن دید.

این مهم است که یک سوره خودش هم در چه جایگاهی نسبت به سایر سوره‌های قرآن داشته باشد؛ این سوره در قله قرار دارد. این آخری به معنای سوره بیشتر نزدیک است. علتش این است که خیلی‌ها که روزشان به شب می‌رسد و دست خالی‌اند. پس هر کسی که بی‌عصر است، یعنی در خسر است.

محور مطالعاتی بعدی سوره، واژه «الانسان» است.

### «الانسان»

در سوره‌های جزء ۳۰ چند سوره داریم که از انسان صحبت شده است:

- ✓ که شان تربیتی او و ضرورت تربیت یافتنش بسیار مهم است.
- ✓ و قابلیت تعلیم و تزکیه برداری‌اش مدّ نظر است.
- ✓ در واقع نظام استعدادی‌اش را بیان می‌کند و این استعداد اغلب به صورت منفی گفته می‌شود مثلاً ضعیف است و عجول و... و این‌ها همه نشان از ظرف و ظرفیتی است.

البته اینکه می‌تواند به همه حقایق برسد به خاطر این است که در خسر است. یعنی انسان ظرف کلیه کمالات را دارد، پس می‌تواند به همه آن‌ها برسد.

در خسر بودن انسان است که او را از سایر حیوانات متمایز می‌کند. خسر به مفهومی غیر ضرر اشاره دارد. اینکه حیوانات از ذکر غافل می‌شوند و شکار می‌گردند ضرر است نه خسر.

اگر می‌گوییم یک بطری استعدادش ۱۰۰۰ لیتر است یعنی ۱۰۰۰ لیتر خالی دارد و این مهم و ارزشمند است.

قسمت اول این است که انسان توسط خود قرآن بررسی شده است. می‌توان کاری دیگر کرد از انسان و خسر. اینکه این دو کلمه را به عنوان امام (سازمانده) سایر ظرفیت‌ها قلمداد کرد. یعنی همه انسان‌های قرآن را در بیاوریم که



ضعیف و جهول و غیره. آن که همه این واژه‌ها را سازماندهی می‌کند خسر است. خسر بر همه صفات استعدادی انسان غلبه پیدا می‌کند. و روح حاکم بر همه این هاست. اگر انسان در عجله بماند، خاسر است. اگر انسان در هلع بماند، خاسر است و غیره.

وقتی شما سوره بقره را می‌خوانید و واژه «خسروا» را می‌بینید، از یک طرف شما یک منظمه دارید که مثل جعبه ابزار است. می‌توانید جایگاه و حیثیت خسر را ببینید، یعنی می‌بینید که بنی‌اسرائیلی که خاسر شده است به خاطر جهل‌شان به چه بود؟ یا ظلمشان چه بود؟ این منظمه می‌تواند به شدت قدرت تحلیل را بالا ببرد.

این منظمه یک چرخه پیدا می‌کند. که مثلاً ظلم، جهل و ضعف و ... در آن چیده می‌شود. گفته می‌شود که مثلاً شماره ۱ و ۲ باشد فلان آسیب را به بار می‌آورد مثلاً عجله یعنی بدون آنکه تفکر کند عمل می‌کند. و حرص هم درونش عجله دارد. در نتیجه هر کدام از این‌ها روی ساختار وجودی می‌آیند ولی روی فرایند بین آن‌ها و نه تک تک.

#### - چگونه به منظمه خسر رسیدیم؟

بعد از اینکه واژه‌های انسان را از قرآن استخراج کردیم و صفات متناسب با آن را بررسی کردیم متوجه شدیم که در مفهوم کلی همه استعدادها می‌توانند شکوفا نشده باشند و از آن جهت انسان را به خسر برسانند. در واقع وقتی می‌گوییم ظلم، یعنی اینکه چون در تاریکی است پس در خسر است، وقتی می‌گوییم جهل یعنی چون در فقدان تعقل است یعنی در خسر است.

**نکته مهم:** اگر خسر را دیدید به دنبال صفات بگردید و مثلاً جهل و عجله و .... را پیدا کنید ولی از آن طرف حرکت نکنید که اگر ظلم یا جهل را دیدید بیاید و بگویید خسر است. وقتی خسر را می‌گوید دارد آسیب عمومی قابل بررسی به عوامل علی و نشانه‌ای مطرح می‌کند و مثلاً وقتی واژه خسر را می‌بیند به شدت روی عوامل علی پافشاری می‌کند که این عوامل در همه واژه‌های «انسان» قرآن صادق است.

کلمه خسر در قرآن نشانی از آسیب‌های زندگی انسان است که موجب اختلال شده است. به خاطر همین در حوزه روان‌شناسی اختلال واژه «خسر» کلیدی‌ترین واژه است.

خسر دو حالت دارد:

همانی هم که «یحسبون انهم یحسنون صنعا» است دارای خسر پنهانی است، در ظاهرش پیروزی است ولی با یک تلنگر بسیار کوچک به هم می‌ریزد و تعادل ندارد.

در دنیا هیچ پیروزی خاسرانهای پایدار نیست. آنچه در سوره کهف مطرح است، مثل همان باغدار است که باغش حسن صنع است ولی وقتی باغ از بین می‌رود کار بدتر می‌شود.

### «خسر»

می‌توانید آسیب‌های عمومی که به انسان وارد می‌شود را در همه جهات بررسی کنید. منظور این است که در آیاتی که کلمه خسر آمد است هم به عوامل علی و هم نشانه‌ای به مقتضای جریان اشاره شده است.

از کجا بفهمیم که عصر داریم یا نداریم؟ یا در خسر هستیم یا نه؟

باید ببینیم در قسمت دوم سوره چه جایگاهی داریم، ۴ فاکتوری که در پایان سوره است را می‌توان دید.

ضرر و خسر متفاوت است:

ضرر مثل نفع است و جنبه وجودی دارد. ولی خسر جنبه عدمی دارد. خسر در قرآن هم می‌تواند مقابلی نداشته باشد و هم می‌توانیم بگوییم که بسیار نسبت به واژه‌های منفی فراگیر است.

یک مفهوم جاری در تمام آسیب‌هاست که فرد را از دریافت حقایق (مادامی که هست) محروم می‌کند و گاهی در معنای هلاکت می‌یابد.

در قرآن چنین است که هیچ‌گاه واژه مقابل صدق، کذب نیست، زیرا ممکن است در مقابل صدق، غفلت هم باشد و عموماً واژه‌های مثبت بار مفهومی بسیار بیشتری به نسبت واژه‌های منفی دارد.

واژه‌های خسر تنها واژه قرآن است که یک سر و گردن بالاتر از سایر واژه‌های منفی شده است. اینکه چرا خداوند به واژه خسر چنین عنایتی کرده است؛ دلایلش چنین است یعنی همان‌طور که ورود شیطان به انسان از ناحیه خسر است، مسدود کردن راه شیطان هم از طریق همین خسر امکان‌پذیر است.

همه مردم در خسر هستند و از این جنبه که خسر پتانسیل است پس همه مردم هم در عصر هستند و این دو هم زمان است و ۴ فاکتور آخر سوره به عواملی اشاره می‌کند که انسان از خسر خارج گردد.

صفت‌هایی که با «الانسان» همراه‌اند:

(۱) استعدادی‌اند: ظلوم و جهول

(۲) مواجه‌ای هستند. مثلاً وقتی نعمتی دارند خوشحال‌اند و وقتی ندارند ناراحت.

(۳) پایه‌ای هستند. مثل هلوع، که سمت استفاده مهم است.

این ۳ دسته وقتی به سبیل ناکامی در آیند، خسر می‌شوند.

در واقع بیشترین تبیین در گریز از آسیب‌ها نسبت به خسر شده است. خیلی جالب است که از این موقعیتی که خسر ایجاد می‌کند می‌توانیم به اشکالات شاکله‌ای و شخصیتی‌مان پیش برویم. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که من فلان ایراد را داشتم و قرآن خواندم و قرآن به من جواب نداد. باید برود جاهایی که خسر است را با دقت بخواند و جواب بگیرد.

در حوزه خسر غیر آسیب‌شناسی کار دیگری هم می‌توانیم انجام دهیم؛ معرفت انسان به ضدّ.

یعنی تمام واژگان خسر را بخواند و برعکس کند. می‌تواند یک مدل انسان‌شناسی بدهد ویژه انسان‌های لجباز؛ و بگوید که مثلاً لجبازی او را در جهت بدی‌ها باید جهت داده شوند مثل کسانی که صفت لجبازی دارند و در خانواده‌های غیرمذهبی هستند و مذهبی می‌شوند و یا برعکس.

در نتیجه می‌توان یک فهرستی از ۳۰۰ آیه از خسران از قرآن استخراج کرد و لیست کرد. پس اینکه انسانی خاسر است می‌تواند در آن صفت، جهتش را عوض کند.

اگر کسی کلمه خسر را در قرآن کار کند بسیار جالب است. بالاخص کسانی که روان‌شناسی می‌خوانند خوب است که یک دیدی نسبت به این واژه به طور کلی داشته باشند. از آن طرف، نفع بزرگتر خسر است. و نفع پایه ایمان می‌شود.

خسر وقتی است که فردی کاری را انجام داده ولی در هنگام برداشت نتیجه نمی‌بیند، مثل کشاورزی که کاشت و داشت داشته است ولی آفت زده شده است. «حبط» مدلی از خسر است، مثلاً همین کشاورز محصول کاشته، درو هم کرده، سوار کامیون کرده و ماشین هم راه افتاده ولی وقتی کامیون سقوط می‌کند هم باید هزینه کامیون را بدهد و هم باید ضرر خود را متحمل شود.

نوعی از خسر هم «خیه» است؛ وقتی برای عملی به غایت تلاش کرده، ولی نتوانسته به آن برسد مثل کسانی که رتبه‌های خوب می‌آورند و مصاحبه هم می‌روند ولی قبول نمی‌شوند. یعنی رفته و دستش به هدف خورده ولی به هدف نرسیده است. زیرا کسی که خوانده و رتبه‌اش خوب نشده، کسی که خوانده و رتبه‌اش خوب شده، و کسی که اصلاً آزمون نداده است هر ۳ مثل هم‌اند زیرا هر ۳ وارد دانشگاه نشده‌اند.

در قرآن ۶۰ خسر داریم و نوعا چنین است؛

(۱) آیه ۲۶ سوره بقره است. شما مکررا از آیه ۲۴ آن را خوانده‌اید ولی تا کنون با کلمه خسر نخوانده‌اید، بناشده است که پرسید که این آقا یا خانم که فاسق است چه عوامل نشانه‌ای (صفات مواجهه ای) و چه عوامل علی (صفات پایه ای و صفات استعدادی) داشت است؟

چه شده است که خاسر شده است؟ یک سری لوازم داشتند؛ نقض عهد، قطع امر خدا و ... است. خدا یک سری مثال برایشان زده است، و آن‌ها می‌گویند که خدا به این بزرگی چه مثالی است که به پشه زده است. یعنی این انسان در نظام باوری‌اش جایی برای مثال پشه نداشته است و این یعنی اگر من مثالی چنین زدم و تو تعجب کردی، پس تو فاسقی و این نشانه‌ای است که تو نقض عهد خواهی کرد و بعد هم قطع امر خواهی داشت.

انسان فاسق وقتی که مثال پشه را می‌شنود، کندی در فهم و عجله در تصمیم داشته است. طمع در فهم اقل نداشته است. مثلا شما می‌روید به زیارت یک عالم و ایشان می‌گویند که تقوا داشته باشید و شما می‌گویید که بعدش چه؟ خب بعدش ندارد دیگر، چرا دنبال چیز دیگری می‌گردی؟ ما فکر می‌کنیم که ما عالم‌تر از او هستیم و یک چیزی هست که او به ما نمی‌گوید، خب اگر خودت می‌دانی چرا پیش عالم رفتی؟! اینجا با یک مثال می‌بینیم که یک نفر در مقابل همین مثلا فاسق نامیده می‌شود. اگر او با مثالی از جنس پشه چنین مقابله‌ای می‌کند مقابل امر خدا پس چه عکس‌العملی خواهد داشت!

انبیاء اگر نمی‌شدند و اولیا اگر ولیّ شدند و هر کسی هر چه شد به خاطر این است که جلوی خسرش را گرفته است. مثل اینکه به شما بگویند که یک کلمه در قرآن است و اگر آن را یاد گرفتید جلوی همه بدی‌هایتان را گرفته‌اید و آن «خسر» است. یعنی روزی بیاید که اگر کسی حرف حقیّی به شما زد ولو در حدّ یک پشه بود به او بی‌اعتنا نباشید، حرف حق را ولو از یک بچه بشنوید و... واکنش مثبت نشان دهید. پس اگر کسی فقط همین یک آیه را بشنود و سبک و سنگین کند حرف حق را شنید است و نسبت به آن انعکاس داشته باشد از خسر نجات یافته است.

طبق یک پژوهشی «الانسان» های قرآن را در آوردیم و ۳ سری صفت هم پیدا کردیم و نسبت خسر به این صفات را یادداشت کردیم. خسر این گونه می شود که هر جایی که آن صفت عمل کند و پتانسیل باشد و به فعلیت نرسیده باشد. بنابراین یک جدول درست می شود، مثلا خسر در عجله و در کل ۱۵ مورد خسر گفته می شود، یعنی مثلا خسر این جا به خاطر هلع است یا عجله یا ... ؟

مثلا اگر کسی گفت که من از هر چه بد است بدم می آید، نمی شود که ما بخواهیم خوب شویم و از راه خوبی هم خوب شویم و نه از راه خسر و غیره.. انگار نمی خواهد با داروی تلخ درمان شود.

نه امکان ندارد، می شود که کسی از ایمان به تمام خوبی ها برسد ولی به هر حال در همین مسیر هم به نفی بدی می رسد و باید خسرها را ببیند. پس می توان دو مسیر داشته باشیم، حرکت از خوبی به نفی بدی ها یا از نفی بدی ها به سمت خوبی ها. ما ترجیح می دهیم اول داروی تلخ را بخوریم و بعد به راحتی ها برسیم.

اختلال نتیجه است. اختلال محصول شر است. می گوئیم یک نفر وسواس دارد یعنی این نتیجه است. مصیبت «ضر» است و خسر نیست.

آسیب با اختلال متفاوت است. ممکن است که اثبات کنید یک نفر بیماری دارد و نمی تواند راه برود و این آسیب است، نه اختلال؛ اختلال خسر است و به جنبه ارادی فرد برمی گردد. اختلال قابل حل است، خسر هم قابل حل است. آیات آمده اند که انسان را از خسر نجات دهند.

۲) برخی از رفتارها خواسته یا ناخواسته فرد را به سمت خسران سوق می دهند، یعنی در واقع طبیعتشان به خسر است مثلا اطاعت از الذین کفروا. اینکه بگوئیم که خدایا تو شاهدی که من از هیچ حیثیتی از الذین کفروا اطاعت نخواهم کرد و این گونه از خسر رهایی می یابم.

هر جایی که مسیر را می گوید، علت همان نشانه است. یعنی دیدی اگر کسی در درس، در مدل ها در سبک زندگی و... از الذین کفروا تبعیت کرد در خسر است.

خسارت مثل اجر است، کسی نمی خواهد دچار خسر شود، علل خسر ارادی است. در اختلالات هم چنین است که هیچ کسی نمی خواهد افسرده شود ولی نتیجه اعمالش افسردگی است.

اینکه کسی ادعا کند که من از الذین کفروا اطاعت نخواهم کرد و این گونه از خسران نخواهد بود.

۳) آیه ۱۱۹ نساء که راجع به شیطان است:

«و قطعاً آنان را گمراه می‌کنم، به آن‌ها دستور می‌دهم، آن‌ها را آرزومند می‌کنم و به آن‌ها دستور می‌دهم که گوش حیوانات را بشکافند (یعنی خرافه پرستی)، آفرینش پاک‌خدایی را تغییر دهند (یا سیستم خودشان را تغییر می‌دهند و در درون ساختار فکری خودشان یا تغییر بیرون، و از تغییر خودشان منجر به تغییر بیرون می‌شوند؛ مثلاً من کشف کردم که هورمونی به نام می‌دهم و آن‌ها را چاق می‌کنم و قبل از این قطعاً تغییر در ساختار علمی خود من ایجاد شده است.) که شیطان را ولیّ خود می‌گیرند پس در خسران مبین هستند.»

پس هر کسی که بفهمد که تغییر در خلق از شیطان بوده است مثلاً در ربا متوجه دست شیطان شود و تبعیت کند در خسران است. در اتخاذ بسیار مهم است که به باب افتعال و ارادی بودن آن را توجه شود.

قطعاً اگر کسی شیطان را به عنوان ولیّ اتخاذ کند بعداً کارهایی خواهد کرد که خودش باورش نمی‌شود و همه تغییرات در خلق خواهد بود. محور خسران شیطان دار بودن سبک زندگی افراد شد.

**آیه ولایت در سوره مائده:** برخی می‌گویند که این آیه در این سوره جایگاهش درست نبوده است. ولی محور ولایت محور طیب‌گزینی است، تغذیه، پوشش، نکاح و سکونت طیب بسیار مهم است. انحراف در افراد شهرها از تغذیه و لباس شروع می‌شود. نظام ولایی برای طهارت جامعه اول غذا خوردن را درست می‌کنند و روی نحوه پوشش کار می‌کنند و ازدواج‌ها را تصحیح می‌کنند. اینکه جامعه‌ای به دکتر و پزشک نیازمند است این خوب نیست یعنی قطعاً در خلق تغییر ایجاد شده است. بنابراین آیه ولایت در بین احکام تغذیه آمده است. سگ شکاری در جایش بسیار مهم است. در این آیات اگر شما نگاه کنید، خسران در عدم رعایت غذا می‌رود، عدم رعایت سلامتی است.

۴) آیه ۵ سوره مبارکه مائده:

خسران این سوره روی حلیت طعام است و اگر کسی طعامش حلال باشد حتماً از خسر این سوره در امان خواهد ماند. اگر سبک ازدواج براساس دوست دختر و دوست پسری پیش برود دیگر بعداً قابل جلوگیری نیست؛ یعنی مقدمات اولیه اختیاری است ولی اختلال بعدی به صورت اجباری به فرد تحمیل خواهد شد.

هر کسی دوست دارد می‌تواند خسران را کار پژوهشی کند.

خوب است که در بین جمع هر کسی یکی از موارد را کار کند و برای همه ارائه دهد. ولی وقتی کاری قرار است انجام دهید تا انتهای آن مسیر را بروید، و مثلا نکات کاربردی و مهارتی از خسران استخراج کنید، و به گونه‌ای هم نویسد که بقیه بگویند کار سختی است، راحت بنویسد که بقیه نترسند، مثلا اینکه تغذیه را درست کنیم که دچار خسران نشویم کار آسان و عقلی است و راحت می‌شود پذیرفت.

اگر کسی در جمع ما روی غذای طیب کار کند یعنی دارد روی ضدّ خسر کار می‌کند. در جهت سوره مبارکه مائده کار می‌کند و ابتدائیات نظام ولایی را کار می‌کند. این‌ها لازم است، نه بلکه ضروری است. به هر حال دنیا محدود است و ما نمی‌توانیم همه این کارها را انجام دهیم.

مبنای این سبک زندگی ولایی سوره مبارکه مائده است. می‌شود که کسی موسس کار ازدواج شود به صورت کاملا صحیح. متأسفانه ازدواج به دست ولایت شیطان افتاده است. به هر حال این چیزهایی که گفتیم همگی برای اظهار برائت‌مان از شیطان بود.

هر کسی از خودش شروع کند به جایی نمی‌رسد و ما اینقدر با جامعه عجین شده‌ایم، که نمی‌توانیم بدون اینکه جامعه را تغییر دهیم، خانواده خودمان را طیب کنیم. کار ساده‌تر این است که هر کسی هر کاری که از دستش برمی‌آید در جهت غذای طیب به کار گیرد، کسی وسیله یک مغازه را می‌آورد و کسی هزینه مغازه را دارد و این گونه یک تعاونی در جامعه تشکیل می‌شود و محور سوره مائده این است که تعاون در برّ و تقوا داشته باشید. و این تعاون در طیب‌سازی جامعه باشد. نباید عقب‌نشینی کرد و رهبانیت را پیش گرفت، باید بمانیم و اصلاح کنیم. طیب حدّ و حدود دارد و در آیات و روایات آمده است. مثلا اینکه بگوییم که کشاورز مؤمن باشد، کسی که آرد می‌کند مؤمن باشد و کسی که می‌پزد مؤمن باشد ولی یک مرتبه بینیم که سیکل و چرخه، مؤمن نیست و خودمان برویم برای کاشت و برداشت و... این‌ها کارهای نشدنی است. قرار نیست که از کلّ زندگی مان بزنیم. این صحبت‌ها پایه ندارد. اینکه کسی نماز شب نخواندنش را به شاطر ربط دهد اشتباه است. چرا کار را سخت کنیم؟

رسیدن به طیبات در غذا و ازدواج سهل است. بله مراقبت می‌کنیم که خبیث نباشند. نجاست نداشته باشند، آنگاه این طیب است. به واضحات عمل کنید. القاءات خبیث گونه را رها کنید. اینکه بگویید بچه ما نان و آب طاهر نداشته است و چنین و چنان.

کسانی که به همه چیز به شدت جزئی و پنهانی به طیبات می‌پردازند و آن را از حیطة ارادی ما خارج می‌کنند در نهایت به انکار ولایت و نظام جمهوری می‌پردازند، یعنی می‌گویند که یک حکومت دینی که نظام آموزشی‌اش

چنین است و غیره. پس ما کنار برویم و اصلاً آمریکا بیاید و کشور را بگیرد!!! بله ما هم می‌توانیم انتقاد کنیم البته زمانی که در جایگاه نظر دادن باشیم. قرار نیست که دو دستی جامعه را به دست استکبار بدهیم.

خیلی حرف‌های عجیب و غریب در جامعه است مخصوصاً در بحث طیبیات که بیشتر روی حوزه آیات و روایات بروید. که مسیری بسیار متعادل است.

سیره علما سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) نیست، سیره شهدا هم سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) نیست. نمی‌توانید بگویید که من مثل فلان عالم عمل خواهم کرد. نه قابل توصیه و قابل الگوبرداری نیست و خیلی از وقایع زندگی‌شان پنهانی بوده است. ممکن است که مثلاً فلان توصیه استاد عالمی به شاگرد عالمش شاید الزاماً عُلّت نباشد. علما سیستم خاص خودشان را داشتند.

سیره شهدا و علما سیره خاص است و سیره خاص قابل تقلید نیست، در سوره انعام آمده است که فبهدهام اقتده، یعنی به هدایت انبیا باید اقتدا کنید. در حوزه طیبیات هیچ چاره‌ای جز مشارکت عمومی نیست! باید جریان‌سازی باشد.

الان در حوزه ازدواج وقتی دختر و پسر می‌خواهند کفویشان احراز شود، گاهی بین ۱۰ نفر کفویت دارند و گاهی ۱۰۰ تا و گاهی ۱۰۰۰ تا. کفویت امروزه محدود است. وقتی کفویت روی ۱۰۰۰۰۰ نفر باشد میدان کفویت دقیق‌تر است و دامنه شمول انتخاب بیشتر است. در غیر این صورت جامعه محکوم به خبیث‌گزینی است.

جامعه بعد از مدتی دچار خسر می‌شود، و اینکه یک پسری بتواند بعد از چندین سال کسی را پیدا کند که کفویت نسبی با او دارند نشان از خبیث بودن جامعه است.

### « ایمان »

در بحث ایمان ۳ کار مفصل انجام داده شد. و ۳ کار متفاوت و ۳ تعریف متفاوت. قصدمان هم فقط رونمایی است و بعد از آن هم بحث توأسی، حق و صبر را خواهیم داشت.

وقتی واژه ایمان را بررسی شد، دیدیم که ایمان قابل تعریف کردن نیست، در نتیجه تعریف به مقابل انجام شد. نتیجه آن که؛ ایمان تکذیب نیست، مقابل اعراض و کفر است. ایمان فسق نیست، استهزاء و شرک نیست.

تقریباً ۶ کلمه مقابل ایمان پیدا کردم.



- ✓ ایمان تصدیقی
- ✓ ایمان عملی
- ✓ ایمان ذکری
- ✓ ایمان بازتابی یا نتیجه‌ای
- ✓ ایمان تطهیر از شرک

### مؤلفه‌های تعریف ایمان:

« نزول حقیقت در قلب (ذکر) + به واسطه ی پذیرش (تصدیق) + در اثر اعتماد به آن حقیقت و موضوعات مرتبط با آن حقیقت است (بازتابی) سایر بروزات فرد را شکل می‌دهد. و در نتیجه ایمان واسطه‌ای بین ادراک و عمل است. ایمان نقش وساطتی بین علم و عمل دارد. یعنی اگر باشد علم را عملی می‌کند. در واقع شفیع انسان که می‌آید و علم او را به عمل تبدیل می‌کند ایمان است.» جنس ایمان نزول حق است. یعنی خود حق نیست. بلکه نزول حق است. جنس ایمان «ذکر» جاری است. که تصدیق و اعتماد نسبت به او وجود دارد. یعنی به سبب اعتماد و به سبب تصدیق یک حقیقتی در انسان جاری می‌شود و انسان مطمئن می‌شود. سببی وجود دارد که سببش تصدیق است. لازمه مقدمه‌ای ایمان تصدیق است.

امروز ساختار و فرآیند تحقق ایمان را بررسی می‌کنیم. یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین واژه‌های قرآن «ایمان» است.

### چگونگی تحقق ایمان در فرد و جامعه

ساختار ایمان دو حالت دارد؛ در فرد و در جامعه. اگر کسی برای ایمان، ساختار قائل شود خیلی از مباحث کلیدی را می‌فهمد.

مبحث ایمان مباحثی مثل آخرت‌گرایی و اقامه توحید و عدل را در بردارد.

بحث انواع ایمان: هیچ کلمه‌ای به اندازه ایمان در قرآن و روایات، انواع ندارد.

انواع ایمان را حتی در روایات بصورت کمی آورده‌اند که مثلاً ده درجه دارد. این تنوع مراتب ایمان را می‌رساند و بسترهای تحقق ایمان، مهم می‌شود. مثلاً ایمان فطری داریم که با تولد بوجود می‌آید و همین‌طور رشد می‌کند.

نظام ایمان در فرد و جامعه از مجموعه این مباحث بدست می‌آید. در سوره‌های قرآن بعضی اوقات معنای ایمان، یا ساختار و یا فرآیند ایمان و یا نظام ایمان قابل پیگیری است. اگر سوره‌ای همه موارد بالا را داشت نظام ایمان را در بر دارد. اگر سوره‌ای بیشتر مباحث مرتبط با آسیب‌شناسی داشت، فرآیند تحقق در فرد را داراست و وقتی بیشتر تعاملات اجتماعی را توضیح دهد فرآیند تحقق در جامعه را بیان می‌کند. سوره مبارکه بقره بیشتر درجات را بیان می‌کند بخاطر این که بسترهای تحقق ایمان را نشان می‌دهد و همین‌طور انواع ایمان را نیز بیان می‌کند.

ایمان بحث باشکوهی دارد و هر کس وارد این بحث شود به این راحتی بیرون نمی‌آید. دسته سوره‌های قرآن هر کدام نوعی از ایمان را مطرح کرده‌اند. موضوع ایمان، شاه کلید است.

مباحث را وارد سوره عصر می‌کنیم و از آن مدلی می‌گیریم برای دیگر سوره‌ها. بنای این کلاس بحث‌های پژوهشی است.

ایمان انبیا و تمایزش با بقیه ذیل انواع ایمان قرار می‌گیرد. ایمان انبیا، تنوع انسان‌ها را از منظر ایمان نشان می‌دهد. ایمان مستقر و مستودع و ایمان‌های همراه با شرک یا نفاق و ... جزء انواع ایمان هستند. ایمان مکی و ایمان مدنی

داستان جدایی دارد. ایمان فطری و تشریحی ذیل انواع ایمان می‌آید. البته می‌توان این موضوع را بصورت جداگانه کار کرد. شرک و نفاق و غیره نیز، هم مکی دارند و هم مدنی.

### نکته در مورد نظام ایمان:

۱. در معنای ایمان: ایمان از ریشه «أمن» گرفته شده و به باب افعال رفته است و حالت متعدی دارد.

أمن به معنی خالی بودن از اضطراب و داشتن سکونت و آرامش است. خالی بودن از آسیب و شر است.

مفهوم متعدی ایمان: بروز امنیت از فرد به دیگران ایمان است. امن یک واژه فردی و ایمان یک واژه اجتماعی است.

تمایز میان ایمان و تقوا این است که تقوا واژه کاملاً فردی است. انسان خود را در محضر خدا می‌بیند و به خاطر این شهود مراقبتی در او بوجود می‌آید. تفکر و ذکر هم فردی هستند و در درون اتفاق می‌افتند. در ساختار وجودی انسان تفکر و تعقلی، امن است که برای دیگران امنیت ایجاد کند. در واقع بروز ایمان در تمام زنجیره ساختار وجودی اثرگذار است. تفکر و تعقلی که آسیب‌زا نیستند بلکه امن هستند.

بوسیله واژه «ایمان» با «ساختار وجودی جامعه» ارتباط ایجاد می‌شود. ایمان فاصله بین علم و عمل است. ایمان انبیا ایمان تام است و باید در متن خودش معنا شود. ایمان متعدی است با این حال گاهی اوقات با «ب» آمده است. پس ایمان در قرآن باید جوری معنا شود که در قرآن آمده است. اگر متعدی محذوف است من باید طبق همان معنا کنم. ایمان فرآیند جریان ذکر در ساختار انسان است. وقتی ایمان همراه «ب» می‌آید سببیت را می‌رساند.

۲. ایمان در تک تک حلقه‌های ساختار وجودی ضرب می‌شود و حلقه اتصال با ساختار جامعه است.

۳. خود ایمان فرآیند است. پس در درون معنای ایمان فرآیند تحقق هست.

کلماتی که فرآیند هستند باید در تعریفشان کلمه دیگری به عنوان پایه قرار داده شود. استقلال ندارد. ایمان همه‌کاره است ولی زیر مجموعه کلمه دیگری است. زیرمجموعه کلمه ذکر است. اصل ایمان ذکر است. وقتی ذکر در تفکر و عقل و علم و ... را به امنیت می‌رساند همان ایمان است. جریان ذکر در مولفه‌های ساختار وجودی ایمان است.

ذکر به معنی وصل به منبع حقیقی است. ذکر جریان حق در هستی و زندگی انسان است. توجه نفس و ایمان در یک سطح قرار می‌گیرند. نزدیکترین کلمه به ذکر و ایمان آب است. جنس اولیه‌اش جریان پیدا کردن و نازل شدن است. ذکر جریان حق است.

کنایه‌ای که در قرآن وجود دارد معنایش با کنایه در زبان عربی فرق دارد. ادبیات فطری وجود دارد و باید بر این اساس قرآن معنا شود. اگر قرآن درست معنا نشود و به نفع زبان عربی مصادره شود ادبیات قرآن براساس ادبیات اهل تسنن معنا می‌شود. از چنین قرآنی جهاد و انقلاب در نمی‌آید.

در قرآن شیعی از تمام سوره‌ها ولایت فقیه و حکومت اسلامی در می‌آید. سوره عصر سوره ولایی است ولی این را نمی‌فهمند. در سوره عصر به حق می‌رسیم. (الحق مع علی و علی مع الحق). فرآیند ایمان بدون ولایت محقق‌شدنی نیست. نزدیکترین کلمه به ولایت وصیت است.

در قرآن ۳ دسته کلمه داریم؛ مثبت، منفی و کلماتی که هر دو حالت را دارند. ایمان در قرآن هم مثبت دارد و هم منفی. کلماتی که در قرآن مثبت و منفی دارند فرآیندی هستند. مثلاً هدایت مثبت و منفی آمده است.

تمایز واژه ایمان و ذکر چیست؟ ذکر واژه احکامی و ایمان واژه تفصیلی است. ذکر مرتبه ندارد ولی ایمان مرتبه دارد. پس راهکار افزایش ایمان، راهکار افزایش ذکر است. ایمان وابسته به بستر است.

همه اتفاقات عالم مربوط به ذکر است. ایمان در اثر ذکر بوجود آمده و رشد پیدا می‌کند. هر کس دائم الذکر شود، دائم الایمان است. همه این بحث‌ها در سوره کهف آمده است.

۴. در قرآن در خصوص واژه امن و ایمان از کلمات نزدیک و مشتق استفاده شده است. نزدیک به واژه امن واژه‌های «حفظ» و «سلام» و «تحیت» هستند.

امیرالمومنین (علیه‌السلام) در دعای خصله صحیفه علویه ۱۷ حالت از امنیت را شمرده‌اند.

ایمان را به قاعده درجه‌بندی نزدیک می‌کند. این منجر می‌شود که ایمان را در سنین مختلف شناسایی کنیم. در حوزه ایمان مشتقاتش مهم می‌شوند. مؤمن، مؤمنین، آمنوا و لم تومنوا و غیره.

مشتقات ایمان ترکیب‌های مختلف ایمان را نشان می‌دهد. که می‌توان ساختار ایمان را در انسان مطالعه کرد.

در صورت نبود ایمان انواع طغیان‌ها و بیماری‌ها عارض می‌شود. ایمان، استحکام باورهای درونی و محکم کردن افراد در درون. تحلیل‌هایی که از ایمان بوجود می‌آید استحکام در باورها را بوجود می‌آورد. قرآن برای افزایش ایمان بین افراد راهکار دارد. بعضی‌ها قرآن را کتاب ایمان افزا نمی‌دانند. ایمان در قرآن یعنی خسرزدایی و عصرآفرینی. محکم کردن افراد از درون. تبدیل انسان از تفاله بودن به عصاره بودن.

در ساعت بعدی این نکته‌ها را در سوره کهف پی می‌گیریم.

ایمان ارتباط عمیقی با باور دارد. ایمان بروز امنیت است در مجموعه ساختار وجودی انسان.

\*\*\*

## ساعت دوم

دعا کنیم که ان‌شاءالله همه اولیا و انبیا مهمان سوره عصر شوند، معلم اصلی سوره حضرت امیرالمومنین (علیه‌السلام) هستند که ان‌شاءالله به ما درس سوره عصر دهند صلواتی بفرستید.

برای اینکه حس بودن با امیرالمومنین (علیه‌السلام) برای همگی ما بوجود آید و اینکه در کنار مرقد حضرت (علیه‌السلام) در حال مباحثه سوره عصر باشیم، یعنی در حالت مباحثه و زیارت در کنار ایشان باشیم. و اینکه باب علم را از ناحیه سوره عصر به ما عنایت کنند و علمی به ما بدهند که تا برزخ و بعثت ما بماند، صلواتی عنایت بفرمایید.

در بین سوره‌هایی که در قرآن آمده‌اند برخی تناسب بیشتری با سوره عصر دارند. سوره عصر نزدیک‌ترین سوره به نظام ایمان است و مجموعه مواردی که از معنا و فرایند و ساختاری از ایمان می‌گوییم به صورتی احکامی در سوره عصر آمده است و برای اینکه به مفاهیم بیشتری از سوره عصر برسیم بهتر است با سوره‌های بزرگتر کار کنیم.

در کتاب تدبر کلمه سوره عصر و کهف با هم آمده‌اند ولی زاویه دیدشان با زاویه دید امروز ما متفاوت است و ما قصد داریم روی ایمان کار کنیم. ما قرار است سوره کهف بخوانیم به گونه‌ای که خسر و عصر و ایمان و توأسی به حق و توأسی به صبر را از آن‌ها استخراج کنیم تا بتوانیم ساختار و فرایند ایمان را به دست آوریم.

اگر بتوانیم یک مرور خیلی سریع روی سوره داشته باشیم خوب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱)

سوره با حمد شروع می شود و جزء حامدات قرآن است. علت حمد نزول کتاب بر بنده، عوج نبودن آن و اتفاقی که در نوع بشر رقم می زند است.

فَيَمَّا لَتِيذِرَ بِأَسَا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲)

این جا بحث مؤمنین آمده است و تعریف می کند که کسی است که عمل صالح انجام می دهد و برایش اجر حسن است.

مَكِّثِينَ فِيهِ أَبَدًا (۳)

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)

در مقابل ایمان موارد نام برده شده در آیات ۳ و ۴ قرار می گیرند. و به نوعی با سوره توحید ارتباط پیدا می کند. عمل صالح باید جریان توحیدی در انسان پدید آورد که برای آن خدا، اتخاذ ولد نکرده است. به نوعی در این آیه می گوید که کسی که در خسر است به نوعی قائل به اتخاذ ولد برای خداست و کسی که مؤمن است برای خدا اتخاذ ولد ندارد.

\* این مهم است که ما به اندازه ایمان نداشتنمان، برای خدا اتخاذ ولد داریم.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷)

احسن عمل به اجر حسن مربوط می شود. در این سوره ارتباط واژه ای بسیار مهم می شود. احسن عمل را با جزای حسن یکی می کند و این در کل سوره وجود دارد. از طرفی احسن عمل که اجر حسن دارد با عمل صالح مرتبط است.

\* این آیه فرایند عمل صالح را در احسن عمل معرفی می کند. یعنی رسیدن به احسن عمل این است که از بلاهای زندگی ات استفاده کنی و بهترین عمل را انجام دهی. پس مکانیزم رسیدن به عمل صالح، احسن عمل است. المؤمن

کسی است که پیوسته عمل صالح دارد. در تعریف عمل صالح می گویند که عملی است که مستحق دادن جزای احسن باشد.

\*فرایند عمل صالح، استفاده از امکانات و ابتلائات دنیایی برای رسیدن به احسن عمل است.

(۱) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷)

گزاره این آیه: رسیدن به احسن عمل غایت ابتلائات دنیا است.

(۲) قِيَمًا يُنَادِرُ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲)

گزاره آیه ۲: مؤمن کسی است که به صورت مستمر دارای عمل صالح است، چنین فردی شایسته جزا و پاداش حسن می باشد.

(۳) نتیجه: غایت زندگی انسان مؤمن شدن است.

حد وسط: پاداش حسن مربوط به احسن عمل است.

حسن و احسن تفاوتی ندارند، به خاطر این است که می گویند عمل احسن. عمل احسن یعنی بالاترین عمل را انتخاب کنید، حسن از نظر معنایی از احسن بالاتر است، مثل مصدر و حاصل مصدر است. حسن، احسنی است که دیگر احسن ندارد. نمی تواند چیزی حَسَن باشد، ولی احسن نباشد. اگر کسی این گزاره را قبول نکرد اشکالی ندارد، جلوتر که برویم درست می شود. برخی از این حد وسطها، بدیهی است و ما به حساب بدیهی بودن جلو می رویم.

از آیه ی ۱ و ۲ و ۷ معلوم می شود که:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱)

قِيَمًا يُنَادِرُ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲)

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷)

(۱) انسان به واسطه کتاب و عبدی که کتاب بر او نازل شده است، لایق بشارت و انذار شده است تا پاداش حَسَن دریافت کند.

(۲) پاداش در ازای ایمان و عمل صالح به انسان داده می شود.

۳) انسان در پس ابتلائات روزمره خود توفیق عمل و احسن عمل را یافته است.

۴) این جا عمل صالح با احسن عمل با هم مرتبطاند.

۵) عمل و اجر می تواند در حسن با هم اشتراک داشته باشند. یعنی هم اجر و هم عمل می تواند حُسن داشته باشد. (گزاره به واسطه «می تواند» جزئیة می شود و دیگر مشکل کلی ندارد.)

۶) از آن جایی که خداوند «اجر حسن» را تنها در ازای ایمان و عمل صالح قرار داده است، بنابراین نمی تواند عمل غیر صالح استحقاق اجر حسن داشته باشد و نمی تواند احسن عمل در راستای تحقق اجر حسن نباشد.

۷) بنابراین احسن عمل، عملی است برخوردار از ایمان و دارای صلاحیت اجر حسن.

اول باید بگوییم که نمی تواند عمل صالح اجر حسن نداشته باشد. یعنی از برهان خلف پیش می رویم.

احسن عمل زیرمجموعه عمل صالح می شود. ایمان و عمل صالح دایره وسیع تری دارد. در واقع فرایند رسیدن به عمل صالح، احسن عمل است. ما عمل صالح را می گوئیم صلاحیت در اجر حسن. عمل صالح مثل این است که پول داشته باشد برود خانه بخرد. احسن عمل یعنی اینقدر باید پولش را جمع کند که برود خانه بخرد. احسن عمل برای «النبلو» می آید. یعنی ابتلائات (جزء است) وقتی می آید احسن عمل می آید نه اینکه با عمل صالح بیاید.

مؤمن را با این آیات با عمل صالحش تعریف می کند: (الذین يعملون الصالحات). یعنی چون مؤمن شد و ثابت شد برایش عمل صالح می آید. در سوره عصر هم می گوید (الذین آمنوا و عملوا الصالحات) یعنی دارد یک وضعیت ثابت شده را نشان می دهد.

هر عمل صالحی، درونش احسن عمل دارد. ولی عمل صالح مثل ایمان است وقتی فرایند زندگی فرد اصلاح شد، به نحوی که هر عملی که انجام می دهد از صلاحیت برخوردار می شود.

\*عمل صالح ثبوت احسن عمل است.

\*عمل صالح = ایمان

\*اگر کسی الان ایمان یا عمل صالحی ندارد یا درجه اش کم است بهتر است که احسن عمل را انجام دهد.

\*درجات پایین عمل صالح انجام احسن عمل است. حضرت علامه در سوره عصر ذیل (الذین آمنوا...)، آمنوا را اهل بیت (علیهم السلام) دانستند.



کلا عرف قرآن به این است که تاکیداتش معنادار است. مثلاً انّ لهم اجرا حسنا باید گفته شود که «تنها» پاداش در ازای ...

### داستان اصحاب کهف

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳)

نبا به حق، مثل توأصی به حق در سوره عصر است. یعنی هر چه که گفته می شود بدانند که باید با لحن توأصی گفته شود. (دوستانی که می خواهند توأصی را کار کنند دقت کنند).

اگر این داستان قرار بود به غرض دیگری باشد تعبیر دیگری می آورد. ولی در این سوره قصد و هدف ایمان و عمل صالح و توأصی به حق و صبر است.

آیه ۱۳ شبیه جمله معترضه است و پرائتزاز و بسته ایجاد می کند.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوهُ مِنْ دُونِهِ إِلاَّهَا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴)

شبیه آیه اول است که ولد می گرفتند. ولد نگرفتن برای خدا به قیام است.

إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اینها احسن عمل است. ولی در کل وقتی اصحاب کهف را می بینیم عمل صالح می شوند.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ؛ کلمه «ربط» کلمه کلیدی توأصی است. (دقت داشته باشید).

إِذًا شَطَطًا: شطط به معنای آشفتگی است و کلی انحرافات انسان از «شطط و عوج» است.

در سوره کهف بین داستانها یک سری نتیجه گیری هایی وجود دارد که خیلی مطالب دارد.

وَآتِلْ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَأْمُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتَسَحِّدًا (۲۷)

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸)

نکاتی از دستورات این آیات به پیامبر:

- (۱) وَ أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ: خودش توامی است.
  - (۲) مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ: این همان اذ قاموا فقالوا اصحاب كهف است؛ کسی که می خواهد مثل اصحاب كهف احسن عمل کند غداه و عشی خدا را بخواند، دنبال زینت دنیا نباشد و قلبش غفلت نداشته باشد و به دنبال هوا نرود.
  - (۳) چند شرط می گذارد: الف) خدا را در صبح و مغرب بخواند. ب) به دنبال زینت حیات دنیا بودن. ج) عدم اطاعت از کسی که غفلت از ذکر الله دارد. د) تبعیت نکردن از هوای نفس او.
  - (۴) توامی به صبر دارد ولی هر توامی به صبری توامی به حق درونش دارد.
  - (۵) در صبر استمرار مهم است. در حق، درستی و حقیقت مهم است.
  - (۶) در درجات ایمان گاهی ایمان به نسبت فرد است و گاهی ایمان به نسبت دیگری است. که درستش این است که ایمان به نسبت خود فرد باشد. یعنی اینکه این فرد پر ایمان شد و چنین است.
- کلمه ایمان کلمه‌ای است ادراکی و اگر در آیه‌ای آمنا آمد ولی عمل صالح نداشت باید بدانید که قطعا در این ایمان، عمل وجود دارد. این در روایات است که ایمان، عمل صالح است. پس در جایی که عمل صالح بعد از ایمان آمده است باید تعجب کنیم که چرا در صورت وجود ایمان باز هم عمل صالح را آورده است.
- ما در مقایسه مراحل رشدی وقتی نبی را می آوریم، در نسبت آن‌ها درجات انبیا ایمانشان متفاوت می شود ولی به نسبت خودشان ایمانشان یکی است.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۲۹)

- (۱) قل الحق من ربكم. فمن شاء فليؤمن....؛ ایمان این جا پذیرش حق شد. و کفر هم عدم پذیرش حق است.
- (۲) قل الحق من ربكم، یعنی ایمان و کفر هر دو در نظام امر خداست. به همین خاطر است که ایمان و کفر از امر رب تفریع شده است.
- (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا؛ هر کفری منشاء نزولش ظلم است. پس فرایند صدور کفر، ظلم است.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰)

اگر فقط گزاره نویسی خود قرآن را کار کنید به شدت جالب است.

#### چند نکته:

- (۱) پیوستگی این آیه نشان می دهد که این آیه حدّ وسط است. حدّ وسطی برای آیه ۲ و ۷.
- (۲) ایمان سطوح دارد. و بر همین اساس می توان همه انسان ها را دعوت کریمان به ایمان و امنیت کرد.
- (۳) گزاره های ما الان گزاره های سطح یک است. گزاره های دست چندم عمدتاً گزاره های کاربردی می شوند. براساس آیات ۳۰ و ۲ و ۷ می توانیم به گزاره های مهارتی برسیم.

أَوْلَيْكَ لَهُمْ جَنَاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يَحْلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ  
إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱)

نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا به این حسنت دقت داشته باشید.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا (۳۲)

كَلِمَاتٍ الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أَكْلَهُمَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (۳۳)

وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا (۳۴)

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا (۳۵) (و هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ که از کلمه ظلم استفاده کرده است.)

وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) (توحید دارد ولی آخرت گرایی ندارد، پس توحیدش قبول نیست.)

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا (۳۷)

لَا كُنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸)

مفهوم کفر این جا مطرح است.

وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنِّا أَنَا أَقَلُّ مِنكَ مَالًا وَوَلَدًا (۳۹)

تصویرسازی:

دو باغ داریم، می‌توانید امکانات بگذارید، مدرک، تحصیلات و ...

فقدان ماشاءالله در بهره‌برداری در مواجهه با امکانات و نعمت‌ها معادل کفر و ظلم و در تقابل احسن عمل است. این‌ها را کاملاً از ظاهر آیه می‌توان دریافت.

فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنَا خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰)

تشابه آن این‌گونه است؛ حال دنیا این است که هر چه که تو دارا هستی، از جنس نعمت است و آن محکوم به فنا و نابودی است. ثمره نعمت اگر احسن عمل بود فقط همان می‌ماند و گرنه هیچ نعمتی نمی‌ماند.

ایمان و عمل صالح یعنی مواجهه با امکانات به نحوی که بتوانی آن را به بقا و اجر حسن تبدیل کنی والا نعمت‌ها خودشان به تنهایی صعیدا زلقا است.

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا (۴۴)

از آیات غرر قرآن است. یعنی هیچ چیزی نمی‌ماند و تنها ایمان و عمل صالح می‌ماند.

عمل صالح در این داستان:

مثالی در این داستان زده شد که به ظاهر عمل صالح ندارد، ولی همین گفتن ماشاءالله، خودش بروز ایمان است و عمل صالح نامیده می‌شود. در روایات هم هست که اگر به نعمتی رسیدید بگویید ماشاءالله که هم برکت کند و هم اینکه خدایی نکرده نگویید به به و بعد بشکنند! توصیه این است که اگر نعمتی رسیدید ماشاءالله یادتان نرود.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷)

کم کم فضای سوره به این سمت می‌رود که؛ حقیقت ایمان چیست!؟

داستان حضرت موسی (علیه‌السلام) مطرح می‌شود.

داستان ذوالقرنین:

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَاذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶)

قَالَ إِمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا (۸۷)

وَإِمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنُقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸)

انسانی که حرف زدنش شبیه خداست و همان کاری که خدا انجام می دهد در حاکمیت خودش اجرا می کند.

آخر سوره: بحث پیرامون خداوند

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹)

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰)

کافر کسی است که مؤمن نیست.

### تعریف کافر:

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (۱۰۱)

اول سوره بحث المؤمنون و احسن عمل و ارتباطش با ظلم و کفر بود. الان که آیات روی انتهاست کفر را با ذکر ارتباط می دهد.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِّلْكَافِرِينَ نَزُلًا (۱۰۲)

ولد گرفتن در آیات ابتدایی مشابه این مورد است.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳)

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴)

اگر احسن عمل نباشد، سعی شان گم می شود. مثل باغدار می شود. وَهُمْ يُحْسِبُونَ مُقَابِلَ هَمَانَ مَا شَاءَ اللَّهُ كَفْتَنَ اسْت.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (۱۰۵)

عمل دارد ولی وزن ندارد. وزن عمل به اندازه حق سنجیده می شود. زیرا می گوید هنالك الولاية لله الحق. ولایت یعنی اینکه هیچ اراده ای غیر اراده خدا قد علم نمی کند و ساختاری که غیر ولایت خدا چیزی حاکم نیست. همه ایمان می شود پذیرش کتاب و عبادی که به انسان داده شده است. شکل گیری ایمان در این حالت اجتماعی است. عبد و کتاب از بیرون است و ربط اتفاق افتاده است و اگر کسی ربط برایش حاصل نشود ایمان برایش حاصل نمی شود.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸)

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹)

و اما آیه آخر:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

۱) اگر این آیه را با آیات اول دقت کنید، این آیه با آیات ۱-۹ مطابق است.

۲) أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یعنی همان انذار از اتخاذ ولد برای خدا.

۳) فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ همان اجر حسن است. یعنی لقاء رب عبارت است از اجر حسن.

۴) فَمَنْ كَانَ ، معادل فَمَنْ شَاءَ فليؤمن ، فَمَنْ شَاءَ فليكفر.

۵) أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ: أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ

۶) فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا معادل همان عمل صالح است.

۷) وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا معادل ایمان است.

۸) و اول عمل صالح و بعد ایمان آمد است، این لف و نشر نامرتب است.

۹) وَ لَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا؛ شما هر کاری که انجام می‌دهید یا مؤمن است یا مشرک. یعنی هر عملی یا بروز شرک است و یا بروز ایمان است.

۱۰) فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا؛ عمل صالح و عدم شرک، سبب رسیدن به اجر حسن و لقاء رب است.

۱۱) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ: حالت توأصی دارد. در توأصی یک هم‌رتبگی دارد؛ آیا ما می‌توانیم پیامبر را به توحید دعوت کنیم؟ هم بله و هم خیر، بله می‌توانیم چون بشری مثل ماست. ولی خیر چون وحی به ایشان رسیده است.

صحبت کردن و نصیح کردن والی به عنوان درس پس‌دادن و عرضه کردن توحید است. یعنی وقتی من راجع به خدا گفت‌وگو می‌کنم یعنی خدا این قابلیت را دارد. توأصی به حق خاصیتش این است که می‌شود با امام و ولی توأصی کرد.

و این شأن‌نشان می‌دهد که «قل» های قرآن همگی آیات توأصی هستند. چون همان‌طور که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌و آله) می‌گوید (قل اعوذ برب الناس)، ما هم می‌توانیم بگوییم. قل برای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌و آله) امر به توأصی است. این درست شبیه ولایت فقیه در کشور است، یعنی اگر ولی فقیه راجع به ولی فقیه صحبت کرد، در حال توأصی است و در مقابل ما باید بگوییم.

\* احکام توأصی مواردی است که حتی در انجام آن امر، ولی و بقیه بالسویه شناخته شده‌اند.

\* در نتیجه همه «قل» ها در حیطة توأصی می‌آیند.

قل‌های قرآن عموماً در جایگاه محکمت‌اند و نه متشابهات. و به فرایند عملیات عمومی تبدیل می‌شوند. وقتی گفت «قل» یعنی من باید عین وحی را انتقال دهم.

توأصی بیشتر برای جاری کردن ولایت و چارچوب‌بندی کردن است.

اظهار توحید در تک تک انسان‌ها برای رسول عمل صالح محسوب می‌شود و نتیجه‌اش اجر حسن است. تجلی رسول بیشتر می‌شود و صلوات رسول بیشتر می‌شود.

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶)

وقتی از توحید سخن می‌گویید صلوا و سلموا داشته‌اید. وقتی شما دعای جوشن می‌خوانید، به واسطه دعای جوشن شما صلوا علیه می‌شود.

پس راجع به توحید می‌توان با رسول (صلی‌الله‌علیه‌و آله) صحبت کرد، نمی‌گوییم که توحید را رسول (صلی‌الله‌علیه‌و آله) نداشته است بلکه می‌گوییم ایمان معرفت در قلب است، اقرار به زبان و عمل صالح است. اعتراف به الوهیت اله و شاهد گرفتن اهل بیت (علیهم‌السلام) خودش ایمان است.

برای جلسه بعد بنا داریم روی نظام توحید و ایمان صحبت کنیم، روی نظام کار کردن مثل کار روی سوره کهف خواهد بود یعنی:

(۱) از منظری ایمان بررسی شد.

(۲) از منظری فرایند بررسی شد.

(۳) از منظری ساختار بررسی شد (البته هنوز این‌ها در نیامده است). رابطه‌اش با کفر و ظلم و توحید و... که اگر این‌ها را رسم کنیم معنادار است. مثلاً رابطه‌اش با شرک. که اگر شرک قطع نشود ایمان شکوفا نمی‌شود مثل این که ایمان جریان ذکری است که تنها به وسیله عدم شرک جریان پیدا می‌کند. به این نظام می‌گوییم.

نظام مرتبه‌بندی دارد، مرتبه‌ای در اصحاب کهف، مرتبه‌ای در دو باغ دار و... .

می‌خواهیم قدری بیشتر وارد نظام ایمان شویم و بعد از آن به ساختار و فرایند برسیم خیلی کارها می‌توانیم بکنیم. اگر ساختار و نظام ایمان پیوسته و توحیدمدار و آخرت‌گرایانه باشد، یعنی همان ایمان را از جنبه ذکر خاص بعد از عام مطرح می‌کند یعنی اگر ایمان به خدا را مطرح کنید، در هر حالتی آخرت‌گرایانه است (این‌ها هنوز اثبات نشده است).

برای این که ان شاء الله خدا به همه توفیق دهد، صلواتی ختم بفرمایید.



برای این که همه‌ی ما در پناه عصمت اهل بیت مصون و محفوظ باشیم **صلوات**

برای این که ایام خوبی داشته باشیم و از دحوالارض بهره‌مند شویم **صلوات**

بعضی از دوستان تدبر مکی از کلاس شبه‌ها برای پژوهش استفاده می‌کنند و موضوع یابی می‌کنند. موضوعات همگرا با موضوع ایمان و ساختار ایمان را در این جلسه بررسی می‌کنیم.

بحث ایمان در بسیاری از سوره‌ها ذکر شده است. هیچ موضوعی به اندازه این موضوع گستردگی ندارد و به همین خاطر کار کردن در این موضوع سخت است. بعضی از موضوعات را می‌توان از منظر ایمان بررسی کرد یا موضوعاتی که می‌توان ایمان را از منظر آن‌ها بررسی کرد.

موضوع اول: بحث استحکام درونی و متزلزل نبودن.

یعنی در اثر حوادث تغییر نکردن. مثل اتفاقی که در غزه افتاده است و مردم با این همه بلا فرو نمی‌ریزند. بحث استقامت و صبر اینجا معنی پیدا می‌کند. در این جا ایمان را می‌توان از منظر صبر بررسی کرد. مثل سوره هود، سوره عنکبوت یا سوره هابی که بحث صبر دارند. هر کدام از این سوره‌ها دریایی از مطلب است. نظریه استحکام درونی یعنی این که انسان‌ها می‌توانند براساس الگویی استقامت کنند و به اهدافشان برسند.

موضوع دوم: بحث ایمنی از آسیب‌ها و شرور که با بحث استعاذه طرح کرده‌ایم.

ایمان از ناحیه‌ی ایمنی از شرور را می‌توان با کلمه‌ی استعاذه و سلام کار کرد. سوره یونس و یوسف و سوره هابی که محافظت از شیطان را دارند این موضوع را پوشش می‌دهند. ایمان، مومن را قوی می‌کند و ایمنی بخش است.

موضوع سوم: اتصال به وجه ثابت هستی.

امنیتی که بواسطه اتصال به وجه ثابت هستی اخذ می شود که با واژه ذکر مرتبط می شود. اتصال به وجه ثابت ذکر است. اسم الله و ذکر الله است. عقل و قلب محل اتصال است. این موضوع کاملاً مهارتی است.

در حوزه عقل صفات بحث می شوند، در حوزه قلب دریافت و شیوه‌ها، در ذکر جاری شدن ذکر و صفاتی که ایجاد می شود. در وجه و ذکر ویژگی خاصی از ذکر بحث می شود. اگر کسی بخواهد ایمان داشته باشد چاره ای ندارد مگر اینکه با ذکر به وجه ثابت وصل شود. عقلش کار کند و قلبش دریافت کند.

ارتقا ایمان با قلب، توجه به وجه و عقل امکان پذیر است. "بسم الله الرحمن الرحيم" هر سوره در واقع تقویت ایمان است. با بسم الله ابتدای هر کاری با آن کار به وجه ثابت عالم وصل می شویم. "کل امر ذی بال لم یبدا بیسم الله فهو ابتر." با بسم الله کار انسان باقی می ماند. ثمراتش تثبیت می شود. ادبیات ما گاهی ضد ایمان است. از کودکی باید آموزش داده شود که چگونه کاری را باقی و اثر گذار کنیم.

سوره اعلی، ص، رعد برای موضوع ایمان و ذکر عالی هستند. در هر سوره ایمان از منظری مورد توجه قرار گرفته است.

سوره های الر اتصال بسیار عجیبی به ایمان دارند. کلا حروف مقطعه در این سیستم بطور ویژه حضور دارند. نظام سازی ایمان را می توان از این دسته سوره ها استخراج کرد.

موضوع چهارم: امنیت یافتن . حضور خدا و بحث تقوا.

تقوا حالتی از حضور یافتن در محضر قادری که در انسان مراقبت ایجاد می کند. گره خوردن ایمان و تقوا در سوره بقره است. کارکرد ایمان این که در انسان قوت قلب حاصل می شود. ایمان و تقوا دوقلوهای همسانی هستند که نمی دانیم کدامشان دیگری را تحت شعاع قرار می دهد. شکلشان یکی است ولی کارکردشان متفاوت است.

موضوع پنجم: بستری برای بهره مندی از امکانات و نعمت ها.

امنیت که باشد می توان از نعمت ها استفاده کرد. با شکر ارتباط پیدا می کند و سوره اش سوره ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. بستر در این جا مهم است و ایجاد امنیت کرده است. در کشوری سرمایه گذاری می کنید که امنیت داشته باشد. این شکر است. ایمان همان شکر است.

در بعضی روایات صفات متقین و مومنین یکی شده اند. تقوا و ایمان در صفات مومنین عمومی ترند.

موضوع ششم: مواجهه ی از سر اطمینان و اتکا به خداوند.

مواجهه یعنی برخوردها و بروزها. واژه ی اخبات در درجه اول و احسان در درجه دوم اینجا معنا پیدا می کنند. از حیث محکم بودن، اخبات و از حیث شیوایی و زیبایی و نیکویی و جالبی، احسان تولید می شود. از سر رأفت و رحمت هم بر ایجاد می کند.

مواجهه از حیث استحکام و احکام: مخبت (سوره حشر و سوره هود)،

مواجهه از حیث احسان (سوره نمل)،

مواجهه از حیث برّ (سوره بقره)،

مواجهه از حیث اتکا به خداوند و جهی دیگر هم دارد که در سور حامدات است. مواجهه بنده با حوادث با استحکام زیبایی دارد که حمد است. (سوره کهف).

بحث عمل صالح یا احسن عمل که با هم مرتبند. عمل صالح یا احسن عمل بروزی از سر اطمینان و اتکا به خداوند. بنابراین از حسن و سلام برخوردار است. عمل صالح صلاحیت دارد برای اطمینان به خدا و اجری که خدا بر آن مترتب می کند.

موضوع هفتم: انطباق باورها و افعال با حق.

ایمان عبارت است از باور یا فعلیتی که در انسان شکل می گیرد و منطبق با حق است و قابل اتکا است. "کونوا مع الصادقین" یعنی این که سعی کنید ایمانتان را با ایمان کسانی که منطبق با حق هستند همراستا کنید.

"یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین " آقای صدیقین می فرمودند که آیه ولایت در قرآن همین آیه است.

یکی از راه های انتقال ایمان از طریق اشخاص است. اگر پدر و مادری مومن باشند بطور طبیعی برای فرزندانشان قابل اتکا هستند. ایمان در فرزند در هفت سال اول شکل می گیرد. اضطراب در دوران بزرگسالی بخاطر این است که شخص نتوانسته کسی را پیدا کند که صادق باشد و منطبق با حق و فرد بتواند به او تکیه کند. فرد، صادق ندیده است.

این هفت موضوع پیرامون ایمان به ذهن بنده رسید اگر موضوعی دیگر به ذهنتان می رسد باز گو کنید. موضوعاتی که حاضران در کلاس پیشنهاد دادند:

- بررسی انواع افعال سیره اهل بیت و نقش آن در ایمان فردی و اجتماعی
- سیر ایمان در مراحل رشد

ساختار ایمان در قرآن اجتماعی است. بعضی از مولفه ها که به ذهنمان می رسد جزء ارکان ایمان است که باید در ساختار بررسی شود.

نظام ایمان تشکیل شده از: ساختار، تنوع، رویکردها و منظرهای ایمان

برای استخراج معنای ایمان بنده زیاد فکر کردم تا بهترین و نزدیکترین راه را پیدا کنم. این به ذهنم رسید که ابتدا کلمات مقابل ایمان را در قرآن احصا کنم. هفت کلمه در قرآن مقابل ایمان قرار دارند. کفر، شرک، تکذیب، رجس، اعراض از ذکر، ظلم، استغنا و... (ناواضحی صدای صوت)

هر کدام جنبه ای از ایمان را دارند. پس از روش تعریف به تقابل استفاده کردیم.

بروز ناشی از عدم تعادل را رجس می گویند. فاصله ی بین فرد با ولی ایجاد می شود.

بحث ایمان گستردگی و سختی های خاصی دارد. پژوهشی را در این جلسه با هم انجام دهیم تا همه درگیر شوند و فرآیند درآوردن یک ساختار را همه تجربه کنند. لازم است بعضی بحث ها طوری باشد که شما فرآیند شکل گیری را ببینید.

ساختار ایمان از قرآن را می خواهیم طراحی کنیم. برای طراحی ساختار دو مدل داریم:

- یا از ساختارهای از پیش طراحی شده استفاده می‌کنیم مثل ساختار وجودی ذکر یا انسان.
- یا از نو ساختار جدیدی را می‌سازیم.

ما مدل دوم را انتخاب می‌کنیم.

برای طراحی ساختار ابتدا باید مولفه‌های رکنی موضوع را بصورت استقرایی یا عقلی استخراج کنیم. استقرا را از قرآن انجام می‌دهیم. تحلیل عقلی هم از تحلیل واژه بدست می‌آید. این روش مربوط به هر ساختاری است.

در مرحله دوم مولفه‌های رکنی استخراج شده را دسته بندی و گروه بندی می‌کنیم.

مرحله سوم تقدیم و تأخر مولفه‌ها از نظر علمی و نشانه‌ای باید مشخص شود. در ساختار فرآیند و سیر تطور بررسی می‌شود.

در مرحله چهارم ابعاد دارش می‌کنیم. بُعد اجتماعی، فردی و هستی و ... وجود دارد. در نقاط مختلف بررسی می‌شود. به ساختار اولیه که دست پیدا کردیم، ساختار را به قرآن عرضه می‌کنیم و بررسی می‌کنیم که نتیجه می‌دهد یا نه.

در مرحله پنجم از ضرب ساختار به آیات قرآن باید گزاره‌های عقلی بدست آوریم. ساختار در واقع حد وسط می‌شود.

حد وسط: یعنی گزاره‌هایی که بوسیله‌ی آن‌ها بقیه گزاره‌ها به هم وصل می‌شوند. یعنی پل ارتباطی بین گزاره‌ها. اگر در پژوهش به این نتیجه رسیدیم که هر ایمانی آخرت گراست اثبات کرده‌ایم که هر کس ایمان داشته باشد آخرت هم دارد.

برای گزاره‌های عقلی مویذ از آیات باید وجود داشته باشد.

در مرحله ششم به روایات وارد می‌شویم و اگر تایید شد دیگر می‌توانیم مطمئن باشیم که درست عمل کرده‌ایم. ساختار قدرت فهم سوره‌ها را در آن موضوع بالا می‌برد. اگر ساختار ایمان را در بیاوریم قدرتمان در هفت موضوعی که مطرح کردیم بیشتر می‌شود. تفاوت ساختار داشتن و نداشتن در سرعت رسیدن به مطالب موثر است. مثل این که قبلاً با ماشین جابه جا می‌شدیم و حالا سوار هواپیما می‌شویم. ساختار، دستگاه فکری به انسان می‌دهد.

## نظام ایمان به چهار دسته تقسیم می‌شود: ساختار، تنوع، رویکردها و منظرها

کلا نگاه ساختاری به موضوعات قرآن ذهن را چابک می‌کند و قدرت تحلیل را چند برابر می‌کند. برخی می‌گویند که از ما ساختار نخواهید و ما همینطور قرآن می‌خوانیم ولی اگر بدانند که ساختار اینقدر برایشان مفید خواهد بود دلیلی بر مخالفت نخواهند داشت.

می‌خواهیم سوره‌ی مبارکه‌ی بقره را بخوانیم:

مولفه‌های مرتبط با ایمان را از آیات برداشت می‌کنیم و می‌نویسیم. تا هر جایی که بتوانیم یک ساختار کوچکی را رسم کنیم.

اینکه سوره‌ی خاصی را انتخاب می‌کنید علتی دارد؟

بله. دو روش داریم:

(۱) سرچ (جستجو در نرم‌افزار) می‌زنیم و سوره‌ای که بیشترین مشتقات ایمان را دارد انتخاب می‌کنم.

(۲) از همان اول قرآن، شروع به خواندن می‌کنیم. چون قرار است که استقرایی کار کنیم بهتر است از ابتدای قرآن کنیم و اگر هم می‌رفتم و می‌گشتم دلالت به سوره‌ی بقره می‌یافتم.

می‌توانیم مولفه‌ای بنویسیم و می‌توانیم هم گزاره‌ای کار کنیم. گزاره‌ای نوشتن برای شما راحت تر است و مولفه‌ای نوشتن برای من. چون بعد از گزاره باید مولفه کار کنیم.

(سوره بقره)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱)

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

می توانیم بنویسیم ولی بهتر است که نقطه‌ای شکل بکشیم: یک کتاب داریم بالا. که این کتاب غایتی دارد که هدایت است. و این متقین صفاتی دارند.

متقین صفت است و یومنون فعل است. یعنی یومنون حدوث دارد ولی متقین ثبوت دارد. پس جای این‌ها مهم است.

فعل مومنین: ایمان به غیب، اقامه‌ی صلاه و انفاق

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

عطف به آیه‌ی ۳ است. و مهم است.

ادامه‌ی فعل مومنین: ایمان به نزول قرآن و نزول قبل از پیامبر ( در مرحله بندی و بعد دادن می تواند لحاظ شود. و محور تولید می شود.)

این مهم است که نزول به دو قسمت تقسیم می‌شود، نزول زمان تو و زمان قبل تو.

پیامبر شخص شخصی است که " ما انزل " را به دو بخش تقسیم می‌کند. هر جایی که برویم در ایمان، پیامبر پیدا است.

ادامه‌ی فعل مومنین: یقین به آخرت.

هدایت قرآن فقط برای کسانی است که همه‌ی این ویژگی‌ها را داشته باشند!

فعل مومنین: ایمان به غیب، اقامه‌ی صلاه و انفاق، ایمان به نزول قرآن و نزول قبل از پیامبر، یقین به آخرت.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

غایت هدایت است. و غایت فلاح است.

در این آیه همه به هدایت اول برمی‌گردد و در واقع می‌گوید که المتقین = مومنون = مفلحون = علی هدی من ربهم = ذالک الكتاب. مساوی به معنای مساوی نیست بلکه به معنای هم راستایی است. یعنی هم سوئی این هاست. یعنی این‌ها در یک مسیرند و تقابلی ندارند.

طبق این آیات هیچ کسی خارج از کتاب و رسول به هدایت نخواهد رسید. و ربط آیات اول با آیه‌ی ۵ هدایت است.

دو هدایت به کار برد، هر چند ما آن‌ها را یک طور می‌نویسیم، هدایت اول، هدایت در نظر گرفته شده و ابتدایی است. و هدایت دوم، هدایت نتیجه است. هدایت دوم کارکردی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)

این جا یک سیستم مقابلی پیدا می‌کند به نام " لا یؤمنون". در منطقه‌ی لایؤمنون، انذار صورت می‌گیرد، منتها انذارش بالسویه است. در حالی که در منطقه‌ی مومنون انذار صورت می‌گیرد و انذار تبدیل به هدایت می‌شود.

همه انذار می‌شوند:

(۱) مومنون: به هدایت می‌رسند.

(۲) کافران: انذار برایشان بالسویه است.

انذار امر بیرونی است. یعنی انذار ساختار وجودی فرد را با ساختار بیرونی مرتبط می‌کند. حتما یک پیامبر و یک خطابه، قیام و انذار دارد.

ممکن است کسی بگوید که انذار را چگونه در نظر بگیریم؟ می‌گوییم این بسیار واضح است. و انذار برای ایمان ضروری است.

بین ایمان و عدم ایمان، وسط نداریم. یعنی مطلق است. ولی در ایمان، و یؤمنون، برآیند و مدرج بودن در نظر می‌گیرم و این به خاطر واژه‌ی " یؤمنون" است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا....

کفر علت است برای عدم پذیرش انذار و عدم ایمان.

وقتی فعل اول ماضی است و علت است، و فعل دوم که نتیجه است مضارع است و معلوم یعنی انذار پیوسته اتفاق افتاده ولی ما به ازای آن به دلیل کفر، ایمان تحقق نیافته است و این هم چنان هست تا کفر هست.

این جا گفته است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) دلالت آیه این است که پیامبر انذار می‌دهد:

(۱) انذارش اثر می‌کند. پس نشان از ایمان است.

(۲) انذار اثر نمی‌کند که نشان کفر است.



پس در اینکه رسول انذار می دهد که شکی نیست، در اینکه مخاطب رسول مردم هستند هم شکی نیست، پس در این مردم دو دسته داریم که مومن و کافر است.

"سواء علیهم" نشانه است.

پیامبر به جایی وارد می شود که غافل اند. دعوت به خدا می کند. برخی ایمان می آورند، آن‌ها ایمان فطری دارند هر چند ایمان به غیب ندارند ولی کافر هم نیستند. یومن یعنی کسی که ایمان درش صرف می شود.

"انذار" را به لفظ ماضی می آورد که بخواهد بگوید که انذار ثابت است. خدا هست و قیامت هم هست.

در پژوهش بزرگترین خطای انسان این است که به یک واژه که رسید برود سراغ آن در حالی که ربطی به کارش ندارد.

پژوهشگر خوب کسی است که بتواند از خیلی از حقایق چشم پوشی کند و تنها هدفش را ببیند.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

ختم سمع و غشاوت داشتن ابصار مطرح می شود.

می خواهیم بگوییم که این‌ها علت کفر است. یعنی درونی تر است کفر است. یا بیانی از کفر است.

یعنی چون دریافت قلبی ندارد، چشم هایش (ما بصرها داریم: چشم خیال و وهم و شهود و...) و گوشش (یک گوش بیشتر نداریم که شنیدن گزاره‌های عقلی است) بسته است.

ابصار در تفکر است و ما انواع تفکر داریم. ولی سمع برای تعقل است. و ما یک سمع بیشتر نداریم.

آیه ۷ حالت مستانفه است و می تواند بیان دیگری از آیه ۶ باشد.

آیا همیشه علت‌ها ثبوتی اند و چرا کفروا را علت گرفتید؟

اینکه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) سواء علیهم، خبر اول است و انذار و عدم انذار خبر دوم است. می گوییم که علت ایمان نیاوردنشان این است که الذین کفروا.

در قواعد عربی اسمش چنین است: موضوعات قرآن نوعاً متضمن علت اسناد خبر به آن موضوع است. و معنای آیه چنین است که ان الذین کفروا، به علت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصرهم غشاوة، سواء علیهم أنذرتهم أم لم تُنذرتهم هستند.

سوال: ختم الله به نظرم بعد از عدم انذار پذیری می آید. درست است؟ بله چیزی که فرمودید خوب است. این که داریم چرخه‌ای بحث می کنیم این است که وقتی می گوئیم انذار نمی پذیرد حتما علتی دارد و علتش را در سوره‌ی یس می خوانیم. و هر کدام که نظر تان برود به عنوان علت اشکالی ندارد.

در سوره‌ی یس آمده است که:

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَانََ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (۱۱)

یعنی بحث قلب و پذیرش قلبی را علت گرفته است. یعنی اول عدم پذیرش انذار، عدم خشیت قلبی است ولی بعد از اینکه انذار را نپذیرفت بر ختم قلبش افزوده می شود.

مثلاً مندری به سمت مردمی می آید، عده‌ای خوش اخلاق و عده‌ای بد اخلاق هستند. آن‌هایی که خوش اخلاق‌اند بهتر می شوند و آن‌هایی که بد اخلاق‌اند که طبیعتاً از بدی خارج می شوند. ولی اگر بد اخلاق‌ها منفعت‌های خوش اخلاقی را ندانند، یا برای بد اخلاقی منفعت قائل‌اند شروع به مقابله می کنند و خروجی این گروه بستگی به تعریف آن‌ها از خوش اخلاقی دارد. پس به نوعی شکاف به واسطه‌ی انذار ایجاد می شود. جامعه‌ای که کاملاً خوش اخلاق و کاملاً بد اخلاق دارند. دو طیف بسیار فاصله دار هم تشکیل می شود. یعنی بد اخلاقه حاضر نشد که خوش اخلاق شود یعنی ختم قلب و سمع و غشاوت بصر داشت. یعنی علت ثانویه همان علت اولیه است.

تمام بدبختی‌های انسان این است که علت‌های ثانویه‌ی عدم رشدش علت‌های اولیه‌اش است.

در حوزه‌ی احتجاج، کسی که منذر است باید روی خشیت داشتن انسان‌ها برود، این که امام حسین می فرمایند که اگر دین ندارید لا اقل جوانمرد باشید.

کار اول انذار جذب حداکثری سوره‌ی مبارکه‌ی نصر است. کاری کند که مردم فوج فوج بیایند. یعنی در احتجاج انذار سطح دارد. یعنی موضوعاتی که خشیت انسان‌ها را تحریک و فعال می کند ولو در حوزه‌ی دین نباشد متفاوت است و طیف پیدا می کند.

سن‌های بلوغ نوعاً در این وضعیت ختم قلب و سمع یک هویی قرار می‌گیرند: اگر مریبان، مطلق این سن را به پذیرش نینند در یک زمان افراد زیادی از حیّز دین خارج خواهند دانست. خشیت و پذیرش اولین قدم برای جذب حداکثری است.

یکی از مسائلی که در قرآن خیلی اهمیت دارد، و به نظرم خیلی مهم است، اگر شما از همان ابتدای سوره که می‌خوانید، اگر ذالک الکتاب نباشد، یعنی نه کاف خطاب باشد و نه کتاب، متقین و کفروا معنا نمی‌یابند. متقین و کفروا در بستر پیامبر و کتاب معنا می‌یابد. جامعه‌ی بدون کتاب و رسول را ما "ناس" می‌گوییم. لذا اگر زمانی گفتند که مخّ و حقیقت قرآن ولایت است یا اینکه امیرالمومنین شاخص قرآن شد یعنی اینکه اگر امیر را از مومنین برداریم دیگر نه کفر و نه ایمان می‌ماند. تا قبل از رسول و امام کفر و ایمان دو گروه نبودند. اگر بخواهیم طبقه بندی کنیم همه الانسان‌اند و همه عجول و کفور می‌شوند. و اگر شما در حوزه‌ی ایمان این "کاف خطاب" را برداریم این ایمان شکل نمی‌گیرد.

ما الآن هر آنچه که می‌بینیم می‌کشیم. و مدلی از پیش در ذهنمان نداریم. مولفه مولفه می‌نویسیم.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)

يُخٰدِعُونَ اللّٰهَ وَ الْاٰدِیْنَ ءَامِنُوْا وَ مَا يُخٰدِعُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُوْنَ (۹)

فِي قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌۢ بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ (۱۰)

اینکه بگوییم کذب هم از نشانه هاست آیا درست است؟ خب درست است ولی قرار نیست که شلوغ کاری کنید. برای ساختار کشیدن لازم است که مولفه‌های لازم را بیاورید. مثلاً نمی‌آییم مولفه‌های ایمان را با خدعه بنویسیم. درست است که می‌گوییم که کفر با خدعه و کذب و... جمع می‌شود، با سفاقت و شیطان جمع می‌شود، کفر با استهزاء و ذهب الله بنورهم و لا یبصر و... جمع می‌شود. می‌توان گفت که کفر با یک لیستی از این مولفه‌ها جمع می‌شود. ولی اینجا جای گفتن ندارند.

پس وقتی که من این جا می‌گویم که کفر با خدعه و... جمع می‌شود این ایده در من تقویت می‌شود که ایمان یعنی در امنیت بودن از همه‌ی این‌ها (استهزاء و خدعه و کذب و...). و این کاملاً بدیهی است.

در واقع در فنداسیون اصلی ایمان یک امان است که در غیر ایمان این امان نیست. یعنی می‌شود، امان از... و بی امانی از...

آدم پیش شیطان باشد که امنیت ندارد و لذا این ساختار در من تقویت می‌کند که وقتی که می‌گویم ایمان یعنی امنیت از کفر و هر آن چه به واسطه‌ی آن بر انسان عارض می‌شود. یعنی خدا یک کفر در نظر گرفته است و یک نبود کفر. و وقتی که کفر نیست فرد راحت است، و وقتی که کفر باشد سنگین است.

بینید اگر زمانی که دوستان برخی مولفه‌ها را گفتند و من گفتم با این‌ها کار نداریم به خاطر این است که من ساختاری بررسی می‌کردم. یعنی صفر و یکی نگاه می‌کردم. کفر و ایمان را بررسی می‌کردم و نه اینکه لایه‌ای بررسی کنم. زیرا این خدعه و کفر قطعاً لایه بندی می‌شود.

پس در ساختار تنها مولفه‌های اصلی و صفر و یکی بررسی می‌شود.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)

راهبرد تقوا، عبودیت است.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳)

ریب مقابل عبودیت است.

راهبرد کفر " ریب " است. و این واژه به شدت کلیدی می‌شود. ما نمی‌دانیم ریب چیست ولی اولین منطق انذار ریب زدایی است.

ایمان یک سطح اتکای فطری می‌خواهد. که ریب دقیقاً این عدم اتکا.

بدترین چیزی که انسان را سست می‌کند ریب است. زیرا این جا وقتی می‌گوید لا ریب فیه، یعنی این عدم ریب برای متقی شدن ضروری است. پس ریب زدایی در ردیف هدایت است و اهمیت دارد.

صادق بودن الآن برای ما مهم نمی‌شود، و چون در مقام احتجاج است زیاد اهمیت ندارد. البته ممکن است بعداً صدق هم در ساختار ایمان به دردمان بیاید.

"ریب" را اول سوره فهمیدیم و الآن فهمیدیم که این اتفاق در کشیدن ساختار ممکن است زیاد اتفاق بیفتد.

ریب در قرآن بیچاره کننده‌ترین آسیب هر ایمانی است. گاهی یک انسانی خودش "ریب برانگیز" است و منشا ریب است. اخبات مقابل این ریب است. "مخبت" ریب زداست. که در واقع راهکارهای ایمان را اخبات ایجاد می‌کند.

برخی وقت‌ها سیستم‌ها ریب افزایی می‌کنند و تربیت را به هم می‌ریزند. و احبات یعنی کسی که مشی‌اش آدم‌ها را محکم می‌کند. محبت به معنای عابدی است که در صحنه‌ی اجتماعی و رزم حضور دارد.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)

تاکید می‌کند که ما راجع به کفر هم چنان صحبت می‌کنیم.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶)

ضاللت و عدم گمراهی هم این جا پدیدار شد.

فسق هم این جا سر و کله‌اش پیدا شد.

أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا... وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ. در نتیجه کفر = فسق

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)

معرفی فسق (همه‌ی این‌ها را با فعل آورده است که توجه به آن مهم است):

- نقض عهد
- قطع امر
- فساد در زمین
- خاسر بودن.

اگر مومنی نقض عهد کرد یعنی فاسق بوده و یعنی کافر بوده است. مومن فاسق داریم یعنی مومنی که در جامعه‌ی مومنین شناخته شده نیست و کافر و پوشیده است.

عوامل علی کفر را در این آیه بیان می‌کند. بنابراین عوامل علی کفر، عوامل علی ایمان را هم مشخص خواهد کرد.

این‌ها دلالت‌های مطابقی قرآن است با گزاره‌های درجه‌ی اول. و اگر هم کسی شک کرد بلافاصله می‌گوید که:

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸)

یعنی بلافاصله واژه‌ی فسق را به کفر بر می‌گرداند.

این مسیری که ما داریم کار می‌کنیم و استقرایی است تا آخر قرآن (سوره‌ی مبارکه‌ی ناس) ادامه خواهد داشت.

ما گفتیم که ۲ راه داریم: استقرایی و عقلی

ولی ما اول با استقرا جلو می‌رویم که بتوانیم عقل را از مسیر استقرای قرآنی پیش می‌رویم. ما تا همین جا به نکات خیلی مهمی رسیدیم. حالا جمع بندی می‌کنیم. آیات بعدی ملانکه‌اند و داستان آدم که به صورت معترضه و در پرانتز آمده‌اند.

فَلَمَّا اهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

خوف و حزن مولفه‌ی بسیار خوب و مرتبطی با ایمان است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

اگر شک دارید خواهید دید که مقابل عدم خوف و عدم حزن کفر را آورده است.

فمن تبع هدای مثل همان اول سوره است که می‌گوید هدایت برای متقین است.

خیلی سوره‌ی بقره جالب است.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰)

وَءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱)

همه‌ی این آیات دارد مولفه‌های قبلی را تکرار می‌کند.

ایمان متعدی است و به معنای بروز امنیت است.

بروز امنیت یعنی در امن بودن که آشکار می‌شود و ظاهر می‌گردد. یعنی مثلاً فکر می‌کند که امن است، تدبیر می‌کند امن است، عمل می‌کند امن است، امنیت بخشی هم دارد ولی وقتی می‌گوییم بروز امنیت یعنی هم برای

خودش امن است و هم برای دیگران امنیت آور است. پس مومن کسی است که فکرش نه به خودش و نه به دیگری آسیب نمی زند.

بروز امنیت یک "سبب" می خواهد. حتما باید سببش به حضرت حق متصل باشد. و حتما باید به یک منبع امنیت بخش متصل باشد. که به این رحمان رحیم می گویند.

کلمه‌ی رحمان رحیم اسمی برای امنیت بخشی خداست.

این سبب یک "غایتی" دارد و یک نتایجی دارد که "هدایت" می شود.

"هدایت" ظهور دارد. مثل فلاح و..... که بسیار گسترده است.

و همه‌ی این‌ها با محوریت "کتاب" است.

تا سبب نباشد ایمان فعال نمی شود و قطعاً باید نتیجه‌ای داشته باشند.

بروز امنیت مربوط به کدام بخش از وجود انسان است؟ آیا می توانیم این را بگوییم؟

خیر، پس لازم است که همه‌ی وجود انسان امن باشد. در برخی آیات البته امنیت را خاص "قلب" می کند ولی این جا کامل اشاره نکرده بود.

بنابراین بروز امنیت در همه‌ی مولفه‌های ساختار وجودی انسان بلااستثنا تجلی می یابد.

مثلاً سفاهت داشتن کفر، یعنی ایمان سفاهت ندارد، سفاهت همان عدم علم است. پس این جا سخن از علم و تفکر در ساختار انسان است.

و تا اینجا بروز امنیت در همه‌ی ساختار انسان بالاخص قلب و سمع و ابصار مدّ نظر است.

پس یک بروز امنیت که به واسطه‌ی اتصال به سبب امنیت بخش جاری می شود و مولفه‌های امنیت بخشش ظهور می یابد و این ظهور هدایت مربوط به مولفه‌های ساختار وجودی انسان است؛ یعنی تفکری که مومن است یعنی تفکری است که تفکر می کند. تعقلی که مومن است یعنی ظهور تعقل دارد و الی آخر.

ما به میزانی در ساختار کشیدن محتاط هستیم و هیچ محوری برای ساختار وجودی نمی آوریم ولی بعد از استقرار متوجه خواهیم شد که قلب محور است، پس می آییم روی آن بیشتر کار می کنیم.

ببینید وقتی که شما امنیت را و بروزش در همه‌ی ساختار انسان را نگاه می‌کنید حداقل دو چیز مشخص می‌شود:

(۱) حتما باید برای انسان ساختار و مولفه قائل باشید.

(۲) حتما باید یک بستر نا امن برای انسان تصور کنید.

به خاطر اینکه شما می‌گویید بروز امنیت، یعنی قطعا عدم امنیتی باید وجود داشته باشد. اینکه داستان حضرت آدم و شیطان می‌آید این وسط دقیقا یعنی دنیا و بلا و فتنه در این دنیا است. یعنی دنیا " نا امن " است. در واقع ایمان در ساختارش با دنیا عجین شده است. یعنی نشان دادن امنیت در نا امنی.

در ذات دنیا که نا امنی است، آخرت است. یعنی نا امنی‌اش در بستری امن است.

مومن اگر امن است یعنی در بستر امن است، یعنی در آخرت است. یعنی مومن در دنیا نیست.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَاَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

کان فرد در قیامت است. در حالی که می‌گوید در دنیا است.

ایمان مثل کشتی است.

یعنی حسین مصباح الهدی و سفینه النجاه.

مولفه‌ی ۱: سبب اتصال

مولفه‌ی ۲: نتیجه و ظهور در ساختار وجودی

مولفه‌ی ۳: بروز امنیت (ایمان) در بستر نا امن. خودش هم نتیجه است.

امنیت واژه‌ای است نسبی که به نسبت نا امنی معنا می‌یابد.

این مولفه‌ها قرار است ابعاد پیدا کنند.

ابعاد چگونه درست می‌شوند؟

ابعاد در انواع بستر ایجاد می‌شود. هر کدام از این مولفه‌ها بعد می‌یابند. و این مولفه‌ها برای ظهورشان درجه بندی

می‌شوند. یعنی ایمان تدریجی می‌شود.

یعنی همه جا خدعه به وجود نمی‌آید، همه جا مراوده با شیطان به وجود نمی‌آید.



اینکه من به آن‌ها اهمیت نمی‌دادم برای این بود که این‌ها همه بستر بودند. یعنی به کسی مسئولیتی می‌دهند و آن بستر برای کفر او خدعه به بار می‌آورد.

تنوع بستر به مولفه‌ها بُعد می‌دهد که سیر رشد هم یکی از این‌هاست.

آن ۷ موضوعی که گفتم را بگویم.

اتصال با ذکر است، انطباق با حق، حضور خدا در صحنه تقواست، استحکام درونی همان امنیت و عدم خوف و حزن است

و...

این‌ها بسیار چیز جالبی است که ساختار روی سوره‌ی حاقّه می‌رود و کشتی نوح مهم می‌شود. یعنی اینکه مثل ایمان مثل کشتی می‌شود مهم است.

بین استقرا و عقل ما در تردد بودیم. ما با همین ساختار فعلی که داریم بقیه‌ی سوره را می‌خوانیم، که این موجب تکمیل و تصحیح خواهد شد.

ما بدون پیش فرض وارد قرآن شدیم، اگر با پیش فرض برویم وضعیت متفاوت است. اگر ما بخواهیم از مدل اول برویم یعنی از ساختارهای قبلی بخواهیم برویم بسیار با پیش فرض خواهد بود. مثلاً بستر نا امن را می‌توانیم از ساختار وجودی هستی پیدا کنیم. و این فقط قسمت دنیایش می‌شود بعد ایمان در ساختار اجتماعی موجب می‌شود که بروز ایمان و انذار معنا می‌یابد و درون ساختار هستی و جامعه ساختار انسان می‌آید که ساختاری فردی است.

وقتی ساختار کار می‌کنیم بهتر است که ساختار ساده و کوچک باشد.

ساختار به گونه‌ای است که شما می‌توانید هر جایی از قرآن که ایمان یافتید خواهید دید تمام مولفه‌هایش منطبق با همین ساختار خواهد بود. خاصیت ساختار همین است.

ما مثل ابابیل هستیم، دور خانه‌ی خدا می‌چرخیم تا زمانی که سجیل‌هایی بیاییم و ابره‌هایی را به اذن خدا نابود کنیم.

کار ساختاری، کار ابابیلی است. خسته هم نمی‌شود.

ملائکه را ممکن است کسی عینیتشان را نبیند، ولی آن‌ها شما را می‌بینند. کأنهم حمر مستنفره. فرّت من قسوره.

## ✚ رونمایی از کتاب " با من بازی کنید "

ما وارد دور جدید کتاب های مدرسه شده ایم. دوره جدید کتاب‌هایی است که به درد مردم می خورد. این‌ها کتاب‌هایی است که عملیاتی می‌شود.

کسانی که مثلا برای کودکان بازی طراحی می‌کنند می‌گویند بازی به اعتبار افزایش ارتباط فرزند و والدین، پس می‌شود افزایش خلاقیت والدین و نه خلاقیت فرزند! پس بازی یک والد با فرزندش یعنی افزایش ارتباط والد و کودک. نگویید که بازی‌ای پیدا کردیم که کودک‌مان را یک ساعت سرگرم می‌کند.

و این منطق بر مبنای کتاب رشد هفت سال اول و هفت سال هفتم است. یعنی پدر و مادر باید بیشترین ارتباط را با فرزند در این سن داشته باشند. خیلی از دوستان دلشان می‌خواهد که وارد این جرگه‌ی کار شوند که الحمدلله بابش برای علاقه‌مندان باز است.

نیاز سنجی بسیار مهم است. کتاب‌های مهارتی باید به هدف بزنند. قرار نیست، آرشویی باشد.

وقتی انبوه انتشارات اتفاق می‌افتد کتاب‌های خوب در حجه کتاب‌های دیگر گم می‌شوند..

در نتیجه ما باید انتشارات تخصصی داشته باشیم. مثلا انتشارات جوان، انتشارات کودک و ...

✚ این کتاب ۱۰۰ تا ۱۲۰ بازی دارد و برای سنین ۳ تا ۷ سال است.

شامل بازی‌های حسّی، گفتاری، حرکتی و گرایشی.

✚ بازی‌ها در دو بخش کلی هستند: شناختی و ترمیمی

و همه‌ی این‌ها قرار است که در غایت بازی بیاید.

کتاب یک سری اهداف کلی دارد و یک سری اهداف جزئی که در هر بازی ذکر شده است.

✚ کتاب تنوع دارد.. و در بازی‌ها نیاز به اسباب بازی خاصی ندارد. از ساده‌ترین ابزار و طبیعی‌ترین ابزارها

برای بازی‌ها استفاده شده است. و نکته مهم آنکه در کتاب سعی شده تا کودک توسط بازی‌ها به سمت

هفت سال دوم سوق یافته شود.

در سوره‌ی کُهِف و بقره براساس واژه پیش رفتیم، براساس مفهوم هم می‌توانیم پیش برویم، ولی معنا در ابتدا باید از قرآن گرفته شود و در مرتبه‌ی بعد به صورت مفهوم ارائه شود، مفهوم به معنای مجموعه‌ی مولفه‌هاست. مثلاً وقتی که ناامنی را می‌گویند، این در مولفه‌های ایمان است و نه صرفاً واژه‌ی ایمان.

در فاتحه‌ی کتاب حتماً سعی می‌شود که براساس اشتراک واژه پیش برویم که مطمئن‌تر و محکم‌تر است، در فاتحه ما به یک مفهوم می‌رسیم که در فصول، مولفه‌ها و اجزای معنای آن را باز می‌کنیم. پس کتاب با فاتحه بسته می‌شود و با فصول باز می‌شود که اگر کسی در مولفه‌ای مشکل داشت با مراجع به فصل مربوطه برایش باز شود.

در مورد معنای ایمان جلسه‌ی پیش گفتیم که از واژه‌های مقابلش رفتیم، ولی اگر بخواهیم از واژه‌های ایجابی برویم حدود ۴۰۰ تا واژه را باید بررسی کنیم. به همین خاطر این جا واژه‌های مقابل بهتر است، زیرا که سریع‌تر به معنا می‌توان رسید. بنابراین ما روش‌های مختلف را می‌گوییم که هر کسی از هر طریقی توانست کار کند، نتیجه یکسان می‌شود ولی در تفصیل‌شان متفاوت می‌شود.

در کتاب معناشناسی ایمان که از واژه‌های مقابل ایمان رفتیم، شبیه همان چیزی است که جلسه‌ی پیش گفتیم. وقتی که شما یک جمله‌ای را می‌گویید "چقدر هوا خوب است"، گاهی این را حس کردید و گاهی همینطوری می‌گویید. تفاوتش در حس است بنابراین وقتی کسی بیشتر در قرآن کار کند، تفاوت واژه‌ها برایش محسوس‌تر خواهد بود.

■ چگونه می‌شود خشیت را افزایش دهیم؟

(۱) توجه به حقوق دیگران همبستگی بالایی با خشیت دارد.

(۲) فرد بی تفاوت نباشد و به شگفتی بیفتد.

اگر بخواهیم بشماریم ۱۵ راهکار خواهد شد و موضوع خوبی است.

سوال قبلی این بود که ما برای معنا شناسی ایمان دو راه داشتیم، یکی تعریف به مقابل بود، که مثلاً ایمان در مقابل تکذیب، اعراض (اعراض یعنی می‌پذیرد ولی بعد اعراض می‌کند)، کفر، فسق، استهزاء است و در آخر کتاب به معنای ایمان رسیدیم.

مولفه‌های این معنا به شرح زیر است:

ایمان، نزول حقیقتی در قلب است. که تصدیقی نسبت به آن در فرد ایجاد می‌شود. (مقابل کفر)  
ایمان، پذیرش ولایت ولی است که زندگی‌اش را سامان می‌دهد و به واسطه‌ی این ساماندهی از بایدها و نبایدها بهره می‌برد. (مقابل تکذیب)

ایمان، به معنای اعتماد به حقیقت است. (مقابل اعراض)  
ایمان، بازتابی آگاهانه در مقابل شدائد و گناهان است، که با ثبات عقاید هم معنا می‌شود. (مقابل فسق، مربوط به بروزات است.)

ایمان، وساطت از ادراک تا عمل است. (مقابل استهزاء)  
مولفه‌هایی که این جا آمده با اینکه ایجابی است، ولی همه از مفاهیم سلبی به دست آمده است. با دقت بیشتر می‌بینیم که این تعریف با تعریفی که قبلاً به آن رسیدیم شباهت دارد.

❖ مولفه‌ی اول: بستری ناامن.

بنابراین ایمان در بستری ناامن شکل می‌گیرد، ولی وقتی ایجابی می‌گوییم به گونه‌ای دیگر متوجه می‌شویم.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷/ غافر)

موجود اگر در بستر ناامن قرار گیرد ایمان برایش محقق نمی‌شود. پس دنیا باید وجود داشته باشد. مومن یعنی "ایمنی بخش"، و یومنون به یعنی "ایمان داشتن به او" یعنی ایمان به رسولان، و این استعاره ایست. در ملائکه هم ایمان وجود دارد ولی به اعتبار ایمان انسان، جنس ایمان ملائکه را بیان می‌کند و حالت استعاره‌ای دارد، یومنون بودن ملائکه نشان از عبودیتشان است.

❖ مولفه‌ی دوم: عامل امنیت بخش.

آخرت عامل ایمنی بخش است، بستر نیست. دنیا بر وزن " فُعلی " است و حالت بستریت دارد، ولی آخرت اسم فاعل است و حالت عاملیت دارد. ما احتیاج به یک عامل امنیت بخش به اسم آخرت داریم.

❖ مولفه‌ی سوم: یک قلب ذاکر است.

در واقع در دریافت‌ها می‌آید. در واقع امنیت باید در یک جایی مستقر شود، و شکلش هم شکل ذکر است، محلش قلب است.

❖ مولفه‌ی چهارم: بروز و انعکاس ایمان.

اگر دقت کنید که دنیا بستری نا امن است، ولی انسان می‌تواند خودش به واسطه‌ی قلبش یک بستر ایمانی درونش ایجاد کند و مدلش می‌شود همان " لاخوف علیهم و لا هم یحزنون ".

به نسبت این مولفه‌ی ایمان لازم است که پذیرش‌ها و اتفاقاتی در انسان به موازات هر مولفه اتفاق بیفتند:

- در مولفه‌ی اول پذیرش انواع ابتلائات و امتحانات است.
- مولفه‌ی دوم پذیرش نقطه‌ی امن در این ابتلائات و تکیه به آن‌ها برای اینکه نجات یابد. این پذیرش وجود دارد ولی برخی مواقع فعال می‌شود.
- در مولفه‌ی سوم باید رفع موانع از قلب داشته باشد تا گیرایی داشته باشد. و اگر قلب موانع داشته باشد ذکر را نخواهد گرفت و آخرت را نخواهد پذیرفت. که در سوره‌ی مبارکه‌ی شعراء که بحث قلب سلیم را مطرح می‌کند، موانع قلب سلیم را بیان می‌کند، و می‌گوید که هر انسانی اگر موانع قلبش زدوده شود قطعاً به ذکر متصل خواهد شد. و گرنه قلبش محل وساوس شیطانی می‌شود. اگر کسی بگوید آخرت بستر است تعریف دقیقی نیست ولی عامل است.

وقتی ما تعریفی را مولفه بندی می‌کنیم، از اصل‌های اولیه‌ی ما این است که براساس ادراک انسانی خودمان به دنبال جزئی کردن آن هستیم، و مولفه بندی می‌کنیم.

وقتی که آن مفهوم انتزاعی را تحلیل کردیم، هر مولفه را به گونه‌ای در ذهنمان می‌آوریم. باید که با آن به گونه‌ای برخورد کرد که معنای ایمان در همان یک مولفه وجود داشته باشد. مثلاً ما می‌گوییم بستر نا امن، بعد معنای کل ایمان را می‌گوییم ایمنی در بستری نا امن.

### مولفه‌ی اول: دنیا بستر نا امن

در سوره‌ی طه در مورد حضرت آدم(ع) می‌گوید که این کار را نکن که چنین اتفاقاتی برایت می‌افتد و دنیا را به شقاوت می‌گیرد، نیاز به لباس و .... می‌گیرد. دنیا را سخت می‌داند. آخرت و جهنم با ثبات است و این خودش به نسبت ایمن است ولی دنیا فضای بی ثبات است. تغییر در دنیا است. نا امن مطلق تغییر است. یعنی گیاه رویش پیدا می‌کند و خشک می‌شود، در سوره‌ی یس می‌گوید که " هر چه عمرت بیشتر شود شکسته‌تر می‌شوی ". یک بخش عمده‌ای در قرآن ترسیم نا امنی دنیا است. سوره‌ی مبارکه‌ی ملک به خوبی نشانگر آن است.

و می‌توان از قرآن انواع نا امنی‌ها را استخراج کرد. مثلاً " اجل " نا امنی است. یعنی جشن تولدتان را تسلیت عرض می‌کنیم. وقتی یک بچه را می‌بیند، خودش را می‌بیند، و ... بستر نا امن اجل است.

انواع و اقسام نا امنی وجود دارد، بحث مسکن، خوراک، انواع فقر و .... که در سوره‌ی بقره نقص اموال و انفس است. حیات اجتماعی انسان خودش انسان را نا امن می‌کند. حیات اجتماعی از موضوعات مهمی است که بحث عدالت مطرح می‌شود و بابا و مامان و ... دارد که هر کدام ممکن است برایشان مشکلی پیش بیاید.

شما هر طرف دنیا را که ببینید از همه‌ی جوانب نا امن است و حتی یک جانب هم امنیت ندارد. مثلاً دلبستگی‌ها هم نمی‌تواند امنیت کامل داشته باشد. همه‌ی شکایت‌ها وابسته به بستر نا امن است. مثلاً می‌گوییم چه خبر؟ مریضی و بی پولی و ظلم و ... .

و اگر به جای آن عناوین عنوانی که مربوط به سوره‌ی انفطار است " والامر یومئذ لله " را بیاوریم به سمت مسائل بنیادی و فلسفی خواهد رفت. پذیرش ملائکه عبارت است از مولفه‌هایی از حیات، که آن‌ها را مستقیماً به امر الهی وصل می‌کند و نظام اسماء درشان اثر ندارد و نظام اسما در ساحتشان معنا نمی‌شود.

دنیا در ذاتش نا امنی است. در دنیا کسی انتظار خوشی نباید داشته باشد. از دنیا نباید کسی امنیت طلب کند و امنیت ندارد. دروغ هم نمی‌گوید و در همه‌ی ظواهرش نا پایداری را نشان می‌دهد و ناپایداری است که منجر به نا امنی

می‌شود. مثلاً شما یک نفر را دوست دارید، اولاً قرار نیست که همیشه او را دوست داشته باشید. معلوم نیست که او همیشه شما را دوست بدارد، معلوم نیست که شما همیشه باشید یا او همیشه باشد.

مگر اینکه این دوست داشتن آخرتی بشود و روی وجه ثابت برود و این نکته قابل اتکا و زوال ناپذیر است. به خدا وصل می‌شود و منافعش هم نقد است. همه چیز آخرت نقد است و دنیا به خلاف عقیده‌ی مردم نسیه است. در دنیا شما پول دارید ولی ندارید و این نشان از نسیه بودن است. سلامتی دارید ولی ندارید و نمی‌توانید روی آن حساب کنید. نمی‌توانید بگویید که من تا ظهر همین قدر سالم‌ام.

شما می‌توانید ایمانی داشته باشید که زایل نشود، ولی نمی‌توانید ایمانی پیدا کنید که سنتان بالا نرود و عوامل مرگ در شما دخیل نشود. همه‌ی آدم‌ها مردنی هستند. این دنیا بستر است. آخرت هم به نسبت دنیا "دار" است. ولی به نسبت دنیا وجهی به بستر دارد ولی اگر بستر بینیدش باید از دنیا بروید که مومن شوید، باید آخرت را به گونه‌ای بگیرید که در همین دنیا هم بتوانید مومن باشید.

مهم است که ما قسمت اول را بپذیریم، و از ناحیه‌ای به ایمان خدشه وارد می‌شود که برای دنیا امنیت قائل است. بسیاری از آن‌هایی که مشکل‌های عدیده دارند چنین است که می‌گویند من خانه‌ام کوچک است و ۳۰ متری است. خوب است آدم مشکل داشته باشد ولی همین که بداند که بسیاری همین را هم ندارند. ذهنیت‌های فرد نسبت به دنیا و اینکه دنیا را محل آسایش بداند القائات منفی به خودش می‌دهد و شرایط را برای خودش سخت می‌کند. می‌شود گفت که خب ما زندگی‌مان را می‌کنیم و هر وقت هم خواستیم می‌رویم در حیاط (پارک محله‌مان) و هوا می‌خوریم.

وقتی می‌گویند که الا و لابد باید چنین باشد، امتحانات برایشان سخت می‌شود. به گونه‌ای که انسان‌ها به خدا امر می‌کنند که خدایا از این طریق ما را آزمایش کن. اگر آدم آگاهانه دعا کند اشکالی ندارد ولی گاهی این منطق فکری آدم می‌شود. مثلاً اگر بگویید که خدایا ما کم ظرفیت هستیم و ما را با ظرفیت کم‌مان بیازمای که خوب است. دنیا محل ابتلائات و امتحانات برای قرب به خداست.

خدا ما را در دنیا قرار داده است که اسماء و صفات و فیوضاتش را بر ما وارد کند و ما به قرب برسیم. وضعیت تغیر دنیا این است که انسان صفات درونی‌اش فعال‌تر شود و اگر این امتحانات برایش نبود این همه ارتقا برایش معنا نمی‌یافت و علم در او جاری نمی‌شد و در این امتحانات است که اسماء در او جاری می‌شود. اغلب آیتم‌های جوشن کبیر مربوط به امتحانات و ابتلائات است که به صورت مضاف الیه آمده است مثلاً یا کاشف الضرّ و ...

خاصیت دنیا ناپایداری است و انسان نمی‌تواند دوام عمر بیشتر از این داشته باشد. کسی هم نمی‌تواند جلوی مرگ خودش و عزیزانش را بگیرد و این دو برای داغون کردن انسان کافی است. کسی که در ثروت کامل است، امنیت هم دارد ولی نمی‌تواند جلوی مرگ خودش و عزیزانش را بگیرد. دنیا محل پایداری نیست، زندگی انسان در یک موطن دیگری است. دنیا موقتی است، مشکلات دنیا هم موقتی است. ازدواج کند، موقتی است، ازدواج نکند، موقتی است، بچه دار شود، موقتی است، مرگ موقتی است، مرگ برای خود آدم موقتی است.

روایت داریم: «أفضل الأعمال أحمرها» (بهترین اعمال مشکل‌ترین آنهاست)، انسان کارهایی را بکند که باورش این باشد که دنیا محل ابتلا و امتحانات است. دنیا طلب و آسایش طلب نباشد.

یکی از منطق‌های نهج البلاغه از اول تا آخر توصیف ناامنی دنیاست. با اینکه خطبه‌های خشن حذف شده است ولی در همه‌ی آنها ناامنی دنیا و اجل دار بودن هستی دیده می‌شود. مثلاً حضرت امیر(ع) می‌فرمایند که فکر نکنید که زمینی که روی آن راه می‌روید یکپارچه است، گسل دارد و ....

پذیرش این موضوع منجر به ثابت شدن انسان است و نپذیرفتن این موضوع منجر به همه‌ی اختلالات روان‌شناسی می‌شود. همه‌ی اختلالات روان‌شناسی یک پایه‌اش عدم امنیت است. کسی که دچار توهم یا بدبینی یا وسواس یا افسردگی است همه به همین خاطر است.

نگاه اگر به دنیا واقعی نباشد برای خودش حاشیه‌ی امن ایجاد می‌کند، دنیا به هم می‌ریزد و این حاشیه‌ی امن به هم می‌ریزد. وقتی که بررسی می‌کند می‌بیند قبل از فرزنددار شدن آسایش داشته و بعد از آن به ناامنی دچار شده است. اگر کسی نتواند در خانه پدر و مادر و همسر و فامیلش را تحمل کند، یا دنیا را امن می‌داند یا به خداوند امر می‌کند که چگونه او را بیازماید.

کرب و بلا نشان داد که انسان ولو اینکه انسان کامل باشد، و حتی انسان‌هایی که خُلُقاً و خُلُقاً به انسان‌های کامل شبیه‌اند در آن جا بوده‌اند. تعریفان از دنیا را به گونه‌ای داشته باشید که در آن امن شوید، شما نمی‌توانید به چیزی در دنیا یقین کنید و باید به امر ثابت یقین کنید. دنیا محل گذر است، برایتان فرق نکند که کی از دنیا خواهید رفت. هر چه که انسان زودتر دنیا و ناامنی آن را تعریف کند، راحت‌تر و سریع‌تر به نقطه‌ی اتکا متصل خواهد شد.



راجع به چیزهای ثابت فکر کنید، خدا هست، من هم هستم و من هیچ گاه از دنیا محو نخواهم شد. این فوق العاده است که خدا موجودی را خلق کرده و آن را به بقای خودش متصل کرده است. انسان باید این را با شوق بفهمد. انسان به نحوی خلق شده است که همیشه باقی است.

هر کسی که از دنیا رفته است، طبق قوانین آخرتی احضار می‌شود، می‌توان علما را احضار کرد، حضرت علامه حسن زاده آملی علمش را از اموات به دست آورده است. جلسه‌ی خصوصی با ابن سینا دارند، با اموات ارتباط دارند.

نگرانی نداشته باشید از اینکه نباشید. ممکن است که در دنیا نباشید که آن مهم نیست، آدم کی بمیرد مهم نیست، ولی چطوری مردن مهم است. شهادت انتخاب مرگ است. و بزرگترین عمل صالح است. یعنی کسی ناامنی دنیا و اجل را درک کرده است.

خواهشی که دارم این است که دوستان نهج البلاغه را با حالت تورق با محوریت این موضوع تورق کنند. مشکلات اغلب آدم‌ها در زندگی و ناسازگاری هایشان بالاخص در اقوام این مورد است. حساس بودن و کم صبوری، زودرنجی و همه‌ی این‌ها حاصل این است.

خلاصه اینکه پوست کلفت نیستیم. ایمان قوی نمی‌شود و با یک باد به هم می‌ریزیم. از این ناحیه اگر کسی بتواند خودش را کنترل کند محل اصلی اولیه‌ی ایمان سازی است. و تقریباً همه به این مورد نیاز دارند.

راهکار: دنیا را مثل خدا ببینید که علمش از قرآن و روایات قابل استخراج است. سوره‌ی یونس (ع) و اعراف دید انسان را به خوبی اصلاح می‌کنند. سوره‌ی اعراف علم و دستگاہ برای اصلاح دارد. اگر کسی این نقطه ضعف را داشته باشد تنها گوش دادن به سوره هم حالش را خوب خواهد کرد زیرا لحن و ریتمش به درمان کمک می‌کند.

اینکه انسان براساس حالاتی که به او عارض شده تصمیم نگیرد. انسان‌ها بعضاً خود را به حالات اضطرار مردگی می‌زنند و استفتاء می‌کنند. خوب است که ما به واسطه‌ی حالمان احکام را در منگنه قرار ندهیم. ولی باز هم بهتر از تمرّد کردن و اعراض است. برخی می‌گویند که آیا ما بریم خارج؟ می‌گوییم که برو خارج و گرنه همین دو رکعت نماز را هم دیگر نمی‌خواند. اگر ایمانش قوی‌تر بود می‌گوییم که باش و خودت اینجا را بساز، ولی اگر بگوید که اینجا نمی‌شود کاری کرد می‌گوییم خب پس برو خارج!

کسی که مومن می‌شود در دستگاه دیگری زندگی‌اش به هم می‌خورد، مثل کربلا می‌شود ولی امام حسین (ع) از بهجت، نشاط و معنویتش چیزی کم نمی‌شود، و در آن رضایت و آرامش و اطمینان است. ولی آدم‌ها وقتی خودشان را جای امام حسین (ع) می‌گذارند به هم می‌ریزند. آدم خودش را جای انسان مصیبت زده می‌گذارد و این خوب است ولی قرار نیست که غم و غصه‌ی او را به خودش منتقل کند.

ما ۴ مولفه برای ایمان نوشتیم، که ۱ مولفه بستر نا امن است و ۳ مولفه‌ی دیگر، امنیت و ذکر و "لا خوف علیهم و لا هم یحزنون" است. اگر بیاید مردم را به تنها مولفه‌ی اول دلالت دهید نادرست است. مشکل ما این است که ما قرآن را مقطوع می‌خوانیم. حضرت امیر (ع) وقتی در خطبه‌ای ایمان را ذکر می‌کنند تمام مولفه‌ها را می‌آورند. مثلاً می‌فرمایند: وابتوا للخراب، یعنی بساز ولی یک جور بساز که بدانی که این ثبات ندارد. یک جوری که مردم بنای ثابت را می‌سازند، نساز. این فرق می‌کند با اینکه بگویم خانه نساز. نه، منظور این نیست که خانه نداشته باش. بلکه منظور این است که زیاد برایتان محل دغدغه نباشد.

انسان اگر این مولفه‌ی پذیرش را بفهمد اولین خاصیتش سلامتی کامل از اختلالات روان شناسی است.

### مولفه‌ی دوم: آخرت، نقطه‌ی اتکا و امنیت بخش

مومن مهیمن است، کلمه‌ی قرآنی‌اش این است که عزیز است و عزت دارد.

ایمان عبارت است از امنیت یافتن و بروز آن، در دنیا (به عنوان بستر ابتلا و امتحان یا بستر تغییر و حوادث) به واسطه‌ی اتکا به وجه ثابت (حق) که منجر به بروزات از روی اطمینان و اعتماد به آن وجه ثابت می‌شود. در واقع ایمان یکپارچه است و همه‌اش را ایمان می‌گوییم و وقتی آن را مولفه بندی می‌کنیم، تک تک آن‌ها مولفه‌های ایمان است. لذا اگر بیاییم فقط روی مولفه‌ی اول دست بگذاریم اوضاعمان به هم می‌ریزد، زیرا بحث این است که ایمان حبل الله متین است، ایمان عروه الوثقی، اعتصموا بحبل الله جمیعا است.

حبل الله متین، عروه الوثقی، هدایت به وسیله‌ی آیات و همه‌ی این‌ها یعنی محل پناه از حیث ایمان. یعنی محل قرار. محل‌های امنیت بخش دو حالت دارند یا در تکوین اند یا در تشریح و احکام اند.

پس یک طیفی از محل‌های امنیت بخش داریم. که فرد را از حالت تزلزل، تردد، ریب، استیصال و بسیاری چیزهای دیگر خارج می‌کند، فرد را محکم و قوی می‌کند. بنابراین اگر انسان تنها به بستر ناامنش توجه کند جالب نیست.

سکینه از نتایج ایمان است. سکینه یک آرامش ثابت است و نتیجه‌ی انواع ایمان فردی و اجتماعی سکینه است.

\*\*\*

## ساعت دوم

ان شاءالله شب عرفه و شب عید قربان و شب عید غدیر هر جایی که هستید بتوانید دعا‌های خوبی داشته باشید و به شناخت واقعی دست پیدا کنید.

قصه داشتیم که بخشی از سوره‌ی انعام را بگذارم. در قرآن وقتی راجع به مولفه‌ی اول وقتی صحبت می‌کند از دو منظر صحبت می‌کند. یک موقعی در آیات اشاره می‌کند به دنیا و ویژگی‌های دنیا، یک موقعی اشاره می‌کند به ساختار ناامن انسان که شبیه به دنیا است. ساختار درونی انسان یا ساختار اجتماعی‌اش شبیه دنیا است، و هماهنگی این دو، بحث بسیار جالبی است.

از کجا می‌توان فهمید که برخی مواقع خدا به دنیا اشاره کرده است و برخی مواقع به ساختار درونی انسان؟ از خود بستر آیات.

برخی وقت‌ها در برخی آیات به این هماهنگی اشاره می‌کند، مثل سوره‌ی حدید، که هر دو مطرح می‌شود و کلمه هایش هم بین این دو در حرکت است:

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُمْ وَتَفَاخُرُهُمْ بَيْنَكُمْ وَتَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهَيِّجُ فَتْرَتَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۰)

با اینکه دنیا را می‌گویند ولی لهو و لعب از ویژگی‌های خاص انسان است.

پس ۳ حالت می‌آید:

- ۱) گاهی از ناامنی دنیا می‌گویند: مثل سوره‌ی یونس.
- ۲) گاهی از ناامنی خود انسان صحبت می‌کند: مثل سوره‌ی انعام
- ۳) و گاهی بین ناامنی دنیا و انسان در گردش است: مثل سوره‌ی حدید.

در سوره‌ی انعام، انسان دنیا شده است. و با اینکه اسمی از انسان نمی‌گوید ولی آن چنان در قسمت اول صحبت می‌کند که انسان کامل دنیا شده است و در قسمت دوم سوره همین انسان، کانّ که آخرت شده است. کسانی که چشم برزخی دارند توانستند تجسم دنیا در افراد را ببینند و این کار سختی است و اگر کسی سوره‌ی انعام را بخواند می‌تواند چهره‌ی ملکوتی انسان‌ها را ببیند و ساختاربندهای آنها را متوجه شود.

سوره‌ی مبارکه‌ی انعام

۳ آیه‌ی اول از غرر آیات است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱)

عدل قرار دادن برای خدا این است که، به جای خدا کسی دیگر را جایگزین می‌کند، و به کس دیگر تکیه می‌کند. تصور کنید که می‌گویند خدا رزق می‌دهد، بعد تصور کند که اسباب رزق می‌دهند و اسباب را به جای خدا بگیرد. عدل شرک عملی است. نمی‌گوید که خدا نیست ولی به جای حرف خدا حرف دیگری را می‌شنود. بسیار عملیاتی است. ممکن است که فقط حرف خدا را نشود. می‌تواند تمام لایه‌های شرک را هم ببوشاند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّىٰ عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲)

طین یعنی خاک و آب و هوا (اگر طین مقید بیاید آتش هم اضافه می‌شود). انسان یعنی ملقمه‌ای از استعداد. تمترون وقتی مطرح می‌شود، یک نوعی رفت و برگشت است تا اینکه کار را انجام دهد، تردید می‌کند مثلاً سرماخورده است و می‌گوییم که خربزه برایت بد است و اینقدر او می‌رود و می‌آید و به خربزه ناخنک می‌زند.

الآن داریم انسان را از منظر دنیا وصف می‌کنیم...

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳)

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴)

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۵)

این آیات بسیار مهم است ولی من الآن زیاد با آنها کاری ندارم. جلوتر می‌رویم.

قُلْ لِمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (١٢)

...

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٢١)  
وَيَوْمَ نحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (٢٢)  
ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (٢٣)  
والله ربنا، ما كنا مشركين!

انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٢٤)

چگونه به خودشان هم دروغ می گویند، و آن چه که به آن افترا می بستند و عدل می گرفتند گم می شود.

وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا إِتَّيَاهُ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٢٥)

آیات برای این آمده که انسان ها ایمان بیاورند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ: همان رفت و برگشت و جدال است که در تمبرون گفتیم.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْوَنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (٢٦)

نهی می کردند از پیام انبیاء، همان طوری که خودشان هم سمتش نمی رفتند. حالت دنیا این است که اگر کسی در مشکلی بیفتد دوست دارد که همه در آن مشکل بیفتند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبَّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (٢٧)

حال دنیا تغییر است. اصل برای این انسان این است که اصالت با نفع دنیاست، این حالت شرک است.

بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُحْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (٢٨)

وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (٢٩)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (٣٠)

این ها موقف موقف تفتیش می شوند.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ  
عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (۳۱)

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَّا تَعْقِلُونَ (۳۲)

این آیات تکان دهنده‌ای است و خودتان ادامه‌اش را بخوانید.

دنیا حیات است، حیات داشتن یعنی جریان داشتن، ولی دنیا است یعنی تغییر دارد. اول سوره گفت که جعل الظلمات و النور، یعنی در آن ظلمات و نور جعل شده است. دنیا جایی است که می‌توان برای خدا عدل گرفت، می‌توان خدا را امترا کرد. تک تک این آیات جای بحث دارد و همه‌اش به ویژگی‌های درونی انسانی برمی‌گردد که در دنیا فرورفته است و براین اساس می‌توانید ریشه تمام اختلالات ایمانی انسان‌ها را استخراج و درمان کنید.

اینقدر ساختارشان با حق فاصله دارد، اینقدر مشرک و گیج است که نمی‌داند که به کجا وصل است، نمی‌داند که که را می‌پرستیده است. نهایت گیجی یک آدم است.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آئِنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲)  
ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳)

یعنی همه‌ی مشرکین را آورده است و ساختار وجودی شان را می‌گوید.

وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلِمًا إِذًا يَرَوْنَ بِهَا حَتَّىٰ  
إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأُولِينَ (۲۵)

می‌گویند که این اساطیر اولین است، الان رسول نداریم، الان می‌گویند که این حکم برای گذشته است. و این خاصیت دنیا طلبی است.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْوَنَ عَنْهُ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۲۶)

خاصیت دنیا و دنیا طلبی این است که همه با هم درون چاه می‌روند! پس آخرت طلبی که به بهشت می‌رود و کسی را با خودش نمی‌برد از این دنیا طلب کمتر است!!! پس به بهشت می‌روید دست ۱۰ نفر را بگیرید و ببرید.

در سوره‌ی انعام، آخرت خود آدم می‌شود. که نمود آن در آیات ۱ تا آخر سوره است و بیشتر آن تا آیه‌ی ۱۲۵ و آیه‌ی آخر است. در آیه‌ی آخر وصف خلیفه بودن انسان است، که یا جانشین خدا در روی زمین است و یا جانشین

دنیا روی زمین. تغییر در سوره‌ی انعام و در سوره‌ی یونس هست. در سوره‌ی انعام خود متغیر را می‌آورد وسط ولی در سوره‌ی یونس بسترهای مختلف این تغییر را می‌گویند.

از آیه‌ی ۷۰ به آن طرف انسان خوب آخرتی را نشان می‌دهد. من خاطر جمع باشد که این طرف را فهمیده باشید، می‌رویم به بهشت. این طرف داغ است.

در سوره‌ی انعام با زندانی کار دارد، همه‌ی دنیایی‌ها را وارد یک مجمع کرده و بیان می‌کند.

بی جهت نبود که وقتی سوره نازل شد این مقدار ملائکه نازل شدند، آن‌ها آمدند که سنگینی سوره به پیامبر (ص) (یک جا دیدن تمام مشرکین عالم) صدمه‌ای نزند. تنها سوره‌ای است که اطمینان است که کامل نازل شده است، و هر کاری بکنید که قطعات آن را جدا کنید نمی‌توانید، همه پیوسته است. یک جا انسان‌هایی را می‌بینید که دستشان به جایی بند نیست.

سوال استاد:

فرض کنید حرف‌های من درست است، خدا در این آیات می‌آید یکی یکی توصیف می‌کند، قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكَذِبُونَكَ وَلَا كِنَ الظَّالِمِينَ بآياتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَتْهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبِيِّ الْمُرْسَلِينَ (۳۴) وَإِن كَانَ كِبْرُ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵) توصیه‌هایی به پیامبر (ص) می‌کند، دوباره ویژگی‌هایی از مشرکین بیان می‌کند تا اینکه برسد به این آیه: فَقَطِّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵). یعنی بعد از اینکه مشرکین را می‌آورد و پیامبر را دل داری می‌دهد این الحمد لله گفتن خدا یعنی چه؟

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲)

ارسال رسول برای اینکه آن‌ها متوجه باشند.

فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَا كِنَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۴۳)

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (۴۴)

خلاصه وقتی باسأ برداشته شد، اندرزهای رسولان یادشان رفت. و باب همه چیز را برایشان باز کردیم. و اینها ناامید شدند.

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵) این یعنی چه؟

واو الحمد لله، استینافی است. پس جمله‌ی بعد باید برداشته شود و سر سوره بنشیند، یعنی روی غرض می‌نشیند. در واقع می‌خواهد بگوید که نظام شرک و کفر ابتر و منقطع است.

اگر شما دارید سیستم شرک را می‌بیند، یعنی شرک را با دوربین خدا ببیند که جعل ظلمات و نور است، این یک حادثه‌ی جالبی است که مثل خود دنیا است. و می‌بیند که این نظام چقدر احسن است و دنیا محل پیشرفت است.

مثل اینکه یک نفری بعد این داستان به هم ریخت، گفت پس عالم چه می‌شود؟ پس خدا و خوبی و معنویت و اخلاق چه می‌شود؟ مثل دنیا است. چطوری دنیا تمام می‌شود، اینها هم مثل دنیا تمام می‌شوند. و در یک برهه‌ای می‌شود که هیچ کس نمی‌تواند مشرک باشد.

وقتی که این سوره را می‌خوانیم همین الان باید بگوییم که من مشرک نیستم، و اینگونه سریع به موحد تبدیل می‌شود. و اگر کسی بتواند در همین دنیا آن طرف را احضار کند اصلاح خواهد شد.

نکته: زندگی‌های ما در این دنیا با هم است و بدی‌هایمان به هم است ولی وقتی بالاتر می‌رویم می‌بینیم که هیچ چیزی با هیچ چیزی قاطی نمی‌شود، کسی نمی‌تواند به کسی ظلم کند، نا امنی ظاهری دارد. نشان به آن نشان که وقتی به آخرت می‌روید دیگر نا امنی نیست.

مشرک بودن برای دنیای موقت است. بعد از این دنیا مشرک هم نمی‌تواند دیگر مشرک باشد و چون مشرک در این دنیا از اسباب نفع نبرده است دیگر نفعی ندارد. باید با گوش و چشم و قلب سالم وارد آخرت شد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِيَّاهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ  
ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (۴۶)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ عَذَابَ اللَّهِ بَعْتَهُ أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ (۴۷)

بحث از آدمی است که خودش نا امن است. و مشکل خودش است.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸)



وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (٤٩)

نظام فکری تو باید یک نظام فکری در امنی باشد که خودت لا خوف و لا یحزنون باشی، خود آدم باید امن شود.

قُلْ لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا أَتَّيْعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (٥٠)

نه خزانه دار بودن و نه غیب دانستن امنیت آور نیست. تنها تبعیت از وحی امنیت آور است.

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (٥١)

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (٥٢)

کسانی را که هر بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می خوانند و خواستار خشنودی او هستند، طرد مکن. نه چیزی از حساب آنها بر عهده تو است و نه چیزی از حساب تو بر عهده ایشان. اگر آنها را طرد کنی، در زمره ستمکاران در آیی. (٥٢)

یعنی باید اول یرجون ربهم بالغداه و العشی باشد و بعد به امنیت برسد و بتواند امنیت بخش باشد. خواندن خدا را به افراد یاد دهید. و اگر خواندن خدا را به انسان ها یاد ندهید او از شرک خارج نخواهد شد.

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٥٤)

این انسان موحد شده است ولی بدی می کند به جهالت که خدا این را می بخشد.

قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَّا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (٥٦)

بگو: مرا منع کرده اند که آن خدایانی را که جز الله می خوانید پرستش کنم. بگو: از هوسهای شما متابعت نمی کنم تا مبادا گمراه شوم و از هدایت یافتگان نباشم. (٥٦)

قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَّا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (٥٦)

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (٥٧)

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِّي الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸)

این قل ها خطاب به انسانی است که نماد دنیا است!

.....

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲)

همه ی حرف را این جا می زند.

این آیه را اگر معکوس کنی درست می شود. کسانی که ایمان نیاوردند و ایمان فطری شان را به ظلم پوشاندند برایشان امنی نیست و مهتدون هم نیستند. اگر کسی بگوید که یک آیه بیاورید برای ایمان این آیه ی خوبی است. امن دوم با ایمان اول متفاوت است. امن اولی این است که فرد خدا را می خواند و امن دوم امنی است که از جانب خدا می رسد.

دنیا= نا امن

انسان غیر مومن = نا امن

پس خصوصیات دنیا همان انسان نا امن است. این ها در زندگی روزمره هم قابل دیدن است. شیطان بسیار شبیه دنیا است. نمی شود به او اعتماد کرد. آدم می شود دنیا. یعنی آدم می شود نا امن.

خدا هر چیزی را که خلق کرده از بین نرفته است. خب خدا که دنیا را خلق کرده و دنیا هم مخلوق است. می گوید که دنیا هست؟ چگونه دنیا هست؟ می گوئیم دنیا همان جهنم است. انسان جهنمی مظهر دنیا است. بنابراین وقتی دارد جهنم را می گوید کانّ دارد انسان را می گوید. وجه باقی دنیا نامش " جهنم " است.

وجه فانی دنیا جایی است که اسباب ظهور و جلوه دارند. علت و معلول ها از جنس اسباب است.

به خاطر همین این آدمی که مشرک است وقتی که می گویند بگو خدای تو کیست؟ می گوید که من شرک نمی ورزم و دروغ می گوید. مثل اینکه دنیا را با خود آورده است.

یک مرتبه یک نفری را می بینید که آخرت است و در دنیا افتاده است، مثل اینکه ابراهیم آخرتی است که در دنیا است.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴)

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ (۸۵)

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶)

وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷)

ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸)

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ أَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ (۸۹)

کتاب و حکم و نبوت داده شدند. نبوت یعنی چه؟ مقامی که بالای یک قله‌ای است و کان دارد از آخرت خبر می‌دهد.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أَفْتَدِهِ قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ (۹۰)

بهشتی را می‌گوید که تمثّلش در یک آدم است.

سوره‌ی مبارکه‌ی یونس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱)

سوره‌ی یونس و انعام از نظر محتوایی بسیار شبیه هم‌اند هر چند ظاهراً شباهتی ندارند.

.....

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷)

أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸)

عدم امید به لقاء ما یعنی چه؟ نه فقط قیامت بلکه به لقاء ما. عمل کردن به حکم خدا امید به لقاء است.

.....

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱)

انسان در یک بستری قرار گرفته شد است. دارد خصوصیات بستر را می گوید.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲)

.....

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۲۱)

در آن سوره بلافاصله آدمها را وارد محشر کرد و شروع کرد با آنها صحبت کردن ولی در این سوره این آدمها و مواجهاتشان در دنیا را نشان می دهد.

یعنی اگر رحمتی بعد از سختی به آنها برسد مکر می کنند.

هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُم فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۲)

وارد لایه‌ی مثل می شود. اینکه اول در کشتی سرخوش و امن هستند. و مادامی که و ظنوا أنهم أُحيطَ بهم و فکر کرد که هیچ راه بازگشتی ندارد، دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، و می گوید که خدایا اگر ما را نجات دهی ما نعمت هایت را شکر می کنیم. یعنی خدا را باز هم با نعمت دید و خدا را با نعمتی که داشت می بیند و نمی گویند که لَنَكُونَنَّ مِنَ الْعَابِدِينَ مثلاً.

فَلَمَّا أَنْجَيْتَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

مثل همان سرایت شرک در سوره‌ی انعام است.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتَتْهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٢٤)

وقتی که می گوید مثل حیات دنیا یعنی این، یعنی هر نعمتی که در دنیا استقرار پیدا می کند مثل این است، از جایی می آید و به آن اطمینانی جلب می شود و همان جا که می خواهد به آن تکیه شود خشک می شود.

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٢٥)

دار سلام دنیا نیست! لحن خواندنتان مهم است.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٦)

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٧)

این آیاتی است که اگر کسی بلد باشد بخواند، اگر حتی جزء کسانی هم باشد که سیئه داشته باشد می تواند بخواند و وارد بهشت شود. اگر بلد باشید آیات را به سیستم دعایی بخوانید بهشتی می شود. سیئه انسان نباید عاصم از خدا باشد.

كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا یعنی اینکه این باز هم عارضی است و می شود با ندا دادن خدا و رسول صورتش را از ظلمت پاک کنی. عین این آیات را در سوره ی انعام دارید ولی این یک طور دیگری گفتید.

اگر قرار شد کسی کاری راجع به دنیا و آدم دنیا در این دو سوره کار کند می تواند وصف مشرکین را به دنیا و وصف دنیا را به مشرکین بدهد. اینها دارد بستر آدم را می گوید و انعام آدم را می بیند که بستر را بفهمد.

این دو سوره ایمان را از وجه بستر (مولفه ی اول) تعلیم می دهد.

در مورد آخرت بحث مفصلی داریم که آقای جمالی یک کاری کردند که تمام مضاف الیه و صفت و موصوف های واژه ی آخرت را در آوردند. من به قشنگی اینها نمی توانم بگویم ولی به زبان خودم بحث آخرت را چنین می گویم که در قرآن به شکل های مختلف آمده است.

۱) آخرت گاهی با بحث " داریت " است. که بستر بودنش مهم است. یعنی آخرت بستری است مهیمن بر دنیا. این طور نیست که دنیا تمام شود و آخرت شروع شود. یعنی اگر این دنیاست، دنیا تمام می شود؛ دنیاست که می رود و آخرت از اول بوده و بعد هم مانده است. دار آخرت دارای وصف ثابت حق است و می تواند متعدد و متنوع باشد. بنابراین مراتبی از آن یافت می شود. کَانَ وقتی وجه ثابت حق در لایه های مختلف می آید مراتب می گیرد.

پس در این مورد دار آخرت و حیات آخرت مدّ نظر است، یعنی جلوه ی حق در مراتب. که می تواند آخرت صفت آن جلوه باشد و به گونه ای است که می تواند جانشین آن گردد و آن را بیان کند.

پس دار خودش صفت است که موصوف می تواند متنوع باشد ولی در همه شان حق جلوه دارد. آخرت جای موصوف نشده است. و خودش نسبی است و تقابلی با اول دارد. اخر یعنی بعد بودن، چسبیده ی به قبل. آخر یعنی دیگر که می تواند منقطع باشد. که اول و بعد دارد. چیزی که اول دارد و اسم افعال است. ولی آخر اسم فاعل است.

وقتی می گوید آخر تلازم دارد. منقطع نبودن قبل درونش دارد. بیان نحوه ی استمرار آن است. آخر یعنی آن چیزی است که نمی گذارد که قبل بدون بعد باشد ( حالت فاعلیت مهم است.) سبب تداوم و تلازم است. این استمرار گاهی بعدیت است (آخر) و گاهی پشتیت (آخر)!

منظورمان باطن نیست، منظورمان وراء است. یعنی قوام این دنیا به آخرت است. دنیا حالت متغیر دارد. در واقع هیچ تغییری بدون وصل به ثابت وجود ندارد.

ثابتی که منجر می شود دنیا باشد، به آن آخرت می گویند. آخرت جلوه ی ثابت دنیاست. حیات آخرت، بستری مهیمن بر دنیاست. حیات آخرت یعنی علم و قدرتی ثابت و نافع برای حیات بخشی مومنین است.

۲) امور آخرتی:

حیات آخرت، یعنی ثابتاتی که منجر به اجرای امر و سنت های الهی می شود، که این ها هم باز پشتیت است. اصلا همه ی قوانین جزء امور اخروی می رود. امور دنیوی آنهایی است که فانی اند ولی امور باقی امور اخروی هستند.

امور اخروی قیدی است که در دنیا جریان یافته است. اگر بخواهیم اسمی روی آن بگذاریم یک غیب است. به هر چه که در دنیا بود شهادت و به ورای آن غیب می گوئیم. غیب در دنیا جریان دارد و دنیا را به ثبات می رساند: یا در صورت عرصه ی جزا یا در صورت اجرای قوانین.

پس آخرت مفهوم وسیعی از دو عرصه می‌شود. (قیامت و اجرای قوانین) غیب هر چیزی که قابل مشاهده‌ی دنیایی نیست، غیب یعنی عدم ملموس با حواس دنیایی.

در عرصه‌ی اجرای قوانین، ظهوراتش این است که عاقبت امور چنین است. عاقبت الامور مصداقی از این دو عرصه است ولی در همین دنیا هم ظهور دارد. هر وجه ثابتی که در دنیا جاری است به واسطه‌ی قیامت است. در واقع نقد ترین چیز در دنیا آخرت است.

آخرت جنبه‌ی فاعلیت دارد. وقتی مولفه بندی می‌کنم ایمان عامل دومش عامل امنیت بخش بود و آخرت می‌شود همان جزء امنیت بخش. یعنی اگر توجه به آخرت یا عاملیت آخرت در فرد جاری نشود ایمان در او جاری نمی‌شود. یومنون بالآخره یعنی چه؟ بای سببیت است. یعنی ایمان به سبب آخرت امکان پذیر است. ما نمی‌خواهیم بگوییم که ایمان به موضوع آخرت، با وضع باب افعال نمی‌خورد. باب افعال یعنی بروز امنیت.

ما سر اینکه بعد بآ را موضوع بگیریم، اصراری نداریم و از این طرف هم اشکالی ندارد که سببیت بگیریم:

(۱) اگر موضوع بگیریم خصوصیتش چنین است که اگر آخرت موضوع باشد، مثل این است که بگوییم معرفت و تصدیق به آخرت است. موضوعی گرفتن وارد علم و ادراک می‌شود.

(۲) اگر بآ سببیت باشد. یعنی اولاً ایمانش عملی است و فقط یک ادراک نیست و جلوه‌ی بیرونی دارد ثانیاً به عامل ایمان که جاری شدن آخرت است. یعنی اتصال به یک عامل امنیت بخش منجر به امنیت او شده است.

غیر سبب باشد ایمان معرفتی است و جنبه‌ی تصدیقی می‌یابد. اما گاهی این بآ سببیت شود. حتماً آخرت‌تان پر و پیمان می‌شود که امنیت آور باشد.

سورة النمل بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طس تِلْكَ اٰیَاتُ الْقُرْءَانِ وَ كِتَابٍ مُّبِیْنٍ (۱)

هُدًی وَ بُشْرًی لِّلْمُؤْمِنِیْنَ (۲)

الَّذِیْنَ یَقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ یُوقِنُوْنَ (۳)

إِنَّ الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

وصف ایمان به آخرت اظهار مولفه به وجه تاکید است. یعنی ما از قبل پذیرفتیم که ایمان به واسطه‌ی ایمان به آخرت یا توجه به آخرت پدیدار می‌شود. پس آخرت ایمان ساز است، زیرا که بلافاصله لایومنون را گفته است. این صفت بوده و استمرار معکوس پیدا کرده است. از این فهمیدیم که این باء سببیت است و مولفه است. آن چه که وصف مومن است، یقین به آخرت است. یقین ورزی عامل تقویت کننده‌ی ایمان است یعنی یقین ورزی بالاتر از ایمان است.

پس مولفه‌ی دوم ما آخرت شد که توضیح دادیم.

یک سری روایات جلسه‌ی بعد خواهم گفت که کامل این قسمت را می‌پوشاند که دنیا و آخرت با هم متضاد اند، نه با هم قابل جمع‌اند و نه متناقض‌اند. یعنی زمانی که دنیا را می‌آوری دیگر نمی‌توانی کلمه‌ی آخرت را بیاوری مثل متغیر و ثابت. کلمه‌ی آخرت صفت بودنش او را پیچیده می‌کند که موصوفش گاهی حیات، امور، یوم، دار و ... است.



برای این که خدا توفیق دهد تا بتوانیم به وجه شایسته‌ای در دنیا زندگی کنیم و به وجه شایسته‌ای از این دنیا برویم

### صلوات

برای این که موانع مختلف زندگی را به وجه احسن طی کنیم و خودمان به امنیت برسیم و دیگران را نیز به امنیت

### برسانیم صلوات

چند جلسه‌ای است که پیرامون سوره مبارکه عصر مطالبی را مطرح کردیم. تعریف ایمان و مولفه‌ها و نظام‌سازی مطرح شد. امروز جمع بندی بحث ایمان را انجام می‌دهیم و بعد وصیت را مطرح می‌کنیم.

وصیت با بحث غدیر مرتبط است. در عید غدیر وصی رسول (صلی الله علیه و آله) مشخص شد. عید غدیر، عید وصایت است.

نگاهی به خطبه غدیر داریم. در حوزه روشی هم می‌خواهیم تعریف وصیت را از آیات قرآن بدست آوریم.

برای جمع بندی بحث ایمان از دو کتاب فرآیندشناسی و نظام‌سازی ایمان نقشه‌های ابتدایی‌شان بررسی شود.

ایمان با امنیت فردی و اجتماعی بروز پیدا می‌کند. جامعه‌ای که ایمان ندارد امنیت ندارد. غرب امنیت ندارد. فرآورده‌های غربی معلوم نیست که چه عواقبی را ایجاد می‌کند. اگر کسی هم از غرب طرفداری کند سرش را مثل کبک زیر برف کرده است.

امنیت با اتصال به حق ایجاد می‌شود. با قوانین و مقررات نمی‌توان امنیت ایجاد کرد. ایمان مقدمه، لازمه و نتیجه دارد.

**مقدمه:** تصدیق است. از نوع معرفت است. به نیاز و بی‌اعتباری دنیا واقف شود. در این صورت حقیقت که از جنس ذکر است بیشتر در او ایجاد می‌شود و با ریزش این حقیقت بیشتر می‌تواند توکل و اعتماد کند و آرامش داشته باشد.

اگر انسان چنین نشد یعنی مقدمه را ندارد و باید معرفتش را فعال کند. در مرحله بعد باید توکلش را فعال کند. یعنی نسبت به دنیا و آخرت شناخت پیدا کند و در این دنیا بستر محکمی را انتخاب کند.

مرحله اول: فعال‌سازی معرفت

مرحله دوم: فعال‌سازی بستر توکل

مرحله سوم: نزول روح ایمان که همان ذکر است.

مرحله چهارم: صفات ایمان

مرحله پنجم: نتایج ایمان

مرحله اول تا سوم، تفکر تا علم است. مرحله چهارم و پنجم فعل تا عمل است. دقیقاً روی نقشه ساختار وجودی قرار می‌گیرد.

کتاب نظام‌سازی همین جریان را از منظر ایمان در جامعه بررسی کرده‌ایم.

**تیتراها:**

- محورهای نظام‌سازی ایمان

- خروج از ظلمات به نور

برای خارج شدن از ظلمات به سمت نور باید توکل کرد و روح توکل، شکر است. این که بدانی هر نعمتی را چگونه استفاده کنی توکل است. پس برای نظام‌سازی باید به نزول ایمان، بروز ایمان و نتیجه ایمان دعوت کرد. در سوره غافر مومن آل فرعون هنگام آشکارسازی ایمانش حرف‌هایی زده که بسیار جالب است.

**دعوت به معرفت:** روشنگری نسبت به دنیا و آخرت، نسبت به بینات، ایجاد نگرانی و تهدید به عذاب، دعوت به عذاب. روشنگری نسبت به نتیجه‌ی ایمان و بحث صبر. دعوت به نزول ایمان با دعوت به تبعیت از ولی حق صورت می‌گیرد.

- دعوت به بروز ایمان

- دعوت به نتیجه ایمان

دعوت به ایمان در فضای مکی با فضای مدنی متفاوت است. که با دعوت به عاقبت‌نگری با سیر در زمین اتفاق می‌افتد. نزول ایمان با بحث نماز و ذکر اتفاق می‌افتد. دعوت به اظهار ایمان در جامعه باعث می‌شود که تقویت ایمان

صورت بگیرد. دعوت به خلق صحنه‌های ثبت شده همراه با ایمان که مثلاً با دعوت به رزمنده بودن و شجاع بودن و ماندن در معرکه صورت می‌گیرد. احکام ایمان را تقویت می‌کنند. این ایمان مدنی است.

#### - تقویت قول سدید

بالا بردن تبعیت و اطاعت که مربوط به نظام‌سازی ایمان در فضای مدنی است.

#### - موضع‌گیری صریح و استکبارستیزی

در جامعه مدنی امتحان‌ها سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. در بعضی سوره‌ها دعوت به ایمان توسط انبیاء رنگ خون می‌گیرد و سخت‌تر می‌شود. سوره احزاب حدوداً سال چهارم هجری نازل شده است. یعنی پنج سال قبل از شهادت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله). از جنبه‌های مختلفی ایمان را غلیظ‌تر می‌کند.

خطاب‌های "یا ایها الذین آمنوا" در قرآن مربوط به معرفت‌سازی است.

خطاب‌هایی که برای مومنین آمده برای صفات است.

خطاب‌های "ان الذین آمنوا" یا "الذین آمنوا" برای دعوت به آثار و نتایج بروز ایمان است.

بالاترین سطح ایمان "الذین آمنوا" هستند.

در دعوت به ایمان ۴ شأن فعال می‌شود.

- شأن اندازی: هشدار دادن یا هشیاری دادن.
- شأن اندازی تبشیری: حقیقت و حکمی را نازل می‌کند تا افراد تبعیت کنند.
- شأن بشارتی: عده‌ای به حکم عمل می‌کنند.
- شأن شاهد بودن و شهادت دادن

شاهد یعنی کسی که ایمان جمع را با او می‌سنجد. شاهد، شاخص ایمان است. مثل امیرالمومنین (علیه‌السلام)

امیرالمومنین (علیه‌السلام) ارکان ایمان را جهاد، یقین، صبر و عدل معرفی می‌کند.

هر کدام از این‌ها هم چهار دسته دارند. برای بررسی بیشتر به کتاب مراجعه کنید. ایمان بروز امنیت است. کتاب نظام‌سازی بخشی دارد در ادبیات. اقرار به لسان را توضیح می‌دهد. از ادبیات یک جمع می‌توان ایمان‌شان را سنجید. ایمان آموزش‌دانی است و جامعه در این صورت می‌تواند ایمانش را افزایش دهد.

ادبیاتی که مهر و محبت دارد مهم است. اینقدر که قشنگ حرف زدن مهم است، استفاده از الفاظ قشنگ مهم نیست. ادبیات هر شهری مهربان‌تر باشد به ایمان نزدیکتر است. ادبیات‌سازی در جامعه مهم است. از لحن خودم می‌توانم بفهمم که ایمانم چه تغییری کرده است. ادبیاتی که طعنه و تیکه انداختن را مرسوم کرده رواج بی‌ایمانی است. ادبیات جزئی از فرهنگ است.

این که معرفت‌داری بخشی از ایمان است. این که ایمان را اقرار کنی، بخشی دیگر است و این که عمل به ارکان داشته باشی بخشی دیگر. همه این سه بخش مهم است.

ولی حکم می‌دهد که کالای غربی مصرف نکنید. ما با زبان قبول می‌کنیم. هنگام خرید هم کالای داخلی می‌خرم. حتی اگر کالای داخلی هم نمی‌خری باید با زبان اقرار کنی. این اصلاً نفاق نیست. اقرار به ایمان است و در جامعه اثر مثبت می‌گذارد. آدم‌ها نمی‌توانند نقطه ضعفشان را درست کنند. اقرار و عمل‌شان را هم ترک می‌کنند. اگر نمی‌توانی عملی را انجام دهی نباید کل ایمانت را زیر سوال ببری. بحث ایمان مفصل است و حرف‌های زیادی هست که فرصت نمی‌شود مطرح شود.

جلد ۶۶ بحارالانوار روایات متعدد در حوزه ایمان آورده است. روایت ایمان سه بخش دارد. قبول با قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان.

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا تَكُونُ سَجِيَّتُهُ الْكُذِبَ وَلَا الْبُخْلَ وَلَا الْفُجُورَ وَلَكِنْ رَبَّمَا أَلَمَ بِشَيْءٍ مِنْ هَذَا لَا يَدُومُ عَلَيْهِ فَقِيلَ لَهُ . أَفَيْرِنِي قَالَ نَعَمْ هُوَ مُفْتَنٌ تَوَّابٌ وَلَكِنْ لَا يُؤَلِّدُ لَهُ مِنْ تِلْكَ النَّطْفَةِ. (بحار الأنوار (ط - بيروت) / ج ۶۶ / ۶۳ / باب ۳۰)

در سجیه مومن دروغ، بخل و گناه نیست ولی چه بسا که ....

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع الْكِبَائِرُ تُخْرِجُ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ نَعَمْ وَمَا دُونَ الْكِبَائِرِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَزْنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ. (بحار الأنوار (ط - بيروت) / ج ۶۶ / ۶۳ / باب ۳۰)

از این روایت استفاده‌های زیادی شده است. هر وقت که کار اشتباه مسلمانی مورد سوال قرار می‌گیرد با این روایت، بحث ایمان را از گناه او جدا می‌کنیم. اگر کسی بخواهد ذات سبک زندگی را کار کند باید برود سراغ ایمان. توضیح دادیم که اگر ایمان سه جز دارد و انسان یک یا دو جزئش را داراست باید همان را حفظ کند و در درجه دوم ارتقا دهد. چون ایمان به راحتی از قلب خارج می‌شود.

بحث بعدی، بحث وصیت است. بوسیله حق، ایمان و امنیت ایجاد می‌شود. بوسیله حق، عمل صالح بوجود می‌آید. حق، ثابت واقع است. تغییر ندارد. انسان در بستر تغییر قرار دارد که همان خسر است. بوسیله یک ثابت غیر متغیر به یک بستر امن نقل مکان می‌کند که ایمان دارد.

بروز ایمان یعنی این که تغییر و تغییر نداشته باشد. توامی به حق همگرایی با حق و گسترش حق است. توامی به صبر هم دوام و پایداری ایمان است. انتهای مسیر صبر، ظفر و فوز است. این‌ها کلیت بحث است. بحث وصیت این جا مهم می‌شود. توامی از باب تفاعل است. مولفه‌ها از تحلیل عقلی واژه است و با قرآن تایید می‌شود. با سوره کهف و انعام. حدوداً در ۲۱ آیه ریشه وصی تکرار شده است.

\* آیه ۱۳۲ سوره بقره

و وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَيْنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَابْنِي إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

وصیت‌نامه حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) است که در قرآن چاپ شده.

\* آیه ۱۸۰ سوره بقره

كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.

این جا همین وصیت معمولی مورد نظر است. وصیت موجب امنیت بخشی است.

\* آیه ۱۲ سوره نسا

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا

أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ

وصیت با ارث همراه شده است. از سوره نسا به بعد وصیت ها تغییر می کند. از سوره انعام وصیت های خدا شروع می شود.

\* آیات ۱۵۱، ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره انعام

آیات ۱۵۱، ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره انعام بسیار مهم هستند. کنار هم قرار گرفتشان مهم است. در سوره انعام قرار گرفتشان مهم است. سوره انعام سوره ای پیوسته است. مثل سوره نور است. غایت وصیت ها را بیان می کند. وصیت برای رسیدن به ادراکات، علم و توجه نفس و فعل انسان است.

لعلکم تعقلون، تذکرون و تتقون.

شبهه این آیات در سوره اسرا هم هست. ولی واژه وصیت را نیاورده است.

در مولفه های وصیت علتش ذکر می شود.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرِزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمُ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱)

وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعْدَ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكَمُ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲)

وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَمُ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳)

گرفتاری انسان از عجله است. انّ هذا به تمام ماقبل بر می گردد. تشتت در صورتی ایجاد می شود که سبل غیر حق پیروی شود.

\* آیه ۳۱ سوره مریم

حضرت عیسی در گهواره وصیت خدا را بیان می کند. حرف آخر عمر را ابتدای تولدش می گوید.

\* آیه ۸ سوره عنکبوت

وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَنْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

سوره عنکبوت تست ایمان است. سوره صبر است.

\* آیه ۱۴ سوره لقمان سوره شکر است.

وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَىٰ الْمَصِيرِ

\*\*\*

## ساعت دوم

\* فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) سوره مبارکه یس

در واقع این موقعی است که (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ) (۴۹) صیحه ای می آید در حالی که مشغول جدال هستند و نمی توانند توصیه ای کنند یا به سمت خانواده شان برگردند.

توصیه، پیام آخر می شود. یعنی آن چه قبل هلاکت می آید. این ها را به خاطر داشته باشید که بعد سر هم کنیم.

\* شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) (سوره مبارکه شوری)

«ان» مفسره است. یعنی کل وصیت این است. یعنی شریعت همان وصیتی است که منظور ماست. شریعت عبارت است از آنچه که به نوح و تو و ابراهیم و موسی و عیسی -علیهم السلام اجمعین- وحی شد. یعنی همه شریعت اسلام وصیت وحی خدا به نوح و پیامبر است. وصیت را خاص کرده است.

این وصیت، «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» است که شبیه سوره انعام است.

\* وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) (سوره مبارکه احقاف)

بیشترین وصیت تا به اینجا به والدین است.

این خیلی آیه عجیبی است. فرصت بحث را الان نداریم.

\* وَكَأْتَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْ نَّذِيرٍ مُّبِينٍ (۵۱) كَذَّالِكُ مَا أَتَىٰ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أَوْ تَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَٰغُونَ (۵۳) (سوره مبارکه ذاریات)

اینکه همه شما نسبت به هر رسول تکذیب و مقابله دارید و او را ساحر و مجنون می‌خوانید آیا وصیت است؟ نه وصیت نیست. درست است که همه شبیه هم است ولی وصیت نیست. بلکه عاملش طغیان است. طغیان گاهی شبیه وصیت عمل می‌کند. وصیت از جنس ثابت بودنش است. ولی طغیان با اینکه به ظاهر ثابت است ولی به هیچ وجه محصول وصیت نیست.

\* وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةُ (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) (سوره مبارکه بلد)

یکی از شئون انسان کامل تواصی به حق و تواصی به مرحمه است. و تواصی بعد از اطعام و توجه به یتیم پدید می‌آید. فرایند به تواصی رسیدن «اهل عمل بودن» است. عبور از عقبه کردن مقدمه تواصی است. تواصی برای بعد دوره چهارم رشد است.



اگر بخواهیم یک معنی در بیاوریم باید بینیم ۲۱ بار وصیتی که در قرآن آمده است به چه معناست. البته می توان وصیت را در هر سوره متناسب با غرض سوره معنا کرد. ولی ما کاری به معنای دقیقتر نداریم و می خواهیم معنای کلی را بیابیم:

- ۱) در موارد ذکر شده وصیت در کل قرآن امری مطلوب است.
- ۲) یک وصیت کننده، یک وصیت شونده و یک محتوای وصیت داریم.
- ۳) جریان و ثبات در وصیت موضوعیت دارد (از سوره مبارکه ذاریات می توان فهمید).
- ۴) حالتی از «امر» در آن وجود دارد و الزام آور است. در آن احکامی (مجموعه‌ای از امر و نهی‌ها) وجود دارد. حتی اگر در مورد خدا هم باشد می گوید که خدا به من امر کرده است که اقامه نماز کنم و ... بنابراین جنبه سفارش کردن در آن منجر می شود که حتی قوانین هم حالت دستوری و حکمی پیدا کند، یعنی کار وصیت این است که قوانین را هم به سمت حکم می برد.

در خطبه غدیر می فرمایند که من کنت مولاه فهذا مولاه، که قانون است ولی این دستور می شود، چون وصیت است جنبه انشاء پیدا می کند. یعنی علی (علیه السلام) مولایش می شود. این قانون به صورت انشائی باید اجرا شود زیرا که این وصیت است.

جالب بودن خطبه غدیر به ظرافت‌های آن است.

در سوره احزاب آمده است: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶)

شما از این چه چیزی را متوجه می شوید؟ یک قانون است که نبی بر نفس شما اولویت دارد. یعنی اگر او به شما امر کرد، امر او بر امر شما اولویت دارد. اولویت از کجا معلوم می شود؟

یک بچه و یک بابا، بابا از این بچه اولی است. انشاء بر خبر مقدم است.

وصیت کارش این است، اعتبار امر و نهی نسبت به هست و نیست است. یعنی طرف یک سری چیزهایی را می دانسته است که در وصیت، آن‌ها را روی باید و نباید و دستور می برد. هست و نیست را یک پله می آورد روی باید و نباید و قوانین را به واسطه امر و نهی‌ها فضیلت می دهد.

۵) وصیت به مقام وصیت کننده که مقام قابل اعتنا و لازم الاتباع است اشاره دارد. حتما در وصیت، مقام وصیت کننده لازم الاتباع است.

وصیت کارش این است که می گوید وجه خدا باقی است. در واقع نشاندار کردن وجه خداست. البته باید توجه کرد که وصیت کننده همیشه فانی نیست.

۶) الزاما وصیت کننده فانی نیست زیرا که خدا وصیت کننده است و باقی است.

نباید وصیت را معادل فنا و هلاکت گرفت. پس خاصیت وصیت ربطی به مرگ ندارد. بلکه وصیت معادل حیات و جریان است حتی وقتی که در مورد افرادی از انسان ها که در شرف مرگ هستند به کار می رود زیرا منجر به احیای اوامر آنها می شود.

خدا وقتی سخنی یا وصیتی می کند حتما حکمتی دارد اینکه می گوید وصیت کردیم که شرک نوزد و به والدینش یاری رساند. این که وصیت کردیم در رابطه با عبودیت و احسان به والدین یعنی جریان و ثبات دارد، مجموعه ای از اوامر و نواهی است، حتی اگر قوانین هم در آن باشد حالت دستوری و حکمی دارد، مقام وصیت کننده مقام قابل اعتناست و در آن ثبات وجود دارد، در رابطه با همین ۶ مورد وصیت خدا به انسان برای والدینش چنین می شود: مجموعه ای از اوامر و نواهی است، قوانینی در آن است، سوما یک جریان ثابت دارد، لازم است مقام وصیت کننده حفظ شود و همه اینها شبیه «دین» می شود. یعنی مجموعه برنامه که تاکیدش بر امر و نهی است. یعنی وقتی خدا اراده کرده است به امری یعنی اینکه نسل به نسل و بدون انقطاع باید این امر انجام شود.

خدا امر نکرده که به پدر و مادر نیکی کنم بلکه به من وصیت کرد. وصیت جنبه خلافت دارد، یعنی وصیت کننده، وصیت شونده را به جای خودش با امری می گمارد. گویی وصیت کننده، وصیت شونده را به جای خود منصوب می کند.

۷) درون وصیت، «نصب» وجود دارد.

یعنی وقتی احسان به والدین می کنید، بدین معناست که شما خلیفه خدا در انجام این امر هستید.

خدا، قرآن را یک هویتی نازل نمی کند بلکه تدریجی نازل می کند. قرآن نازل می شود و می شود قرآن، بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید، انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، و این کل وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شود.

۸) می‌شود همه شریعت را و حتی تمام وحی را وصیت کرد.

با توجه به این مطالب وصیت به چه معناست؟

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی این عبارت یک قانون است. حال اگر وصیت بشود چه وجهی پیدا می‌کند.

خروجی وصیت چنین است؛ لازم است وصیت شونده نسبت به قانون:

۱) شان وصیت کننده را رعایت کند.

۲) متناسب به منویات و رضایت وصیت کننده آن را عملیاتی نماید.

۳) آن را در معرض عمل و تمسک قرار دهد.

کلمه تمسک بسیار برای وصیت مهم است. نمی‌گویند که به وصیت عمل کنید بلکه می‌گویند تمسک به جوید. قوه امساک و ماسکه معده چنین است، وقتی که انسان غذا را می‌خورد غذا در معده قرار می‌گیرد و به تدریج و با توجه به فعل و انفعالات معده و بدن جذب و هضم می‌شود.

امساک یعنی در نظر داشتن عنصر زمان و شرایط در انجام عمل. ما تمسک را چنگ زدن می‌گوییم، در آیه الکرسی که می‌خوانیم فقد استمسک بالعروه الثقی. انرژی از معده و غذای درون آن به نسبت زمان و شرایط جریان می‌یابد. در امساک به هنگام بودن و جاری بودن است. و بالوالدین احسانا چنین است، خدا که مخلوق نیست، ولی اگر خدا مخلوق بود و پدر داشت حتما به پدرش احسان می‌کرد. و این از قاعده وصیت بر می‌آید. الان شما باید بگویید وصیت به چه معنایی است:

### وصی:

تذکر دادن متفاوت از وصیت است، در وصیت علاوه بر تذکر، اجرا نیز مد نظر است.

بحث اختیار در مجموعه واژه‌های وصیت نیست، البته در امر و نهی اش هست. جریان ثابت و مستمر وصیت تا زمانی که امر، واقع شود ادامه می‌یابد. یعنی وقتی که پولی به وصیت شونده رسد، تا زمانی که پول تمام شود ادامه می‌یابد. اگر امر زمان بر باشد حتما جریانش هم زمان بر است. اگر امری باشد که زمان دار باشد، ثابت و مستمر بودنش به زمان و اجل محدود می‌شود. پس جریان ثابت و مستمر از اوامر و نواهی که وصیت کننده آن را برای وصیت شونده بیان کرده است.

تعریف آقای رجبعلی: کلامی است موکد، که امر متکلم را به واسطه التزام و تمسکِ مخاطب جاری می‌سازد و مخاطب به واسطه آن در جایگاه خلیفه متکلم قرار می‌گیرد.

نشانه بهتر بودن یک تعریف این است؛ ما حدوداً ۴ الی ۵ دسته آیه راجع به وصیت داشتیم:

- (۱) توصیه‌هایی که انسان‌ها برای ارث‌شان می‌کنند.
- (۲) توصیه‌هایی که انسان‌ها به هم می‌کنند به اسم «سفارش»
- (۳) سفارش‌هایی که خدا به انسان می‌کند.
- (۴) سفارش‌هایی که انسان‌ها در مسیر حق به یکدیگر می‌کنند.

بهترین تعریف این است که در هر ۴ دسته به خوبی خود را نشان دهد. بهترین تعریف آن است که یکنواخت جواب دهد. عموماً در این تعاریف یک دستی می‌کشید. ولی تعریف باید بالانس باشد.

وقتی یک واژه‌ای باشکوه است ما حق نداریم تعریفی را از خودمان بیاوریم بلکه وقتی آن تعریف را با قرآن تعریف کنیم با شکوه می‌شود.

خانم شریعتمداری: انتصاب امری به فردی مورد توصیه به واسطه امری انشائی از جانب متکلم تا امر مطلوبی مورد جریان و بقا قرار بگیرد و نیز دیگران موصی را ملتزم بر امر بشناسند.

خانم ادیب: انتصاب شخصی برای جاری و محقق ساختن امری.

این تعریف مشکلی که دارد این است که ممکن است با یک سری واژه مشتبه شود. ممکن است یک سری اشتراک با یک سری واژه داشته باشد. هست واژه‌هایی که خدا برای انسان به کار می‌برد و یعنی، این واژه در جریان زندگی انسان می‌تواند جاری باشد.

خداوند به وسیله وصیت می‌خواهد ایمنی بخشی کند، یا خودش به بقیه وصیت می‌کند تا امنیت در جامعه ایجاد شود. یا انسان‌ها به یکدیگر وصیت می‌کنند و این برای امنیتشان است. در وصیت به طور طبیعی امنیت بخشی موجود است. ایجاد امنیت به واسطه اجرای امری است. هم کسی که وصیت می‌کند نیاز به امنیت دارد و هم خود امر وصیت امنیت بخش برای جامعه است.

به خاطر همین کسی که امری را وصیت می‌کند اولین و مهم‌ترین بحثش ایجاد اطمینان از اجرای آن وصیت است. منظورم به این است که امنیت ساختارمند به واسطه وصیت ایجاد می‌شود. ایجاد امنیت ساختارمند که به واسطه اجرای امری ساختارمند است. نزدیک‌ترین تعریف به کلمه «بما هو هو» است. در وصیت حتما اتصال هست و ولایت و التزام. اولین کاری که می‌کنیم باید مولفه‌های اصلی را بیرون بکشیم.

ولایت یعنی قرار گرفتن کسی پشت کسی. حالا اگر کسی می‌خواهد از دنیا برود پشت کسی که زنده است قرار می‌گیرد یا خدا پشت انسان‌هاست.

اتصال یعنی وصل شدن به جریان. ممکن است به پول یا ارث متصل شود. پس حتما یک جریان لازم است. که گاهی اوامر و نواهی و قانون می‌تواند باشد.

التزام هم بحثش ضمانت تحقق برای خود و دیگران است. التزام از ناحیه خود وصیت‌کننده به خودش یا دیگران. پس ۳ مولفه پیدا کرد که این سه در ذات وصیت است.

ما وقتی که کار می‌کنیم و تمام می‌شود، از «واو» و «صاد» و «یاء» در آوردم. بعد از اینکه همه را در می‌آورید و گزاره می‌نویسید و می‌خواهید جمع‌بندی کنید می‌آییم از حروف کلام استفاده می‌کنیم. یاء نوعی خطاب است و التزام در مخاطب معنا می‌یابد. قبول کردن ولایتی که موجب اتصال به اوست و التزام آور است.

### تعریف استاد اخوت از وصی (معنا شناسی):

قرار گرفتن کسی پشت کسی (ولی) در راستای کسی، به عنوان اتصال او به امری (جریان موقت یا دائم باشد)، همراه با مسئولیت برای خود یا دیگران. صاد بیشترین بار معنایی‌اش با اتصال است، شما به خوبی در تمام کلماتی که صاد دارد می‌توانید اتصال را ببینید.

آیا می‌توان گفت برخی واژه‌ها ذاتا فرایندی و برخی نظام‌ساز هستند؟ بله

اگر به تعریف بالا امنیت بخشی وصیت را اضافه کنیم تعریف کارکردی وصیت را خواهیم داشت.

آیا امر و نهی داریم که وصیت نباشد؟ بله. اقاموا الصلاه... ما گفتیم که کل قرآن را می‌توانیم بگوییم وصیت. ولی امرها را تک‌تک نمی‌توان گفت که وصیت هستند. امر به معنای ایجاد التزام به مخاطب نسبت به چیزی است.

ممکن است که بگویید که هر امری در درونش وصیتی دارد که اشکالی ندارد. ولی در وصیت انتقال ولایت بسیار مهم است. یعنی همان اختیاری که رسول دارد امیرالمومنین (علیه السلام) دارد و همان را ولیّ فقیه دارد به دلیل وصیّ. ولایت منتقل شده یعنی چه؟ یعنی اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ما وصیت می کند ما را وصیّ نمی کند. در واقع شما وقتی وصیّ انتخاب می کنید می گوید که من این اموال را به وارث منتقل کردم.

برخی وصیت‌ها خاص و برخی وصیت‌ها عام هستند. انتقال ولایت و امر از کسی به کس دیگر گفته می شود بدین معنا که شما از جانب من توصیه شده‌اید یعنی حجت بر شما در این امر تمام است. یعنی گویی من پیوسته این دو مساله را از شما طلب دارم و شما را عهده‌دار اجرای آن می دانم و شما نباید منتظر پیام دیگری از من باشید (این ها وصیت‌های عام است). در واقع کانّ انسان در وصیت‌های عام خودش امر است و خودش مامور.

در ولایت عام امر و نهی به خود فرد واگذار می کند. عمل نکردن به وصیت عام یعنی کتمان ولایت خود. آیا کسی می تواند بگوید که اسلام به من نرسیده است؟ آیا کسی می تواند بگوید که من والدین نخواستم و احسان به آن‌ها را نمی دانم؟ این جا محل انتخاب و اختیار نیست بلکه محل التزام است. من به شما می گویم پاشو، شما نمی توانید دنبال استدلال باشید. اختیار در اینجا گفته نمی شود. یک سری نمازهای پدر بر پسر بزرگ واجب است، دیگر اختیار نباید مطرح باشد.

### وصیت در خطبه غدیر

در خطبه غدیر به نظرم (این از کتاب تدبر در ساحت جامعه است و اینفوگرافی آن در کتابچه طارق آقای رجبعلی آمده است.) ما هم وصیت عام و هم وصیت خاص داریم. وصیت عام در اقامه غدیر است و وصیت خاصش در وصیّ بودن امیرالمومنین (علیه السلام) است. خطبه خیلی مهمی است. اهل تسنّن تقریباً همه شان خطبه را آورده‌اند ولی کامل خطبه را نیاورده‌اند. هر چند همین مقداری که ذکر کرده‌اند باید پرسیم که من کنت مولاه فهذا علی مولا، چیست؟ آیا رسول (صلی الله علیه السلام) نمی گوید الستّ اولی بالمومنین من انفسهم؟ و چگونه است که ولی را دوست معنا می کنند.

ما کل خطبه را بررسی نمی کنیم بلکه تنها بخشی از آن را مرور می کنیم. خوب است که به بهانه غدیر بخش هایی از این خطبه مرور شود. ابتدای خطبه راجع به حمد و ثنای الهی آمده است. خوب است که خود را ملزم به مطالعه آن کنید.

فراز بعدی:

وصایت را می فرمایند. امامت مطرح می شود. خلافت بیان می شود.

- خلافت کارش جانشینی است.
- امامت قرار گرفتن در محل مراجعه است و دیگران به او مراجعه می کنند، (الامام کالکعبه) نیاز به نیاز درونی دارد.
- وصایت به معنای جریان یافتن یا سیر انتقال نبوت به سمت مردم و در زنجیره مشخص است.
- مفهوم ولایت از هم اعم تر است.

این ۴ مفهوم ساختارهای خاصی دارند.

هر موقعی که در روایات شک مطرح می شود یعنی امری یقینی وجود داشته که به آن بی اعتنایی شده است.

برخی از فرازهای غدیر خم حتی مورد توجه شیعه هم قرار نگرفته است. من جمله قسمت زیر:

مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَ مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَاللَّهِ لَهُوَ مُبِينٌ لَكُمْ نُوراً وَاحِداً وَ لَا يُوضِّحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَ شَائِلٌ بِعَضُدِهِ وَ مُعَلِّمُكُمْ أَنَّنِي مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ مَوْلَانِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْزَلَهَا عَلَيَّ

ما قدرت اینکه قرآن بخوانیم و بفهمیم که روایت چه گفته است را نداریم و قدرت این که روایت را بفهمیم که قرآن را بفهمیم هم نداریم. حضرت یک سری آیاتی که در رابطه با امیرالمومنین (علیه السلام) است ذکر می کنند، که هیچ آیه ای نازل نشده مگر آن که علی (علیه السلام) در آن است.

مَعَاشِرَ النَّاسِ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

آدم وقتی خطبه غدیر می خواند حسرت می خورد که امیرالمومنین (علیه السلام) باید قرآن باشد.

همین طور آیات قرآن در خطبه ذکر شده است.

ان شاء الله همینطور که ما شیعیان امیرالمومنین (علیه السلام) را داریم قرآن را هم داشته باشیم. اگر در قرآن خوب تدبر شود خیلی بعید است که مذهب خود را تسنن قرار دهد. کسی که تدبر قرآن داشته باشد، نمی تواند غیر شیعه باشد. البته نه شیعه ای که ما هستیم. ما هم دلمان نمی خواهد که این گونه شیعه باشیم. شیعه ای که ما هستیم به اغوا و انحراف بسیار نزدیک است و نمی توانیم به اهل بیت (علیهم السلام) نزدیک شویم. باید تصویرمان از اهل بیت (علیهم السلام) را با قرآن خواندمان اصلاح کنیم.



برای این که ارتباطمان بیش از پیش با وحی برقرار شود و موانع برطرف شود صلوات

برای این که سوره عصر واسطه ما شود و کمبودهایمان را جبران کند صلوات

در جلسه پیش آیات وصیت بررسی شد. بنا شد این جلسه هم پیرامون آن بحث شود و مطالبی که به ذهن تان می‌رسد مطرح کنید.

بنا به سفارش سوره عصر می‌خواهیم توأسی به حق و توأسی به صبر داشته باشیم.

بحث امروز هم بنیادی و هم کاربردی است.

طرحی که برای این کار به ذهنم رسیده است طرح یک کتاب است بنام وصیت یا فرهنگ وصیت در جامعه. «وصیت در گفتمان اجتماعی»

فرهنگ وصیت را باید طرح یا احیا کنیم و یا ارتقا دهیم. افراد در درجه اول فکر می‌کنند که در کتاب نحوه وصیت افراد مورد نظر است. در صورتی که توأسی به حق و صبر ربطی به مرگ و وصیت ندارد. امر به معروف یکی از شئون وصیت است.

فاتحه کتاب هم بررسی آیات است. لازم است برای هر آیه یک گزاره نوشته شود و بعد جمع‌بندی شود و ویژگی‌های وصیت استخراج شود. انواع تعریف بیان شود و روایات آورده شود. فصل‌بندی در مرحله بعد قرار می‌گیرد. تعریف فرآیندی بهترین حالت فصل‌بندی است.

پیشنهاد بنده روی اشتقاق کلمات وصیت است که هر کدام یک فصل شوند. وصیت محتوایی است که انتقال پیدا می‌کند. وصی که توصیه و وصیت است. وصی از باب تفعیل و ناظر به محتوای وصیت است.

ایضاً باب افعال و شرایط وصیت‌کننده و وصیت‌شونده را بیان می‌کند.

**فصل اول: محتوا**

**فصل دوم: انواع**

## فصل سوم: تواسی (جریان سازی در جامعه)

لازم است بعضی از مهم ترین وصیت های عالم مطرح شود. این نوع فصل بندی سریع به نتیجه می رسد. هفته قبل در سوره انعام سه ویژگی وصیت گفته شد. ضرورت طرح بحث وصیت بستگی به تعریفی است که ما از این کلمه داریم. تا زمانی که تعریف درستی در ذهن ما شکل نگرفته نمی توانیم اهمیتش را بفهمیم.

وصیت علم دارد. حقایقی که بصورت زنجیره وار از انسان های الهی به ما منتقل گشته است. علم وصیت، علم شبکه است. علم شبکه علم عجیبی است که منافع انسان ها از این طریق منتقل می شود. شبکه های مویرگی که همه جا جریان دارند. مکتب شیعه در بحث شبکه قدرت دارد بخاطر وصیتی که بین افراد است.

شبکه یعنی ساختار بندی جامعه به نحوی که حقیقت در همه مراتب جریان پیدا کند. حرف حق با سرعت و دقت در تک تک شعبه های اجتماعی نفوذ پیدا می کند.

این همان طارق و نجم ثاقب است. طارق روی زمین و نجم ثاقب در آسمان است. این نجم در همه مراتب سیطره دارد. روایات وصیت بسیار زیادند و حدود ۳ جلد کتاب می شود نوشت.

### ویژگی های وصیت در قرآن:

وصیت در جریان حق اتفاق می افتد. امر و نهی در ذات وصیت وجود دارد و لازمه تعریف است. وجود کلام در وصیت هم لازمه است. ولی ممکن است در ابتدا به ذهن متبادر نشود. در بعضی موارد کتابت و شهود هم وجود دارد. بحث تاکید، در ذات وصیت است. سفارش از جهت تاکیدش وجود دارد. جریان و تداوم نیز در ذات وصیت وجود دارد. امر التزام آور و تعهد آور است.

وصیت کننده باید شأن داشته باشد. عظمت برای وصیت کننده است. کرامت هم برای وصیت شونده است. وصیت با امر و نهی تفاوت دارد. وصیت شونده کرامت دارد. وصی جایگاه خاصی دارد.

فقط یک سوم مال را می توان وصیت کرد و در وصیت شفافیت خاصی وجود دارد. وصیت مراتب ولایت دارد و التزام به این مراتب مهم است. تشخیص مراتب ولایت به معنای فهم وصیت است. انتقال جریان حق از مراتب بالاتر به مراتب پایین تر اتفاق می افتد.

در قرآن وصیت خدا به انسان در خصوص والدین است و شرک نوزیدن و همچنین ۳ آیه سوره مبارکه انعام (تعقل، ذکر و تقوا) که جلسه قبل مطرح شد.

دسته‌ای از آیات هم مرتبط بود به وصیت انسان‌ها قبل از مرگ.

دسته‌ای هم وصایای انسان‌های بزرگ مثل انبیا بود که وصایای خدا را مطرح کردند.

دسته‌ای هم توامی‌ها بود. انواع سفارشات که افراد به همدیگر می‌کنند.

### توصیه به جریان یک امر

در همه این حالات ویژگی‌هایی که برای وصیت گفتیم وجود دارد. از خواص وصیت، گسترش ایمان و امنیت است. هر کسی وصیت نمی‌کند. حتما رابطه و علقه‌ای بین وصیت‌کننده و وصیت‌شونده هست.

در روایات می‌بینید که ائمه در وصیت‌هایشان اظهار محبت و نیاز می‌کنند. غیر وصایای خدا به انسان‌ها در دیگر وصیت‌ها حتما نیاز وجود دارد.

در آیات قرآن مؤمن و مصلی کاملاً مثبت است. ویل للمصلین هم داریم. در اینجا باید به بعدش توجه کنیم که بحث ریا است. ریا و خراب کردن نماز هر دو اشتباه است و عقوبت دو گناه را دارد. چون جایگاه نماز را خراب کرده است.

وصیت‌کننده هم اگر اشتباه کند دو چوب می‌خورد. اگر کسی باطلی را وصیت می‌کند جایگاه وصیت را خراب می‌کند. بوسیله وصیت اخلاق حسنه منتقل می‌شود. در توامی سفارش به نهی از منکر است. توامی همان امر به معروف و نهی از منکر است ولی بصورت ویژه مطرح می‌شود. در سفارش نرمی و رفق و عظمتی هست که در امر و نهی نیست. وصیت، امر و نهی را شیرین و نرم می‌کند. هر توامی‌ای امر و نهی دارد. ولی هر امر و نهی‌ای توامی نیست.

اگر فرهنگ توامی در جامعه‌ای باشد، امر و نهی با سهولت و رأفت انجام می‌شود با دامنه‌ای گسترده. همه ما اگر اخلاق بدی داریم به عاملی دیگر ربطش می‌دهیم. طغیان امری درونی و وصیت امری بیرونی است. انسان‌ها می‌گویند که به وصیت انسان دیگری بد شده‌اند. این را خداوند در روز قیامت قبول نمی‌کند. اگر کسی وصیتی خارج از توان طرف مقابل کرد از گردن او ساقط است.

علامه در المیزان در تعریف وصیت فرمودند: «بیان امر و نهی همراه با وعظ و نرمی است.»

تواصی یعنی امر خدا را به یکدیگر سفارش کردن. در این جا ناقل امر خدا و منقول امر خدا وجود دارد. در نقل وصیت باید تمام لوازم امر خدا منتقل شود. مسلمان خود را در جایگاه خلیفه الله قرار می دهد و دست و زبانش می شود دست و زبان خدا. بوسیله تواصی هر مسلمانی از جانب خدا هم آمر است و هم مأمور. هم می تواند رهبر شود و هم پیرو.

امام هم امر خدا را انتقال می دهد و هم خودش پیروی می کند. آمر و ناهی اصلی امام است. تواصی یعنی متصل شدن به امام و رسول و حق. این خیلی مهم است. تواصی استعداد رهبری و پیروی را شکوفا می کند. وصیت اظهار نیاز به ولایت خدا است و بروز ولایت خداست. ساعت بعد روایات وصیت را بیان می کنیم.

\*\*\*

## ساعت دوم

گفتیم که بنده خدایی در این جمع که نمی دانیم چه کسی است می خواهد کتابی با این عنوان بنویسد یا چنین چیزی. وقتی می گوئیم تدبر یعنی چیستی، چرایی و چگونگی؟ ساحت، یک کلمه عمومی است مثل «ال» ابتدای کلمه ها. هر کسی خواست کتابی راجع به وصیت بنویسد، که خودش هم اسمش را انتخاب می کند، مجموعه نظرات قرآن و روایات را راجع به وصیت و فرهنگ آن در جامعه برای تحقق تواصی به حق و تواصی به صبر کند، و آن را به امیر وصیت (علیه السلام) تقدیم کند یعنی تقدیم به امیرالمومنین (علیه السلام) که وصی نبی هستند. کتاب یک مقدمه، یک فاتحه (معناشناسی و ویژگی های وصیت گفته می شود) و فصولی دارد:

۱) فصل اول را محتوای وصیت می نامد؛

۲) فصل دوم انواع وصیت؛

۳) فصل سوم را تواصی می گذارد.

ما به صورت پخش (نه به صورت منظم) روایات وصیت را بررسی می کنیم.

ویژگی وصیت، محتوای وصیت و انواع جریان وصیت را در جامعه می‌توان از روایات استخراج کرد. اگر به صورت منظم این کار را می‌کردیم به طور کامل و منظم کتاب نوشته می‌شد ولی بهتر آن است که به جای ما، شما کار پژوهشی انجام دهید.

در خیلی از کتب برای وصیت، بابت وجود دارد، مثلاً باب الوصیه یا کتاب الوصایا.

یک سری کتاب‌ها کتب اخلاقی است که وصیت را از جنبه اخلاقی در جامعه بررسی کردند و برخی کتب مباحث فقهی این موضوع را آورده‌اند و منظورشان از وصیت این بوده که قبل از دنیا رفتن باید چه کنند. دم دست‌ترین و بهترین نمونه وصیت هم وصیت نزدیک به مرگ است.

انشاءالله همه ما از این جمع بیرون رفتیم وصیت‌هایمان را بنویسیم. این وصیت می‌تواند یک صفحه یا چندین صفحه باشد. ممکن است انواعی از وصیت‌ها را در بر داشته باشد، یک وصیت برای اقوام و نسل و ذریه بنویسید، یک وصیت برای دوستان و... .

وقتی که انسان وصیت می‌کند، متوجه می‌شود که چه چیزهایی برایش مهم بوده و خودش به عمل واداشته می‌شود. وصیت، خودش تلنگر است که مگر حتماً باید انسان بمیرد که این کار انجام شود، خب شما که مال، دستتان است، پس تا زنده هستید یک سوم مالتان را وصیت کنید. دیده می‌شود که از ۵ مورد وصیت خود فرد می‌تواند ۳ موردش را انجام دهد.

وصیت تلنگری است که انسان کاری که می‌تواند خودش انجام دهد را به دیگری نسپرد.

گاهی وصیت به صورت احکامی بررسی می‌شود، و توصیه احکامی زمانی است که فرد نمی‌تواند خودش کاری را انجام دهد و اگر می‌تواند انفاق کند که بسم الله... .

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمِ الْكَلْبِيِّ ابْنِ أُخْتِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ كَانَ نَقْصاً فِي مُرُوءَتِهِ وَ عَقْلِهِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ يُوصِي الْمَيِّتُ قَالَ إِذَا حَضَرْتَهُ وَفَاتَهُ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ قَالَ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ وَ الْقَدَرَ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ أَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ وَ أَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ وَ أَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلْتَ وَ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ

الْمُيْنُ جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدًا صَ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ حَيَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ بِالسَّلَامِ اللَّهُمَّ يَا عُدَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَ يَا صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي وَ يَا وَلِيَّ نِعْمَتِي إِلَهِي وَ إِلَهَ آبَائِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَقْرَبُ مِنَ الشَّرِّ وَ أَبْعَدُ مِنَ الْخَيْرِ فَانْسُ فِي الْقَبْرِ وَ حَشْتِي وَ اجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ الْفَاكِّ مَشُورًا ثُمَّ يُوصِي بِحَاجَتِهِ وَ تَصْدِيقُ هَذِهِ الْوَصِيَّةِ فِي الْقُرْآنِ فِي السُّورَةِ الَّتِي يَذْكُرُ فِيهَا مَرِيْمَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا فَهَذَا عَهْدُ الْمَيِّتِ - وَ الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ وَ يُعَلِّمَهَا وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ عَلَمْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَمْنِيهَا جَبْرِئِيلُ ع.

هر کسی که به خوبی و نیکویی وصیتش را قبل مرگ نکند (این برای همه است)، ممکن است وصیت نکند یا وصیت کند و حسن نباشد و این برای آن است که موت ناگهانی نداشته باشد. که موت این شکلی که مهلت داشته باشد که حرف‌هایش را بزند نعمتی است.

بهتر است که هر کسی اول وصیت نامه‌اش این مقدار از خطبه را بیاورد:

اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ حُدُوكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ وَ الْقَدَرَ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ أَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَّفْتَ وَ أَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ وَ أَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلْتَ وَ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدًا صَ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ حَيَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ بِالسَّلَامِ اللَّهُمَّ يَا عُدَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَ يَا صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي وَ يَا وَلِيَّ نِعْمَتِي إِلَهِي وَ إِلَهَ آبَائِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَقْرَبُ مِنَ الشَّرِّ وَ أَبْعَدُ مِنَ الْخَيْرِ فَانْسُ فِي الْقَبْرِ وَ حَشْتِي وَ اجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ الْفَاكِّ مَشُورًا ثُمَّ يُوصِي بِحَاجَتِهِ وَ تَصْدِيقُ هَذِهِ الْوَصِيَّةِ فِي الْقُرْآنِ فِي السُّورَةِ الَّتِي يَذْكُرُ فِيهَا مَرِيْمَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا فَهَذَا عَهْدُ الْمَيِّتِ - وَ الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ وَ يُعَلِّمَهَا وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ عَلَمْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَمْنِيهَا جَبْرِئِيلُ ع.<sup>۱</sup>

این قسمت آخر وصیت جنبه اقراری دارد و بعد جنبه دعایی پیدا می‌کند. «ثُمَّ يُوصِي بِحَاجَتِهِ» بعد این مورد وصیت را می‌نویسد و وصیت را اساساً عهدی می‌داند که التزام به امری است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص: ۳

وَ الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ وَيُعَلِّمَهَا: به مردم یاد دهید که بقیه هم با خدا عهد ببندید، عهد بستن با خدا یعنی اینکه ما به امر تو ملتزم شده‌ایم و خدایا شما هم نسبت به ما کارهایی را انجام بدهد. وَ الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ یعنی بر هر مسلمانی لازم است که چنین کند.

### باب احکام شهادت:

شهادت در پایان وصیت‌نامه زمانی مطرح می‌شود که عده‌ای به آن وصیت بند باشند، شاهد‌ها باید عادل باشند و احکام خاص خودش را دارد و اگر شهادت نباشد آن وصیت از حیث انتفاع خارج است. شهادت زمانی مطرح است که به مساله‌ای عمومی ربط دارد مثلا وصیت از خانه‌ای که یتیم نیز از آن خانه سهم دارد و... . روایات راجع به شهادت بسیار گسترده است.

بَابُ الرَّجُلِ يُوصِي إِلَى آخَرَ وَ لَا يَقْبَلُ وَصِيَّتَهُ

### باب عدم قبولی وصیت:

مثلا به برادرش وصیت می‌کند و برادرش غایب بوده است.

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ<sup>٢</sup> عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا أَوْصَى الرَّجُلُ إِلَى أَخِيهِ وَ هُوَ غَائِبٌ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ وَصِيَّتَهُ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ شَاهِدًا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا طَلَبَ غَيْرَهُ.<sup>٣</sup>

کتاب مصباح الشریعه با اینکه برخی از روایاتش سند ندارد ولی امام ارادت خاصی نسبت به آن داشتند و در چهل حدیث روایاتی از آن آورده‌اند. و اگر قرار باشد در موضوعی عمیق کار کنیم حتما اول مصباح الشریعه را نگاه می‌کنیم.

<sup>٢</sup> (١) فی بعض النسخ [عبد الله بن محمد]. مکان ابن عبد الجبار.

<sup>٣</sup> الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ٧، ص: ٦

قَالَ الصَّادِقُ ع أَفْضَلُ الْوَصَايَا وَالْزُمُّهَا أَنْ لَا تَنْسَى رَبِّكَ وَأَنْ تَذْكُرَهُ دَائِمًا وَلَا تَعْصِيَهُ وَتَعْبُدَهُ قَاعِدًا وَقَائِمًا وَلَا تَغْتَرَّ بِبِعْمَتِهِ وَاشْكُرَهُ أَبَدًا وَلَا تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ أَسْتَارِ رَحْمَتِهِ وَعَظَمَتِهِ وَجَلَالِهِ فَتَضِلَّ وَتَقَعَ فِي مِيدَانِ الْهَلَاكِ وَإِنْ مَسَّكَ الْبَلَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَأَحْرَقَتْكَ نِيرَانُ الْمِحْنِ وَاعْلَمْ أَنَّ بَلَايَاهُ مَحْشُوءَةٌ بِكَرَامَاتِهِ الْأَبَدِيَّةِ وَمِحْنُهُ مُورَثَةٌ رِضَاهُ وَقُرْبُهُ وَكَوْنُهُ بَعْدَ حِينٍ قِيَا لَهَا مِنْ أَنْعَمٍ لِمَنْ عِلْمٌ وَوُفَّقَ لِدَلِكِكَ رُؤْيَ أَنْ رَجُلًا اسْتَوْصَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ ص لَا تَغْضَبْ قَطُّ فَإِنَّ فِيهِ مُنَازَعَةً رَبِّكَ فَقَالَ زِدْنِي فَقَالَ ص إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ فَإِنَّ فِيهِ الشُّرْكَ الْخَفِيَّ فَقَالَ زِدْنِي فَقَالَ ص صَلِّ صَلَاةَ مُودَعٍ فَإِنَّ فِيهِ الْوُصْلَةَ وَالْقُرْبَى فَقَالَ زِدْنِي فَقَالَ ص اسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتِحْيَاءَكَ مِنْ صَالِحِي جِيرَانِكَ فَإِنَّ فِيهَا زِيَادَةً الْيَقِينِ وَقَدْ أَجْمَعَ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَتَوَاصَى بِهِ الْمُتَوَاصُونَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي خِصْلَتِهِ وَاحِدَةٍ وَهِيَ التَّقْوَى قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ آتَوْا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَفِيهِ جَمَاعٌ كُلٌّ عِبَادَةٌ صَالِحَةٌ وَبِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى وَالرُّتَبِ الْقُصْوَى وَبِهِ عَاشَ مَنْ عَاشَ بِالْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ وَالْأَنْسِ الدَّائِمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ<sup>٤</sup>

برترین وصایا و لازم ترین وصایا به اجرا این است که رب را و ذکر او را ابدًا فراموش نکنی. در تمام این ها قید ابدًا و دائما دیده می شود و قید پیوستگی دیده می شود. ارض و اوصیه به معنای این است که گیاهان پشت به پشت هم چسبیده و انبوه قرار گرفته اند. ابدًا، دائما، قاعدا و قائما قیود پیوستگی است.

وَلَا تَخْرُجْ مِنْ تَحْتِ أَسْتَارِ عَظَمَتِهِ وَجَلَالِهِ فَتَضِلَّ، وَتَقَعَ فِي مِيدَانِ الْهَلَاكِ، وَإِنْ مَسَّكَ الْبَلَاءُ وَالضَّرُّ، وَأَحْرَقَتْكَ نِيرَانُ الْمِحْنِ.

از عظمت خدا خارج نشو، که اگر خارج شوی در میدان هلاکت و... وارد خواهی شد.

قسمتی از اول وصیت امر است و بعد از آن نهی است. در وصیت امر به علم است. هر چند امر و نهی است ولی امر و نهی به علم و گزاره های عقلی است. پس وصیت می تواند بیان گزاره های عقلی برای انسان ها باشد.

خوبی کتاب مصابح الشریعه با اینکه روایات امام صادق (علیه السلام) است ولی از بیان امام صادق (علیه السلام) فرموده رسول خدا دیده می شود.

لِدَلِكِكَ رُؤْيَ أَنْ رَجُلًا اسْتَوْصَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ ص لَا تَغْضَبْ قَطُّ. فَإِنَّ فِيهِ مُنَازَعَةً رَبِّكَ.

<sup>٤</sup>. مصباح الشریعه، ص: ۱۶۳



قَطَّ يَعْنِي اِبْدَاءً، يَعْنِي اِبْدَاءَ غَضَبِ نَاكٍ نَشُو وَ غَضَبٌ بِهَ مَعْنَاى مَنَازَعَهٗ بِا پَرُوْرْدِ گَارِ اسْتِ.

غضب در روایات (هر چند در قرآن برای حضرت موسی (علیه السلام) به معنای غضبان آمده است) به معنای خروج از حدّ و از دست داده اراده و اختیار است. و رفتارها ناخودآگاه است. و خیلی از رفتارهای ناخوشایند و قتل‌ها به خاطر غضب است. پس شدتی که بر مدار خداوند است و در آن اختیار وجود دارد غضب نامیده نمی‌شود. غضب به معنای سکریت عقل است. وقتی که اراده فرد باشد و براساس امر خدا هم پیش برود غضب نامیده می‌شود. روی غضب خود کار کنید.

رَبُّكَ فَقَالَ زِدْنِي فَقَالَ صَ إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ فَإِنَّ فِيهِ الشُّرْكَاءَ الْخَفِيَّ.

همه روایاتی که با «واژه ایّاك» می‌آید ادبیات وصیت پیدا می‌کند. ادبیات وصیت را می‌توان از این روایات یافت. «از هر چیزی که به تو گفتند انجام نده و تو را نهی کردند انجام نده، چراکه آن شرک خفی است.»

فَقَالَ زِدْنِي فَقَالَ صَ صَلَّ صَلَاةً مُودِعٍ فَإِنَّ فِيهِ الْوُصْلَةَ وَالْقُرْبَى

«نماز بخوان نماز کسی که نماز آخرش است و آن وصل و قرب می‌آورد.»

فَقَالَ زِدْنِي فَقَالَ صَ اسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَحْيَاءَكَ مِنْ صَالِحِي جِيرَانِكَ فَإِنَّ فِيهَا زِيَادَةَ الْيَقِينِ وَقَدْ أَجْمَعَ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَتَوَاصَى بِهِ الْمُتَوَاصُونَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي خَصْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ التَّقْوَى قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَفِيهِ جَمَاعٌ كُلٌّ عِبَادَةٌ صَالِحَةٌ وَبِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى وَ الرُّتَبِ الْقُصْوَى وَبِهِ عَاشَ مَنْ عَاشَ بِالْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ وَالْأَنْسِ الدَّائِمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ

«از خدا حیا داشته باش.»

واژه حیا را معادل تقوا می‌دانند و این حیا را از همسایگان می‌دانند. همسایه‌های ما در واقع انبیاء الهی و ملائکه‌اند.

«همه وصیت‌های عالم را به یک خصلت واحد رساندند و آن تقوا است.»

وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ؛ متن وصیت است.

کسی که حیا نسبت به خدا داشته باشد یقینش به خدا بیشتر می شود. کافی است که کسی نسبت به خدا حیا پیدا کند. حیا یقین آور است.

وَفِيهِ جَمَاعٌ كُلُّ عِبَادَةٍ صَالِحَةٍ وَبِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى  
وصیت همان «وصل» است که تغییراتی در آخرش داده شده است.

### نکته مهم در این روایت:

**اول** اینکه ایّاكَ وَ مَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ فَإِنَّ فِيهِ الشُّرَكَ الْخَفِيَّ در بستر ما و افراد برتر از متفاوت می شود. معنایی که افاده می شود و برای عام است آن است که آن چیزی که مجبور به عذر خواهی اش می شوی انجام نده.

ولی برای انسان های خوب چنین می شود که عذر خواهی از خدا مطرح است و عذر خواهی از خدا در بستر انسان های خوب شرک خفی می شود. منظورش این است که خدا امر و نهی هایی کرده که باید به آن توجه کنید که به عذر خواهی نیفتی.

**نکته دوم:** اسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتِحْيَاءَكَ مِنْ صَالِحِي جِيرَانِكَ یعنی به همان نحو که از همسایگان صالحت حیا می کنی از خدا هم حیا کن و این گونه خرد یقین پیدا می کند که خدا هست. در این معنا مفعول مطلق گرفتند (کمن ک....) که صحیح تر است از اینکه مفعول له بگیریم.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطُّوسِيِّ (رَحِمَهُ اللَّهُ)، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا رَجَاءُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْرَتَائِيُّ الْكَاتِبُ سَنَةَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ فِيهَا مَاتَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمُّ، عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي دُؤَيْبٍ الْهَنَائِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَرْبٍ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيُّ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي الْأَسْوَدِ، قَالَ: قَدِمْتُ الرِّيْدَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي ذَرٍّ جُنْدَبِ بْنِ جُنَادَةَ فَحَدَّثَنِي أَبُو ذَرٍّ، قَالَ: دَخَلْتُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي صَدْرِ نَهَارِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فِي مَسْجِدِهِ، فَلَمْ أَرِ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَى جَانِبِهِ جَالِسٌ، فَأَعْتَمْتُ خَلْوَةَ الْمَسْجِدِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأبي أنتَ وَ أُمِّي أَوْصِيَنِي بِوَصِيَّتِهِ يَنْفَعَنِي اللَّهُ بِهَا. فَقَالَ: نَعَمْ وَ أَكْرَمَ بِكَ يَا

أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَإِنِّي مُوصِيكَ بِوَصِيَّةٍ إِذَا حَفِظْتَهَا فَإِنَّهَا جَامِعَةٌ لَطُرُقِ الْخَيْرِ وَ سُبُلِهِ، فَإِنَّكَ إِنِ حَفِظْتَهَا كَانَ لَكَ بِهَا كِفْلَانِ.

يَا أَبَا ذَرٍّ، اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) يَرَاكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ عِبَادَتِهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ بِأَنَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِي مَعَهُ، وَالْبَاقِي لَا إِلَى غَايَةٍ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ، وَهُوَ اللَّهُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ثُمَّ الْإِيمَانُ بِي وَالْإِقْرَارُ بِأَنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) أَرْسَلَنِي إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا، ثُمَّ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا.....<sup>٥</sup>

جناب ابوذر روایت می کند که وارد مسجد شدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) بودند، فرصت را مغتنم شمردم و گفتم که مرا وصیتی کنید. ایشان فرمودند.

نوعاً در همه وصیت‌ها، توصیه به علم و عمل - هر دو - وجود دارد.

يَا أَبَا ذَرٍّ، اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) يَرَاكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ عِبَادَتِهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ بِأَنَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِي مَعَهُ، وَالْبَاقِي لَا إِلَى غَايَةٍ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ، وَهُوَ اللَّهُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ما در حال بررسی محتوای وصیت‌ها هستیم و آن‌چه که تا کنون متوجه شدیم این است که یکی از محتواهای اصلی وصیت توجه به توحید است.

### محتوای وصیت:

(۱) امر به توحید: شناخت یا عمل

ثُمَّ الْإِيمَانُ بِي وَالْإِقْرَارُ بِأَنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) أَرْسَلَنِي إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا.

(۲) امر به نبوت: ایمان و عمل

<sup>٥</sup>. الأُمَالِي (للطُّوسِي)، النص، ص: ٥٢٦

ثُمَّ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرُّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً.

۳) امر به ولایت اهل بیت (علیهم السلام): ایمان و عمل

اباذر وقتی این صحبت‌ها را در جامعه نقل می‌کند وصیت می‌شود و شنیدن و گسترش دادن و عمل کردن وصیت‌ها توأسی نامیده می‌شود.

توأسی یعنی انتقال روایت به دیگران.

برای ما جالب است که این روایات را ندیده‌ایم و در دستور خواندن ما نبوده است.

جالب است که ما فهرستی از وصایای اهل بیت (علیهم السلام) در زندگی ما نبوده است.

خیلی از مطالبی که این‌جا مطرح می‌شود مطالب روزمره‌ای است که در زندگی ما بسیار مفید است.

توأسی کردن یعنی حرف امام و ولی را نقل بازار کنید.

در توأسی، امر و نهی امام از کسی به کس دیگر انتقال پیدا می‌کند. این‌جا یک نفر پایین‌تر و بالاتر ندارد. تصور کنید کسی از شهری به شهر اباذر می‌آید و می‌گوید که خاطره‌ای و نکته‌ای از رسول (صلی الله علیه و آله) نداری که من برای مردم شهرم ببرم؟ اباذر بیان می‌کند و آن فرد آن مطالب را به عالم شهر خود می‌رساند. با اینکه عالم از او بالاتر است ولی هم سطح می‌شوند.

توأسی بالا و پایینی را بر می‌دارد و این انتقال حق را هر کسی در هر سطحی که هست، بیان می‌کند.

شما پیش پدرتان (که از نظر مقام بالاتر از شماست) می‌روید و می‌گویید که ما در جلسه قرآن بودیم و چنین مطالبی را فهمیدیم. البته حق انتقال را دارید ولی نسبت به انجام عمل او وظیفه‌ای ندارید.

وصیت یعنی رسانایی افراد جامعه نسبت به حق. یعنی حرف حق به او می‌رسد و او منتقل می‌کند. اگر انسانی حق را شنید، حق را بر خودش و در خانواده خودش نیند بلکه آن را به دیگران هم منتقل کند.

خواندن وصیت‌نامه یعنی اینکه مهم‌ترین سفارشات اهل بیت (علیهم السلام) به مومنین چه بوده است؟

اگر یک نفر وصایای اهل بیت (علیهم السلام) را در یک جلد یا دو جلد کتاب بیاورد خیلی کار مهمی انجام داده است. البته فقط آنهایی که با واژه‌های وصی آمده است این تعداد کتاب می‌شود ولی ایاتک‌ها و امر و نهی‌ها بسیار هستند.

در انواع وصیت‌نامه‌ها باید دید که؛ یک‌سری وصیت‌نامه روی اموال می‌رود، یک‌سری وصیت‌ها روی ساختارها و... مثلاً:

➤ وصیت‌نامه امام به امام و وصیت رسول به امام ساختاری است.

➤ وصیت امام به مردم سبک زندگی است.

➤ وصیت مردم به مردم چند حالت دارد: یا مال است یا علم است. (انتقال علم و تجربه و مال)

اگر روایات را احصا کنید به خوبی می‌توانید انواع آن را استخراج کنید.

نوعاً وصیت‌هایی که انجام شده است و انتقال یافته‌اند عمومی است. من ندیدم که وصیتی را گفته باشند که به دیگران نگویند.

بنایمان باید بر روی روایات باشد نه عرف روایات.

اگر کسی خواست روی وصایا کار کند، فقط روی کلمه وصیت کار کند. اینقدر مطلب دارد که شما نمی‌توانید همه آن‌ها را جمع کنید.

یک مطلبی که در افق‌های دور وصیت است این است؛ هر انسانی یک سری استعدادهایی برای شکوفا شدن دارد. که برای این شکوفا شدن احتیاج به علم و عمل داریم. این مطلب را راجع به جامعه هم می‌توان گفت؛ اگر علمش با جهل و ظلم آغشته شود و عملش هم با ظلم، آنگاه آن بگی و فساد نامیده می‌شود که نتیجه‌اش هم هلاکت است. اگر علمش با عقل و خرد و هم چنین تقوا همراه شود، عملش هم صالح و سپس به هدایت خواهد رسید. (این‌ها گزاره‌های قرآنی است که راجع به واضحات و مجموعه کل قرآن است.)

انسان نسبت به خیرات و شرور فاصله پیدا می‌کند. هر قدر فاصله‌اش به خیر و شر کم شود مبادرت می‌کند یعنی این علم کارش کم کردن فاصله است و جهل کارش زیاد کردن فاصله است.

فاصله یکی از کلمات کلیدی است که انسان با آن برخورد دارد. مثالی برای فاصله این است که هر کسی ببیند که آیا دزدی می کند یا نه؟ می گوید من دزدی نمی کنم. می گوئیم چرا دزدی نمی کنی؟ می گوید چون من اعتقاد دارم به مالکیت حقیقی عالم که خداست و این اعتقاد سبب می شود که ما دزدی نکنیم. برای اینکه یک نفر دزد نشود کافی است شما این فاصله را حذف کنید. به همین راحتی علم فاصله فرد تا انجام عملش است. پس علم فاصله ها را کم می کند و عمل محقق کننده است.

جهل هم فاصله را نسبت به کارها کم و زیاد می کند. که فاصله را نسبت به نیایدها کم می کند. شما هر کاری که می کنید، چون به آن نزدیک هستید آن کار را می کنید. اگر آن کار شرّ باشد یعنی جهل فاصله شما را با آن کار نزدیک کرده و از خیر مقابلش دور کرده است. و علم کاری برعکس این انجام می دهد.

اگر این حرفی که ما زدیم را قبول دارید، براساس سوره نور، کسی که اعمال خلاف عفت می کند اول می گوید که دیدن اشکالی ندارد، بعد می گوید لمس اشکالی ندارد و پیش می رود تا به زنا می افتد.

یک خاکریز که بریزد مثل دومینو می ریزد. برای همین می گوید که نگاه هایتان را حفظ کنید. فاصله بسیار مهم است. احکام فاصله ها را تنظیم می کند.

کارکرد وصیت، یا تواصی در جامعه کم کردن فاصله های خوبی ها و تحقق خوبی ها و فاصله دار کردن بدی ها.

مکانیزم یا فرایند اجرایی وصیت در جامعه این جریان است و ما به این رسانایی حق می گوئیم. یعنی اینکه طرف به انجام کار خوب مبادرت می ورزد و کار بد برایش اینقدر بد است که انجام نمی دهد.

تواصی، تنظیم فواصل تعیین شده توسط حق است و این طوری جامعه به سمت عصمت می رود.

**نتیجه تواصی این است:** واعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرّقوا... یعنی ابراز ولایت الهی، تنظیم فواصل حق براساس اوامر و نواهی.

شما آن چیزی را وصیت می کنید که بیشترین فاصله را در میدان هلاکت و کمترین فاصله را در اجرای حق ایجاد می کند. برخی از امور به گونه ای هستند که به طور طبیعی فاصله بردارند. مثلا تقوا و توحید و... .

بحث تواصی تمام شد. ان شاء الله اگر کسی بنا شد راجع به وصیت کار کند بگوید تا بعدا نبینیم که ۴ کار موازی انجام شده است.

به خاطر اینکه ما وظیفه‌مان این است که صحبت‌هایمان را به صورت عملیاتی کار کنیم باید بیان کنیم که دوستانمان در این ایام ۲۸ گوسفند قربانی کردند. این چنین کارهایی توأسی است. اگر کار خیر نزدیک به وقوع باشد توأسی است.

در جلسه پیش بحث سوره مبارکه عصر تا یک جایی پیش رفت، برای اینکه امروز سوره مبارکه تکاثر را شروع کنیم، گویا دوستان یک سری پژوهش هایی انجام داده اند و بهتر است که طرح ها را بازبینی کنیم.

چند نکته قبل از ارائه دوستان بگویم:

در روش های پژوهش یا روش های مطالعه و تدبر (هر اسمی می شود گذاشت) در قرآن ما به طور طبیعی از نیازها و سوالاتمان شروع می کنیم؛ نیازها و سوالاتمان را تبدیل به مجموعه ای از مفاهیم و تعاریف می کنیم. قبل از اینکه کلمه استخراج شود حتما باید مقصودمان از سوال و نیاز مشخص شود. تعریف یعنی حدّ زدن و متمایز کردن. با تفهیم و تفصیل.

از طرفی وقتی وارد قرآن می شویم یا با آیات یا با کلمات مواجهیم، آیات و کلمات به مجموعه ای از مفاهیم و تعاریف تبدیل می شوند و توسعه مطالب در قرآن و روایات به وسیله ای این مفاهیم و تعاریف صورت می گیرد نه به وسیله کلمات.

وقتی که نیاز و سوالمان را تبدیل به کلمات می کنیم، کلمات در قرآن مجموعه از مفاهیم را به ما نشان می دهند و ما در بررسی روایی این مفاهیم را بررسی می کنیم، نه کلمات را. اگر این مسیر را نرویم به خیلی از مقاصدمان دست نمی یابیم.

لذا هر قدر که مفاهیم دقتشان بالا باشد توسعه مفهوم در قرآن و روایات سریعتر و با دقت بیشتر اتفاق می افتد و اگر دقتشان کمتر باشد توسعه روایی هم کمتر و کندتر خواهد بود.

سوره مبارکه عصر مثال خیلی خوبی است برای این موضوعی که، در «کتاب تدبر در کلمه» هم آورده شده است.

وقتی سوره مبارکه عصر را مطالعه می کنید، به وسیله آیات و کلماتش، یک سری نیازها و سوالاتی در شما ایجاد می شود.

ما نوعا در چنین مطالعه ای از نیاز و سوال وارد نمی شویم بلکه از سوره وارد می شویم و مسیر برعکس می شود، به مفاهیم سوره دست می یابیم و بعد سوال و نیازمان را بیان می کنیم و به دنبال پاسخ می رویم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحِيمِ الرَّحِيمِ

## والعصر

عصر یک مفهوم و یک تعریف دارد، شما به وسیله مفهوم و تعریف وارد قرآن می‌شوید و نه به وسیله کلمه عصر، زیرا تعداد واژه عصر بسیار کم است. شما اگر بخواهید این عصر را، یا نیازها و سوالاتان در این باره را بررسی کنید باید با سراغ تعریف و مفهومش بروید زیرا عصر در قرآن تکراری ندارد.

## ان الانسان لفي خسر

انسان هم یک مفهوم و یک تعریف دارد. به همان ترتیبی است که در بالا گفته شد. وقتی انسان را در قرآن بررسی می‌کنید، اگر این مفهومی که شما در سوره عصر دنبالش می‌گردید را به شما ندهد و خسر بودنش را برای شما اثبات نکند پس باید مفهومی از انسان بگیرید و با آن وارد قرآن شوید. در قرآن مثلاً می‌گوید که انسان هلوع و کفور و... است که الزاماً با خسر ارتباطی ندارد پس باید ابتدا خسر و انسان آن را معنا کرد و بعد وارد قرآن شد. «انسانی که در این سوره آمده است» را باید معنا کنید و نه «انسان بما هو انسان». یعنی مفهوم انسان را با نیم‌نگاهی به کل سوره باید بیان کنید، اگر می‌خواهید از کل قرآن بگویید که می‌شود انسان در کل قرآن.

## خسر

مفهوم و تعریف دارد، اگر کلمه خسر را وارد کنید مثلاً هر ۲۰ صفحه‌ای این واژه را می‌بینید ولی وقتی با مفهوم و تعریف وارد شوید می‌بینید که در هر نصف صفحه مفهوم خسر را خواهید دید. یعنی با بررسی مفهوم می‌توانیم ۴ برابر واژه خسر دیدمان را گسترش دهیم.

## ان الدين آمنوا..

ایمان، واژه‌هایش فراوان است. پس وقتی تعریفی ارائه می‌دهیم باید واژه‌ها طبقه‌بندی شوند یعنی این‌جا واژه‌ها چون فراوانند قابل دسته‌بندی شدن و استفاده کردن نیستند. بنابراین وقتی که مفهوم و تعریف ایمان را بیاورید ممکن است مفاهیمی که حتی واژه ایمان نیستند هم درون خودش داشته باشد، مثلاً مولفه ذکر که در ایمان است. مفاهیم همان

مولفه‌هاست و تعریف از سرهم کردن مولفه‌ها شکل می‌گیرد. از طرفی مثلاً مفهوم ایمان با توکل و اطمینان ارتباط دارد، ولی در تعریف حدّ زدن داریم که متمایزکننده است. مفهوم حالت جزء جزء کردن دارد.

اگر کسی بخواهد نزدیک‌ترین معنا به ایمان را بفهمد تصدیق و توکل مهم است ولی در تعریف نمی‌آید بلکه تنها در مفاهیم است پس گاهی واژه توکل و تصدیق و معرفت را جزء آیاتی حساب می‌کنیم که در پژوهش‌مان در ایمان موثر است. آن چه که به یک پژوهشگر قدرت و قوت می‌دهد این است که تعریف خوب و مولفه‌های به‌جا از تعریف استخراج کند.

### «دعای تعقیب نماز ظهر از صحیفه فاطمی»

دعای نسبتاً طولانی است. در این دعا گاهی ایمان هست ولی کلمه ایمان نیست و گاهی چون کلمه نیست، ما دقت‌مان نسبت به آن کم می‌شود. در صورتی که این متن ارتقای سطح ایمان است. اگر کسی برایش سوال شد که آیا می‌شود ایمان ارتقا پیدا کند؟ آیا می‌توان تشخیص داد که ایمانمان در چه سطحی است؟ (هر چه سوال بیشتر، بهتر. این دعا به سوالاتمان جواب می‌دهد)

این دعا بسیار عملیاتی است. اگر کسی با این دعا انس پیدا کند هیچ وقت دلش نمی‌آید که این دعا را نخواند. کسی که قرآن را حفظ باشد می‌بیند که این دعا در هر قسمتش ارجاع قرآنی دارد. این دعا را نه فقط به عنوان دعا بلکه به عنوان یک الگو و سند راهبردی برای ارتقای ایمان خودمان و دیگران و شاخص‌گذاری ایمان و ارتباط‌گیری با ایمان مطالعه کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةِ نُورِكَ وَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَ صَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ وَ فِكْرِي نُورَ الثَّبَاتِ وَ عِزْمِي نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ وَ لِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ وَ دِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَ بَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَ سَمْعِي نُورَ وَعْيِ الْحِكْمَةِ وَ مَوَدَّتِي نُورَ الْمَوْلَاهِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ حَتَّى أَلْقَاكَ وَ قَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَ مِيثَاقِكَ (واو حالی است) فَلتَسْعِنِي رَحْمَتُكَ (فرو رفتن و پرشدن و فراگرفتن رحمت)

وقتی نگاه می‌کنید توأسی به حق و صبر را خواهید دید. ایمانش، خود این جریان است. عصر هم انسانی است که چنین است و وقتی که ریز ریز بحث می‌کنید یک ساختار وجودی می‌شود.

نشان می‌دهد که محل تجلی بروزات انسان صدر انسان است. یعنی تمام ادراکات و دریافت‌های انسان تحت نفوذ یقین است. همه افکار او تحت نیات اوست. همه آن چه که عزم می‌آورد تحت سیطره علم است. هر چه که به قوت مربوط است در عمل است. همه دین انسان به بصیرت او برمی‌گردد و بصر انسان به این است که شعاع دیدنش تا کجاست. حکمت به معنای علم کاربردی است، همه گوش و شنوایی انسان به این است که چقدر حرف کاربردی می‌شنود و همه پیوندهایی که در انسان به وجود می‌آید از همسر و فرزند و هر کس دیگر وابسته به میزان موالاتی است که به اهل بیت (علیهم‌السلام) دارد. موالات اهل بیت (علیهم‌السلام) بیماری تمام مودت‌ها را درمان می‌کند. این یک ساختار وجودی است. هر کسی که این ساختار را بتواند نصب کند یک جریانی ایجاد می‌شود. در یک طرف محل‌های دریافت شده‌ست و یک طرف حقایق و موضوعات دریافت شده. یک حالت ظرف و مظروف در این ساختار وجودی انسان بیان شده است.

وقتی وارد فضای دعا می‌شوید مباحث خیلی متفاوت می‌شود. از یک طرف بسیار ملموس و از یک طرف بسیار باشکوه می‌شوند. درکش نیاز به یک بینش خاصی دارد و در وهله اول ممکن است که با قرآنی که خواندید تفاوت داشته باشد.

وقتی شما انسان را با قلب نگاه می‌کنید اسم حقیقتش یقین می‌شود و وقتی با صدر می‌بینید حقیقتش ایمان است. یعنی حقیقت متمایز می‌شود. همه این‌ها نور است، نور فرقی ندارد. علت اینکه جایی نیت و گاهی یقین است به خاطر این است که انسان مرگب است و گیرنده‌هایش متفاوت است. وقتی که نور را بخواهی ببینی؛ گوش را که ببینی اسمش حکمت است و اگر عزم را ببینی اسمش علم است.

در این بحث یک نور و یک ایمان داریم، نور در همه هست، محل تجلی ایمان در صدر است، ولی ایمان در رفتارش به شکل موالات می‌آید.

اگر کسی طبق این دعا بگوید که من چگونه ایمانم را قوی کنم؟ این است که هر کدام از این اعضا ورودی می‌گیرند. هر چه عمل فرد بیشتر، قوتش بیشتر و ایمانش بیشتر می‌شود. مثل این است که بگوییم حالمان خوب است و مریض نیستیم پس کارهای بیشتری انجام می‌دهیم یا بگوییم که من احساس رضایتمندی دارم پس حالم خوب است و پس عملم بیشتر است. یعنی نور هر یک از ظرف‌ها بیشتر شود ایمان را نتیجه می‌دهد. آدم کسل و تنبل یعنی اینکه قلبش ضعیف کار می‌کند. صدر بروزاتش را شامل می‌شود. فکر قدرت عزم‌سازی ندارد. نیرو و قدرت ندارد. دین هم که برنامه ندارد. قدرت شنیدن و دیدن و پیوند ندارد. این دستگاه جالبی است.

اینکه از یک جهت توجه نفس و ادراک و فعل را شامل می‌شود و در طرف دیگر عقل و سمع و مودت است بسیار جالب است و یک نظام تکوینی دارد. یعنی انسان بدین شکل به وجود می‌آید. دو مرحله دارد. یک مرحله قبل بلوغ است و یک مرحله بعد از بلوغ.

سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُتَيْفِ سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَازِخِ الْعَظِيمِ

خود متن بسیار فاخر است.

سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ بَلَغْتُ

مَا بَلَغْتُ

مِنَ الْعِلْمِ بِهِ

وَالْعَمَلِ لَهُ

وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ

وَالطَّاعَةِ لِأَمْرِهِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جَاهِدَةً لِّشَيْءٍ مِنْ كِتَابِهِ: جحد نسبت به کتاب.

وَلَا مُتَحَيِّرَةً فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ: تحيّر. خدا روشکر که من متحیر از امر خدا نشدم.

(۱) انکار و جحد نسبت به کتاب در امر را نفی می‌کند.

(۲) تحيّر در ابهام فرو رفتن و تردید کردن است.

این دو تا مانع از علم به خدا، عمل برای او و رغبت به سمت خداست. این جا ایمان نیست. ولی ایمان در مفهومش وجود دارد که علم به خدا، عمل به او و رغبت به او و طاعت امر خداست. هر قدر که علم و عمل و رغبت و طاعت به امر بیشتر شود ایمانش بیشتر می‌شود.

انکار دو حالت دارد، یا در جهل است یا بعد از دانستن اتفاق می‌افتد.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي إِلَى دِينِهِ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي أَعْبُدُ شَيْئاً غَيْرَهُ

قبلا گفتیم که هیچ کسی حق ندارد که برای شکسته نفسی بگوید که غیر خدا را می پرستم. همه باید خدا را عبودیت کند. پس آثار ایمان هدایت به دین خداست که معادل عبودیت است. به نظرم این عبودیت روح ایمان است. روح ایمان هدایتی است که در دین او یافته می شود.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَوْلَ التَّوَّابِينَ وَ عَمَلَهُمْ : آنچه که در توبه مهم است اقرار و عمل در آن است. یعنی اگر کسی خواست توبه کند هم در قولش و هم در عملش بروز یابد.

وَ نَجَاةَ الْمُجَاهِدِينَ وَ ثَوَابَهُمْ

وَ تَصَدِيقَ الْمُؤْمِنِينَ وَ تَوَكُّلَهُمْ : از ایمان تصدیق و توکل در می آورد.

وَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ :

وَ الْأَمْنَ عِنْدَ الْحِسَابِ :

ایمان «راحت عند الموت» و «امن عند الحساب» می دهد، که در نتیجه آن ۳ مورد قبل است. لایه های مختلف ایمان؛ توبه، نجات و تصدیق را بیان می کند.

در این دعا می توان دستگاه استخراج کرد. اینکه می گویند هر روز بخوانید برای این است که هر روز یک دستگاه یا نصف یک دستگاه را بیاید.

وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ خَيْرَ غَائِبٍ أَنْتَظِرُهُ وَ خَيْرَ مَطْلَعٍ يَطْلُعُ عَلَيَّ : خدایا مرگ را بهترین غائبی که من انتظارش را می کشم و بهترین طلعه ای که با آن مواجه می شوم قرار ده. این ها هر کدام آیه قرآن دارد. هر کدامشان داستانی در قرآن دارند.

وقتی که حضرت (سلام الله علیه) دعا می خوانند قرآن می خوانند یعنی می دانند که از کدام سوره ها مباحث را آورده اند.

وَ ارْزُقْنِي عِنْدَ حُضُورِ الْمَوْتِ وَ عِنْدَ نُزُولِهِ وَ فِي عَمْرَاتِهِ وَ حِينَ تَنْزِلُ النَّفْسُ مِنْ بَيْنِ التَّرَاقِي وَ حِينَ تَبْلُغُ الْحُلُقُومَ وَ فِي حَالِ خُرُوجِي مِنَ الدُّنْيَا: اشاره به سوره واقعه و قیامت

وَتِلْكَ السَّاعَةُ الَّتِي لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي فِيهَا ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا شِدَّةً وَلَا رَخَاءً: سوره فاطر

رَوْحًا مِنْ رَحْمَتِكَ: روح از رحمت

وَ حَظًّا مِنْ رِضْوَانِكَ: حظ از رضوان

وَبُشْرَى مِنْ كَرَامَتِكَ: بشارت از کرامت.

قَبْلَ أَنْ تَتَوَفَّى نَفْسِي وَ تَقْبِضَ رُوحِي وَ تُسَلِّطَ مَلَكَ الْمَوْتِ عَلَيَّ إِخْرَاجِ نَفْسِي بِبُشْرَى مِنْكَ: یعنی همان تفسیر عند حضور الموت و... را می گوید.

يَا رَبِّ لَيْسَتْ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِكَ تُثَلِّجُ بِهَا صَدْرِي: این صحبت‌ها برای برخی حکم درمان دارد و برای برخی ارتقاء دهنده ایمان است.

ثلج به معنای خنک کننده است، یعنی حرارت صدر من را پایین می آورد. حال می آید. هرمش را پایین می آورد. این جا حالت تمثیل هم دارد.

این‌ها خود ایمان است، توصیف ایمان است.

وَ تَسْرُّ بِهَا نَفْسِي: نفسم را مسرور کند.

وَ تُقِرُّ بِهَا عَيْنِي: چشمم را روشن کند.

وَ يَتَهَلَّلُ بِهَا وَجْهِي: صورتم را بشاش کند.

وَ يَسْفُرُّ بِهَا لَوْنِي: رنگ چهره‌ام را باز کند.

وَ يَطْمِئِنُّ بِهَا قَلْبِي: قلبم را مطمئن کند.

وَ يَتَبَشَّرُ بِهَا سَائِرُ جَسَدِي: با سایر اعضای بدنم هم هم‌خوانی داشته باشد.

انسان اطمینان و اعتماد می‌خواهد و این موارد بالا علائم حیات و اطمینان و اعتماد است. این‌ها حیات شاداب است.

قسمت دیگر دعا متفاوت است:

يُعِطُنِي بِهَا مَنْ حَضَرَنِي مِنْ خَلْقِكَ وَ مَنْ سَمِعَ بِي مِنْ عِبَادِكَ: غبطه خوردن این حالت شاخص است. هر کسی که می بیند و می شوند به عالم غبطه بخورد.

خدایا هیچ کسی غیر تو نمی تواند حال مرا خوب کند، یعنی اینکه هر حالتی که به واسطه غیر خدا در فرد از این حالت ایجاد شود، کاذب و فرو ریختنی است. یعنی هیچ کسی نمی تواند انسان را خوشحال کند، یا چشم انسان را روشن کند غیر خدا.

خاصیت این ها چیست؟

تُهَوِّنُ عَلَيَّ بِهَا سَكَرَاتِ الْمَوْتِ

و تُفَرِّجُ عَنِّي بِهَا كُرْبَتَهُ

و تُخَفِّفُ عَنِّي بِهَا شِدَّتَهُ

و تَكْشِفُ عَنِّي بِهَا سَقَمَهُ

و تَذْهَبُ عَنِّي بِهَا هَمَّهُ وَ حَسْرَتَهُ

و تَعْصِمُنِي بِهَا مِنْ أَسْفِهِ وَ فِتْنَتِهِ

و تُجِيرُنِي بِهَا مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا يَحْضُرُ أَهْلَهُ

و تَرْزُقُنِي بِهَا خَيْرَهُ وَ خَيْرَ مَا يَحْضُرُ عِنْدَهُ خَيْرَهُ وَ خَيْرَ مَا يَحْضُرُ عِنْدَهُ وَ خَيْرَ مَا هُوَ كَائِنٌ بَعْدَهُ

همه این ها عوامل بی نشاطی است که در مقابل حیات شاداب آورده اند.

محوریت این ها با یاد مرگ است. در سوره مبارکه ص می گوید که انا اخلصناهم بخالصة ذکر الدار. یعنی به طور خاص با یاد مرگ خالص شده اند.

حیات بعد از مرگ: بعد از مرگ ۴ حالت را بیان می کند:

ثُمَّ إِذَا تَوَفَّيْتَنِي نَفْسِي وَ قَبَضْتَ رُوحِي

فَأَجْعَلْ رُوحِي فِي الْأَرْوَاحِ الرَّابِحَةِ

وَ اجْعَلْ نَفْسِي فِي الْأَنْفُسِ الصَّالِحَةِ

وَ اجْعَلْ جَسَدِي فِي الْأَجْسَادِ الْمُطَهَّرَةِ

وَ اجْعَلْ عَمَلِي فِي الْأَعْمَالِ الْمُتَقَبَّلَةِ: اعمال قبول شده است.

عمل و جسد و نفس و روح را بیان می کند. یک ساختار دیگر می شود.

اگر کسی بگوید که در حیات بعد از مرگ برای انسان چه می ماند می گوئیم عمل و جسد و نفس و روح می ماند. اگر کسی مومن باشد بدنش پوسیده نمی شود. اگر هم پوسیده شود، باز هم سبب خیر است. یعنی نمی گذارند جسدشان هدر رود برای همین است که می گویند مومنین ناخن هایشان را که می گیرند آن را چال کنند. ایمان بدون توجه به آخرت امکان پذیر نیست این را ما جلسات پیش بیان کردیم و این دعا سندی از این بیان است. بنابراین ایمان بسیار با سکرات موت هم ارتباط دارد.

می دانیم که ائمه (علیهم السلام) هر چه که گفتند به طور کامل به آن اشراف داشتند، هر تکه از ادعیه خودش جریانی است.

\*\*\*

## ساعت دوم

تعبیرهایی که بکار بردند برای پس از مرگ است. وقتی انسان تنها می شود و مردم او را تنها می گذارند.

ثُمَّ ارْزُقْنِي فِي خِطْبِي مِنَ الْأَرْضِ حِصَّتِي وَ مَوْضِعَ جَنْبِي حَيْثُ يُرْفَتُ لِحْمِي وَ يُدْفَنُ عَظْمِي وَ أُتْرَكُ وَحِيداً لَا حِيلَةَ لِي  
قَدْ لَفْظْتَنِي الْبِلَادُ وَ تَخَلَّى مِنِّي الْعِبَادُ

وَ افْتَقَرْتُ إِلَى رَحْمَتِكَ وَ احْتَجْتُ إِلَى صَالِحِ عَمَلِي وَ أَلْقَى مَا مَهَّدْتُ لِنَفْسِي وَ قَدَمْتُ لِآخِرَتِي وَ عَمِلْتُ فِي أَيَّامِ حَيَاتِي  
فَوْزاً مِنْ رَحْمَتِكَ (فوز از جنس رحمت)



وَ ضِيَاءٍ مِنْ نُورِكَ (ضیاء از جنس نور)

وَ تَثْبِيتًا مِنْ كَرَامَتِكَ (تثبیت از جنس کرامت)

بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّكَ تُضِلُّ الظَّالِمِينَ وَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ ثُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ إِذَا  
أَنْشَقَّتِ الْأَرْضُ عَنِّي وَ تَخَلَّى الْعِبَادُ مِنِّي وَ غَشِيَتْنِي الصَّيْحَةُ وَ أَفْرَعْتَنِي النَّفْخَةُ وَ نَشَرْتَنِي بَعْدَ الْمَوْتِ وَ بَعَثْتَنِي لِلْحِسَابِ

فَابْعَثْ مَعِيَ يَا رَبُّ نُورًا مِنْ رَحْمَتِكَ يَسْعَى بَيْنَ يَدَيَّ وَ عَن يَمِينِي تُؤْمِنِي بِهِ وَ تَرِبُّ بِهٍ عَلَيَّ قَلْبِي وَ تُظَهِّرْ بِهِ عَذْرِي وَ  
تُبَيِّضْ بِهِ وَجْهِي وَ تَصَدِّقْ بِهَا حَدِيثِي

وجوه امنیتی که به واسطه ایمان بعد از مرگ اتفاق می افتد. چه چیزهایی امنیت بعد از حساب را تامین می کند؟ یا  
بروز امنیت در آخرت چگونه است؟

نور از جنس رحمت بصورتی قلب را محکم کند و حمایت از عذرخواهی و سفیدرو شدن. از همه این ها ایمان در  
دنیا کشف می شود.

وَ تُفْلِحُ بِهِ حُجَّتِي (حجتی که به سرانجام برسد)

وَ تُبَلِّغْنِي بِهَا الْعُرْوَةَ الْوُثْقَى مِنْ رَحْمَتِكَ (ریسمان محکم قابل اتکا که انسان را به رحمت می رساند)

وَ تُحِلِّنِي الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ (بالاترین درجه بهشت را باید بخواهیم تا بشود و برسیم)

وَ تَرْزُقُنِي بِهِ مُرَافَقَةَ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ ص فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ دَرَجَةً وَ أَبْلِغَهَا فَضِيلَةً وَ أَبْرِّهَا عَطِيَّةً (بخشش) وَ  
أَوْفِقْهَا نَفْسَهُ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسِّنْ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا.

نمی دانم چطور می شود این ها را خواست و فهمید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ أَجْمَعِينَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ  
الطَّاهِرِينَ وَ عَلَى أُمَّةِ الْهُدَى أَجْمَعِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا  
رَحِمْتَنَا بِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا عَزَّرْتَنَا بِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا فَضَلْتَنَا بِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا شَرَّفْتَنَا بِهِ وَ صَلِّ  
عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَصَّرْتَنَا بِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَنْقَذْتَنَا بِهِ مِنْ شَفَا حُمْرَةَ مِنَ النَّارِ رَفَقًا: همراستی و هماهنگی ای که  
منجر به داد و ستد می شود.

مولایی که رفیق آدم هم باشد.

کرامت ارزش ذاتی فرد است و شرافت ارزش نسبی فرد است.

ولی فقیه، سمتش برایش شرافت می آورد. کرامت ارزش وجودی خودش است.

اگر بخواهیم نظام سازی ایمان داشته باشیم مقدمات می خواهد. آرمان داشتن برای امنیت بخشی انسان ها ایمان آور است.

اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ (صل علی محمد را توصیف می کند و تفصیل می دهد)

این دعا ختم قرآن است.

این ها ویژگی های نظام ساز ایمان است.

وَأَعْلَى كَعْبُهُ وَأَفْلَحَ حُجَّتُهُ وَآتَمَمَ نُورَهُ وَثَقَّلَ مِيزَانَهُ

وَعَظَّمَ بُرْهَانَهُ (قدرت روشنگری او را زیاد کن)

وَأَفْسَحَ لَهُ حَتَّى يَرْضَى («حتی» در این جا باعث می شود که همه «او»های قبل را به معنای «فاء» بگیریم)

وَبَلَّغَهُ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي وَعَدْتَهُ وَاجْعَلْهُ أَفْضَلَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ عِنْدَكَ مَنْزِلَةً  
وَسَيْلَةً وَأَفْضَلُ بِنَا أَثَرَهُ وَاسْقِنَا بِكَأْسِهِ وَأُورِدْنَا حَوْضَهُ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَتَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَاسْلُكْنَا سَبِيلَهُ وَ  
اسْتَعْمِلْنَا بِسُنَّتِهِ غَيْرَ خَزَايَا (خزی یعنی خاری که به ورشکستگی رسیده است)

وَلَا نَادِمِينَ (پشیمانی زمانی که کار از کار بگذرد. متنبه نیست).

وَلَا شَاكِينَ (شک در اصل قضیه و امر بدیهی، وسواس های شدید، فرد یقین را می بیند ولی نمی تواند اعتماد کند. و  
به امر غیر یقینی اعتماد می کند. نظام ایمان به هم میریزد).

وَلَا مُبَدِّلِينَ (توهم می زند و جای حق و باطلش عوض می شود)

یک مدل خسر این است که انسان به هدفی که می خواسته است نرسد. (خزی)

یکسری از آیات حالات بعد شکست را بیان می‌کند. (ندامت و یا لیتنی‌های قرآن)

استدلال در بدی‌ها و شک متولد می‌شود. هر موقعی شک ظاهر شد دیگر خسر بوجود می‌آید.

هر مواجهه از روی بی‌اعتمادی به امری فطری یا شرعی یا عقلی، شک است.

ندامت زمانی است که فرد دوباره هم خطایش را تکرار می‌کند. پشیمان است ولی دوباره هم تکرار می‌کند.

خسر در قرآن ۴ فصل دارد. (فصل خزی، نادم، شاک و مبدل)

يَا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِذَاعِيهِ وَ حِجَابُهُ مَرْفُوعٌ لِرَاجِيهِ يَا سَاتِرَ الْأَمْرِ الْقَبِيحِ وَ مُدَاوِيَ الْقَلْبِ الْجَرِيحِ لَا تَفْضَحْنِي فِي مَشْهَدِ  
الْقِيَامَةِ بِمُوبِقَاتِ الْأَثَامِ وَ لَا تُعْرِضْ بَوَجْهِكَ الْكَرِيمَ عَنِّي مِنْ بَيْنِ الْأَنَامِ يَا غَايَةَ الْمُضْطَرِّ الْفَقِيرِ وَ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ  
هَبْ لِي مُوبِقَاتِ الْجَرَائِرِ وَ اغْفُ عَن فَاضِحَاتِ السَّرَائِرِ وَ اغْسِلْ قَلْبِي مِنْ وَزْرِ الْخَطَايَا وَ ارْزُقْنِي حُسْنَ الْإِسْتِعْدَادِ لِتَنْزُولِ  
الْمَنَايَا يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ وَ مُنْتَهَى أُمْنِيَّةِ السَّائِلِينَ أَنْتَ مَوْلَايَ فَتَحْتِ لِي بَابَ الدُّعَاءِ وَ الْإِنَابَةِ فَلَا تُغْلِقْ عَنِّي بَابَ الْقَبُولِ وَ  
الْإِجَابَةِ وَ نَجِّنِي بِرَحْمَتِكَ مِنَ النَّارِ وَ بَوِّئِي عُرْفَاتِ الْجَنَانِ وَ اجْعَلْنِي مُسْتَمْسِكًا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى

وَ احْتِمِ لِي بِالسَّعَادَةِ وَ أَحْيِنِي بِالسَّلَامَةِ يَا ذَا الْفَضْلِ وَ الْكَمَالِ وَ الْعِزَّةِ وَ الْجَلَالِ

لَا تُشْمِتْ بِي عَدُوًّا (عدو یعنی مخالف هر چند فرزند یا دوست انسان باشد)

وَ لَا حَاسِدًا (عدوی که قصد زوال نعمت می‌کند)

وَ لَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ سُلْطَانًا عَنِيدًا (حاسدی که قدرت دارد و آسیب می‌زند)

وَ لَا شَيْطَانًا مَرِيدًا (علاوه بر موارد بالا کید و مکر هم پیدا می‌کند)

تدبر در دعا گمانه زنی می‌کند و با قرآن اثبات می‌کند.

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا.

الحمد لله که توانستیم یک دعایی را بخوانیم.

وقتی سوره‌ای کار می‌کنید، گاهی یک واژه را دنبال می‌کنید گاهی مفهوم را پیگیری می‌کنیم. اساساً پژوهش باید براساس مفاهیم باشد. برای مطالعه قرآن و روایات باید مولفه‌ها و مفاهیم و تعریف کلمات مشخص و بر اساس آن مطالعه صورت گیرد. باید برای واژه‌های سوره عصر تعریف داشته باشیم و با این تعاریف وارد دعا شویم. ولی از حوصله جمع خارج است.

از این به بعد دعا‌های صحیفه فاطمیه را می‌خوانیم. اگر کسی این دعای امروز را بخواند نمی‌تواند از او جدا شود.

خسر در قرآن الزاما با این واژه نیامده است. پس باید مفهوم را در بیاورید.

### چند کتاب در حوزه ایمان:

- کتاب المومن که ترجمه شده است. از قرن سوم است.
- کتاب صفات الشیعه از شیخ صدوق که جالب است. روایت‌های جالب و نکات مهمی دارد.
- کتاب الزهد از کوفی اهوازی هم جالب است.

پیشنهاد می‌شود که افراد حتماً یک موضوع پژوهشی را تا پایان انجام دهند.

برای سلامتی خودتان و همه شیعیان عالم صلواتی ختم بفرمایید.

همیشه وقتی در سوره عصر به «صبر» اش می‌رسیم، صبرمان لبریز می‌شود و رد می‌شویم. خیلی سعی کردیم از سوره بگذریم ولی واژه صبرش نگذاشت. با توجه به ایام مصیبتی که در پیش داریم فکر می‌کنم سخن از صبر شایسته است و ان شاء الله خداوند توفیق صبر به ما بدهد.

قبل از اینکه بحث را شروع کنم ابتدا معناشناسی و بعد روایاتی راجع به صبر خواهیم گفت و اگر فرصت بود به صورت مهارتی صبر را بررسی خواهیم کرد و سوالات زیادی که در این حوزه است را بررسی می‌کنیم. فکر می‌کنم یکی از موضوعات اساسی در زندگی که باید کار کنیم صبر است به ویژه از نگاه قرآن و اهل بیت (علیه السلام).

خیلی وقت‌ها صبر را به کار می‌بریم ولی به معنای تحمل کردن سختی‌ها ولی گاهی خداوند رسول را به صبر دعوت می‌کند که تحمل کردن سختی‌ها نیست و امر به صبر بعد از امر قل بالاترین امری است که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده است.

بحث روشی در تعریف صبر در کتاب تدبیر کلمه بررسی شده است.

شما وقتی واژه‌ها را می‌خوانید بالاخص واژه‌های سوره‌های کوچک را، واژه‌ها محدودند و اگر هم محدود نبودند می‌توانیم خودمان واژه‌ها را محدود کنیم. فعلا که سوره عصر را کار می‌کنیم، واژه‌هایمان، عصر، خسر، انسان، ایمان، عمل صالح، توأسی، حق و صبر است. همه این واژه‌ها واژه‌های کلیدی قرآن‌اند و می‌توانند یک دسته‌بندی کلی از واژه‌های کل قرآن بدهد. ما فعلا کاری با دسته‌بندی واژه‌ها بر مبنای سوره عصر نداریم ولی بحثمان این است که هر واژه‌ای در سوره نسبت به سوره یک واژه دور و نزدیکی می‌یابد. مثلا من واژه عصر را به نسبت کل واژه‌های دیگر می‌سنجم.

## نسبت عصر و انسان:

مثلا وقتی که واژه عصر و انسان را با هم بررسی می کنیم چند حالت می شود:

(۱) هیچ ارتباطی با هم ندارند.

(۲) عموم و خصوص اند.

(۳) معنای دیگر از آن واژه است.

اگر عصر، زمان باشد، نسبتش به انسان ظرف و مظروف است.

اگر منظور از عصر، فشردگی باشد، منظور عامل وارده بر انسان است.

و ...

## نسبت عصر و خسر:

اگر منظور از عصر زمان باشد، زمان یکی از عوامل خسر است.

اگر منظور فشردگی باشد، عصر مقابل خسر است و عصر نتیجه است و با خسر نمی سازد.

شما می توانید به همین ترتیب نسبت یابی میان واژه ها داشته باشید.

نسبت دور: هیچ نسبتی بین دو واژه نیست.

نسبت نزدیک: وقتی که خیلی به هم نزدیک باشند.

ما این درس را در کتاب کلمه وارد نکردیم ولی دور و نزدیکی واژه ها به هم طیف درست می کند.

در مرحله بعد نسبت صبر با انسان، خسر، عصر، ایمان، توأسی، عمل صالح و حق بررسی می شود.

این نسبت سنجی به ما شأن و درجه آن واژه را نشان می دهد.

اگر عصر فشردگی باشد، صبر (نمی دانیم چیست) ولی اجمالی می دانیم که معنای پایداری و مقاومت است. در واقع

عصر و صبر معنای متلازم پیدا می کنند. یعنی به واسطه عصر، که حالت فشردگی است صبر معنا پیدا می کند. اگر

حالت فشردگی را بردارید صبر معنا ندارد.

### **نسبت صبر به انسان:**

صبر برای انسان است و برای غیر انسان معنا ندارد. نسبت صبر و انسان نسبت ظرف و مظهر است. انسان است که صبر می‌کند و نشانه تکامل و پیشرفت اوست. صبر شاخص تکامل انسان است.

### **نسبت صبر و خسر:**

صبر کاملاً مقابل خسر است. هر کسی که صبر داشته باشد خسر از او برداشته می‌شود و عامل رهایی از خسر است. هر کسی صابر نباشد خاسر است.

### **نسبت صبر و ایمان:**

در روایات است که نسبت صبر به ایمان، نسبت سر به بدن است. در واقع صبر نتیجه ایمان است و هم عامل شکل‌گیری ایمان است.

این روش نسبت‌یابی را ما از همین روایت دریافتیم.

بنابراین کسی که صبر دارد ایمان دارد و کسی که ایمان دارد صبر دارد و اگر صبر شکست خورد ایمان شکست خورده است. رابطه این دو تلازم است.

اگر کسی بگوید که می‌خواهیم صبر کسی را بیشتر کنیم چه کنیم؟ می‌گوییم که ایمان او را اضافه کنید.

### **نسبت صبر و عمل صالح:**

عملی صالح است که به کمالش رسیده باشد. صبر مقوم عمل صالح است زیرا با صبر، عمل به کمال خودش می‌رسد.

### **نسبت صبر و توأسی:**

لازمه توأسی، صبر است. یعنی اگر کسی صبر نداشته باشد نمی‌تواند وارد جامعه شود که توأسی کند. در توأسی مواجه و برخورد است. اگر صبر وجود نداشته باشد امکان توأسی وجود ندارد.

## نسبت صبر و حق:

حق مقوم صبر است. حق درونمایه صبر است و الا اگر حق نباشد صبر هم وجود ندارد. حق روح صبر است. در این نسبت‌ها می‌بینید: پس نزدیک‌ترین واژه به صبر، عمل صالح و بعدش ایمان و بعد توأسی است. حق درونمایه صبر است. دورترین واژه به صبر هم خسر است.

روش ما در این نسبت‌ها، مفهوم به مفهوم است. در برخی از دروس است که لازمه‌های معنای دو مفهوم آمده که گزاره‌نویسی می‌کنید. در واقع این‌جا هم همان کار است ولی به شکل و صورتی دیگر.

علت اینکه این مطالب گفته شد برای این بود که بگوییم ۲ روش برای مطالعه داریم: یک موضوع نسبت‌سنجی بین واژه‌ها در یک سوره داریم که رابطه دور و نزدیک واژه‌ها را به ما می‌دهد و برای ما یک مبنا درست می‌کند. یک مبنای ارتباط غیر آیات را برایمان رقم می‌زند.

در نتیجه:

(۱) نسبت‌سنجی بین واژه‌ها در یک سوره: که به ما رابطه دور و نزدیک واژه‌ها نسبت به هم را می‌دهد.

(۲) وقتی در سوره نگاه می‌کنید سوره از نظر ادبی و استفاده از اسم و فعل، ساختاری می‌یابد.

عصر، خسر و صبر: اسم و مصدراند. آمنوا، توأصوا و عملوا: فعل آمده‌اند. عصر در کل قرآن به صورت مصدری یا اسمی می‌آید. خسر گاهی فعلی می‌آید (خسروا)، می‌تواند فعل یا اسم باشد. حق می‌تواند اسم باشد و هم فعل. انسان فقط به صورت اسم می‌آید. توأسی، آمنوا، عملوا الصالحات هم اسم و هم فعلشان می‌آید. اینکه می‌توانسته در این سوره اسم بیاید ولی فعل آمده و یا بالعکس برای ما مهم است.

صبر بین این‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد، صبر به صورت اسم آمده که به او مصدر می‌گوییم. نماینده آمنوا، عملوا الصالحات و توأسی است زیرا به صورت مصدر آمده است. مثل پرچم عمل می‌کند.

به واسطه این جریان می‌توانید پرچم هر سوره را بیابید. چرا می‌گوییم پرچم سوره؟

هر چه به ساختار مصدری نزدیک‌تر باشد دلالت بر ثبوت بیشتری دارد و بر صفت بودن اشاره دارد. وقتی کلمه صبر را انتخاب می‌کنیم می‌گویید که توأسی به صبر، در ترجمه ناخودآگاه به همه حالت‌ها اشاره می‌کنیم هم به حالات



فعلیه و هم مصدری این‌ها. می‌گویند که کسانی که ایمان و عمل صالح دارند دیگران را به صبر سفارش می‌کنند یعنی می‌گویند که صبور باشید. توأصی به صبر یعنی ایجاد آمادگی برای نشکستن در سختی‌ها.

**مصدری:** می‌گوییم کاری کنید که باورهایتان محکم شود.

**فعلی:** یعنی باورهایتان را محکم کنید.

پس گاهی دلالت به اسم می‌دهیم، ایمان. زنده نگه داشتن باورها در واقع اسم ایمان است. گاهی دلالت فعلی می‌دهیم. در آیات مشخص می‌شود که نسبت صبر به بقیه آیات چگونه است.

موضوع اصلی و نماد اصلی سوره، صبر است. از نظر اتصال و روح جاری در تمام سوره، حق است. ولی از جهت کاربرد و راهبرد، صبر است. این کار را در سوره‌های دیگر هم می‌شود انجام می‌شود.

جایگاه مصدر یکی از جایگاه‌های نماد بودن است ولی باید کشف شود. چه بسا دورانی بیاید که سوره عصر را سوره صبر بنامند. که بی‌ارتباط با بحث‌های روایی هم نیست. در روایات است که هر جایی که خواستید صبر را آموزش دهید با سوره عصر آغاز کنید.

از بین این کلمات آمووا و عملوا الصالحات و توأصی، صبر نماد است. پس اگر کسی در خود صبر را تقویت کند ایمان و عمل صالح را تقویت کرده است و اگر کسی با صبر خداحافظی کند گویی با ایمان و عمل صالح خداحافظی کرده است. این در روایات مثل نقل و نبات دیده می‌شود و اگر پایه و نسبت‌های قرآنی را ببینیم دیگر روایات را رندم و بی‌توجه نمی‌خوانیم.

به وسیله تقویت صبر است که ما می‌توانیم جامعه‌ای مومن بار بیاوریم. اگر کسی در غیر حوزه حق باشد و در کارش استمرار داشته باشد یا مکر یا کید است و صبر فقط در جهت مثبت آورده شده است.

### معنا شناسی صبر در قرآن

۹۳ آیه با ریشه صبر داریم. طبیعتاً باید هر ۹۳ را ببینیم و برای هر کدام گزاره‌نویسی کنیم تا در آخر معنا استخراج شود.

(۱) وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) بقره

صبر و صلوات مهم می‌شوند و اگر کسی خواست در راه خدا مقاومت کند احتیاج به صبر دارد و لازمه صبر داشتن و بهره‌مندی از صبر خشوع داشتن است.

(۲) وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبِأُوْغَيْضٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بَأْتُهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱) بقره

سخن بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) که ما تحمل نداریم. (صبر به معنای تحمل و طاقت است)

(۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳)  
(۴) وَلَنَبِّئَنكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالسَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) بقره

مجاهدت در راه خدا و نباختن است. البته بعدش صابرين را معرفی می‌کند.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶)  
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

صبر حتما انسان را هدایت می‌کند. صبر بروز ایمان است. ایمانش همین اِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ است.

یک دسته آیات، استعانت به صبر و صلوات است. یک دسته آیات صبر را در مصیبت بیان می‌کند.

(۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵)

چه چیزی این ایده را به این‌ها رسانده که می‌توانند در برابر جهنم مقابله کنند.

صبر برای کافران حالت کنایه دارد. فَمَا أَصْبَرَهُمْ چنین است که فردی کاری می‌کند که خودش پرش گرفته می‌شود که وقتی به او می‌رسید می‌گویید که چه چیزی تو را نسبت به این کار مقاوم کرده است و این کنایه است. این صبر منظور بی‌خیالی است و مگر آتش شوخی است که در مقابلش مقاومت می‌کنید.

(۶) لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي

الرَّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بَعَثَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ  
الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

باید بگردیم در قرآن که آیا جایی هست که کسی تقوا دارد ولی صبر ندارد؟

در داستان حضرت خضر (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) می بینیم که پایه صبر، علم است و ما دو مدل علم داریم،  
علم تکوینی و علم شهودی و تجربی. پس این عدم صبر از بی تقوایی حضرت (علیه السلام) نیست.

خداوند هر جایی که خواسته کسی را مواخذه کند بیان کرده است ولی در این داستان مواخذه نیاورده است پس این  
عدم صبر مواخذه شدنی نیست. داستان می گوید که دست بالای دست زیاد است. می گویند که این داستان در اواخر  
عمر حضرت موسی (علیه السلام) است.

تقوا از نظر مرتبه بر صبر تفوق دارد. ایمان با شرک جمع نمی شود ولی مومن می تواند در برهه ای از زمان مشرک  
شود. ولی متقین نوعاً سحطشان بسیار بالاتر است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ، صدقوا آورده است زیرا که صادق خاص اهل بیت (علیهم السلام) است.  
ولی برای انسان ها صدقوا می آورد. پس صدقوا با صادق بسیار متفاوت است. اگر بگویند صدقوا یعنی خدا این ها را  
تایید کرد ولی صادق یعنی الحق مع علی و علی مع الحق. در واقع بالاترین صفت رهبری در جامعه صادق بودن  
است.

پس این جا صبر با تقوا مرتبط شد.

۷) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ  
اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ  
جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٌ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ يَادُّنِ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹)

گاهی جنگ است، گاهی مصبت و صبر است. و گاهی یک مفهوم کلی از پایداری است. بعد که بررسی می کنیم  
می بینیم که گاهی در اثر عاملی کسی به هم می ریزد و گاهی نیازی به عامل ندارد و خودش به هم ریخته است. یعنی  
گاهی از عاملی می ترسد و گاهی بدون عامل می ترسد.

استرس زمانی است که عامل و منبع مشخص است. مثلاً استرس جنگ. اضطراب زمانی است که عامل مشخص نباشد. بحث استرس و اضطراب بسیار جالب است و در درمان هم ارتباطشان جالب است. اضطراب عدم ایمان است. اضطراب مگي را اضطراب می گویند و اضطراب مدنی را استرس می گویند. عدم ایمان در مدنی چون عامل بیرونی دارد مثلاً جنگ و فقر و غیره است استرس نامیده می شود.

اینکه این جا اضطراب آورده شده خواسته آهسته آهسته شما را به سمت یک سری عوامل درونی تر سوق دهد. در صورتی که صبر یعنی ضد استرس و ضد اضطراب. در واقع مفهوم صبر وقتی می آید هم به عنوان پیشگیری است و هم سازنده است. صبر در طاقت انسان معنا می شود.

یک خوف است که مقابل رجاء است که این ها قل هم دیگرند. اضطراب به خاطر عدم تعادل خوف و رجاء است.

در ادامه برخی آیات را انتخاب می کنیم:

۸) **إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰) آل عمران**

اگر به شما خوبی برسد آن ها ناراحت می شوند و اگر بدحال شوید آن ها خوشحال می شوند. حال اگر کاری کنی که او احساس نکند که به تو بدی می رسد او همیشه در ناراحتی است.

در بحث مقاومت سازی یک کشور اگر مردم شروع به نق زدن کنند دشمنان کشور خوشحال می شوند و کیدشان اثر می کند. پس خودتان را مقاوم نشان دهید که دشمن بشکند. این آیات در سوره انفال و توبه بسیار است. صبر عمومی یا صبر در جامعه که مربوط به روح حاکم بر جامعه است که از طرف علما و اندیشمندان و رسانه ها منتشر می شود. برعکسش روح ناامیدی صبر را می شکند. صبر با روح امید و نشاط ارتباط دارد. اینکه حس کند برایش مدام حسنه می آورند حتی اگر شهید آورند. این صبر جامعه را بالا می برد.

۹) **بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) آل عمران**

خاصیت صبر نزول ملائکه است.

(۱۰) لَتَّبَلُّونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَكَلْتَمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَ  
إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶) آل عمران

حتما بایستی عزم فعال شود.

علت اینکه تقوا را می‌آورد این است که می‌خواهد جنس صبر را نشان دهد. گاهی جنس صبر از نوع مقاومت است و گاهی جنس صبر از مقاومت است و شما مقاومت ندارید مگر زمانی که خود را در مقابل خداوند ببیند. تقوا و توجه به حضور خدا، صبر و مقاومت را در انسان زیاد می‌کند.

صبر و تقوا یعنی نه تنها محکم بایستید بلکه خدا را هم در نظر داشته باشید. صبر در قاب تقوا می‌آید. گاهی کسی مقاومت می‌کند ولی در مقاومتش دشنام می‌دهد. ممکن است مقاومتش با رعایت بقیه جوانب نباشد؛ مقاومت که می‌کند باید تقوا هم داشته باشد. تقوا زینت صبر است. تقوا صبر را صبر جمیل می‌کند.

صبر یک پدر شهید یعنی اینکه باید تحمل کند، گریه‌اش نباید دشمن را شاد کند، آیا می‌تواند کار غیر معقول انجام دهد؟ عموماً وقتی توجه روی یک چیزی می‌رود یک مرتبه از خدا غافل می‌شود. صبر و تقوا قرینه هم می‌شوند و زیبا می‌شوند.

اگر کنار صبر تقوا را آورده است دلیلش این است که انسان در سختی‌ها فقط حواسش به مقاومت است ولی خدا می‌گوید که زیبا مقاومت کن.

نوعاً اگر کسی از کاری تعریفی نداشته باشد (عزم الامور) صبر نسبت به آن ندارد. صبر با ملاک دهی ایجاد می‌شود. مثالش این است که در ازدواج خیلی‌ها با مشکلات هم می‌سازند و خیلی‌ها با مشکلات هم نمی‌سازند. یک سری آدم‌های سازگار داریم که با همه می‌سازند که هیچ. یک سری آدم‌های ناسازگار داریم که با آن‌ها هم کاری نداریم. طیف وسط کسانی هستند که از قبل نمی‌دانستند که فرد مقابلشان چگونه است و وقتی می‌فهمند تالاسمی دارد می‌شکند.

برای اینکه جریان عزم ایجاد شود لازم است که علم قبلی داشته باشد. عدم علم قبلی بسیار انسان را شکنجه می‌دهد. صبر نسبت به کاری با علم قبلی و عزم ایجاد شده است ولی نیاز به یک سری حواشی دارد که این حریم صبر با تقوا اتفاق می‌افتد.

پس اگر کسی زندگی را جای خوشی بداند و دچار مصیبت شود می‌شکند. اگر کسی فکر کرد که همیشه باید پولدار باشد و زمانی بی‌پول شد می‌شکند. تقوا جزء آداب صبر است.

اگر قرآن خواندن ما و ایمان داشتن ما را محدود کنند (به دلایل مختلفی) مثلاً رفتید کشور خارج و به واسطه قرآن خواندن شما حقوقتان را قطع کردند، اگر قلبش فکر کرده باشید که در راه خدا می‌شود کتک خورد و زجر کشید می‌توانید دوام بیاورید.

اگر امام حسین (علیه‌السلام) توانست صبر کند، این بود که برای شهادت آمده بود. صبر از مقوله‌های «من عزم الامور» است که باید تعریف داشته باشید. باید ببینید که در راه حق چه عزم‌ها و تصمیم‌هایی داریم، آیا هجرت و شکنجه شدن و بی‌پول شدن در کارمان هست یا نه؟

مهم‌ترین تاثیری که عاشورا دارد عزم امور است، تجدید نیت شهادت است. ایجاد عزم مقابله و مقاومت است و این نتیجه محرم و صفر است.

علت اینکه برخی وقت‌ها آدم به مشکل می‌خورد این است که تعارضاتی برایش پیش می‌آید و اختلالاتی برایش ایجاد می‌شود.

**یک مطلب مهم قابل بررسی:** چگونه توسط شیطان عزم امور انسان شکسته می‌شود؟!

آیا بی‌تقوایی از عوامل شکست عزم الامور است؟ بله

ولی انسان وضعش اینطور است که حواسش به یک موضوع جمع می‌شود و از سایر موضوع‌ها پرت می‌شود. مثل میدان جنگ است، در صحنه جنگ یک نفر رزمنده است و از جانش هم گذشته، برادر رزمنده‌ای از او چیزی می‌خواهد، این دیگر بدو بیراه گفتن ندارد. اینکه ذهنش می‌رود روی اینکه رزمنده است دیگر به این توجه نمی‌کند که باید مراقب کلامش هم باشد. نمی‌تواند بین این دو را جمع کند.

رسیدن به جمعی که هم صبر داشته باشد و هم تقوا، کاروان امام حسین (علیه‌السلام) است.

**سوال:** چطور می‌شود که کسی از جانش بگذرد ولی از مثلاً قمقمه آبش نگذرد؟

اگر قبلش تعریف کرده باشد که جانش را در راه خدا بدهد، جانبازی خواهد کرد ولی اگر از قبل نگوید که حتی قمقمه‌ام را هم می‌دهم، سر قمقمه‌اش تعلل می‌ورزد. پس باید از قبل برای خودش تعریف داشته باشد و جهان‌بینی برای خودش در نظر داشته باشد.

در مسیر خدا یک کاروران راه می‌اندازیم که به مشهد برویم، خیلی چیزها تعریف شده است ولی راجع به اینکه تعاملاتمان چگونه باشد تعریف نکرده‌ایم، اگر کسی تقوا داشته باشد مدد ملائکه به کمک می‌آید و اگر تقوا نباشد جنگ احد را به وجود می‌آورد.

سوره مبارکه آل عمران سوره اولوالالباب است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰)

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱)

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ (۱۹۲)

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَنِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳)

رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تَخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴)

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵) آل عمران

این آیات با اینکه به ظاهر ایمان است ولی بعد مشخص می‌شود که راجع به صبر است و آیات می‌آید تا به آیه آخر می‌رسد.

(۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰) آل عمران

انسان موظف به صبر کردن و صبراندن دیگران است. باید دیگران را به صبر دعوت کند. درون مایه صبر هم ربط است. صبر را باید با ربط معنا کند. ربط عربی به معنای محکم است.

## ساعت دوم

بحث در مورد صبر نیاز به جلسات متعدد دارد و همه ما در زندگی مشکلاتی داریم که نیازمند صبر هستیم. توفیق انجام خیلی از اعمال را صبر نداشتن از ما سلب کرده است. به این دلیل که تحمل آن کار در ما وجود ندارد، خدا توفیق نمی‌دهد. میزان توفیق انسان در کار خیر به میزان صبری است که انسان اثبات کرده و نشان داده است. موضوع صبر به عنوان یک گیرنده فیض الهی باید نگاه شود.

اگر خیلی از کارها در مجموعه ما انجام نمی‌شود بخاطر عدم وجود انسان صابر در آن بخش‌هاست.

### شبکه معنایی صبر:

صبر با طاقت و استطاعت انسان، ارتباط مستقیم دارد.

طاقت: قابلیت انجام کار یا مسئولیت

استطاعت: قبول از روی طوع تکالیف آن کار و مسئولیت.

اصبروا و صابروا با ربط و حق اتفاق می‌افتد.

پس سه مولفه طاقت، استطاعت و ربط را برشمردیم.

ظرفیت وجودی و ربطی که با حق محکم می‌شود. ظرفیت وجودی انسان کم و زیاد می‌شود.

اضطراب بخاطر جهل نسبت به ظرفیت وجودی و فقدان ربط بوجود می‌آید.

جزع و فزع: حالتی از بی‌تابی است که در آن فرد نسبت به مقدرات الهی شکوه و شکایت دارد.

جامعه اگر به سمت بد دینی یا بی‌دینی برود ظرفیت انسان‌ها را محدود می‌کند. ما قدر خودمان را پایین آوردیم. امام

خمینی (ره) کاری کرد که بچه ۱۲ ساله رفتاری انجام می‌دهد که همه در حیرت می‌مانند. قرار است که ما هرچه

سندان بالا می‌رود طاقت و استطاعتمان بیشتر شود. وقتی حب دنیا در دلی زیاد شود، ربط در آن قلب کم می‌شود.

اصل جزع و فزع، بخاطر دلبستگی به دنیا و ترس از دست دادن دنیاست. بعد از رحلت پیامبر مردم به دو گروه مهاجر

و انصار تقسیم شدند. صبر نداشتند. انصار دچار بی‌تفاوتی شدند.



مهاجران مثل خلفای اول و دوم تهاجمی وارد شدند. حکومت را از قریش می‌دانستند. در خطبه شششقیه حضرت علی (علیه‌السلام) شکستن صبر گروه‌ها را بیان می‌کنند. باید برای جامعه ولایت فقیه قابل قبول باشد. در نظام‌سازی باید صبر اجتماعی فعال شود.

ربط، روح جاری در صبر است و طاقت و استطاعت، بستر و ظرفیت وجودی را می‌سازد. صبر تعیین‌کننده قوت فرد و جامعه است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ. ۶۵ انفال

اگر ۲۰ نفر صابر داشته باشید به ۲۰۰ نفر غلبه می‌کنید. صبر تعیین‌کننده قوت است. از آثار و نتایج صبر، توان است. صبر: به معنی استمرار تا نتیجه است.

ضعف درجه صبر را کم می‌کند. ضعیف شدن ظرفیت وجودی را کم می‌کند. انگیزه‌ها و مقاصد صبر متفاوت است. انگیزه ممکن است ابتغاء وجه، ثواب، اطاعت از دستور باشد.

وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. ۱۲ ابراهیم

صبر همیشه با توکل قرین است. توکل، ربط را درست می‌کند. ما عندکم یفد و ما عندالله باق ولنجزین الذین صبروا. صبر به طور حتم حرکتی اجتماعی است. صبر نمی‌تواند غیراجتماعی باشد. اگر کسی بخواهد حکم خدا را بشنود و اطاعت و صبر کند، باید از رسول بشنود. پس عمل اجتماعی است. اگر رسول هم باشد باید در ابلاغ حکمش به اجتماع صبر کند. صبر نیاز به حکم و ربط دارد پس در اجتماع قابلیت بروز دارد. اصبروا و صابروا دارد. در صبر، تواصی وجود دارد. صبر در انسان، بوسیله کسانی که یزیدون وجهه هستند اتفاق می‌افتد.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا. ۲۸ کهف

اگر انسان اجتماعی است باید در قوم یزیدون وجه قرار گیرد. در غیر این صورت صبرش شکسته می‌شود. بوسیله رسول ربط پیدا می‌کنیم و محکم می‌شویم. واستقم كما امرت.

برای شکل‌گیری صبر، حکم نیاز دارد. پس صبر، در ساحت اجتماعی است. انسان‌ها در برابر صبر جامعه مسئول هستند. صبر بدون ولی، و ولی بدون پیرو امکان‌پذیر نیست. صبر اگر اختلال داشته باشد، ظهور بیشتری دارد. اگر در ایمان جامعه اختلال ایجاد شود مشکل پیش می‌آید ولی نبود صبر بیشتر مشکل‌زاست. شکست اسرائیل از لبنان بخاطر صبر بود.

تقوا به نسبت ایمان درونی‌تر است. ایمان به نسبت تقوا اجتماعی‌تر است. عمل صالح به نسبت ایمان اجتماعی‌تر است. اساساً اجتماعی است. کسی که عمل می‌کند اگر صالح باشد به طور قطعی آثارش به بقیه می‌رسد. مثلاً اگر من نماز شب بخوانم آثارش به بقیه هم می‌رسد. اسلام اجتماعی و فردی متفاوت می‌شود. باید با ولایت وارد اسلام اجتماعی شد. انا مدینه العلم و علی بابها. اگر اسلام را اجتماعی ندانیم ۹۹ درصد روایات معنا نمی‌شوند و قدرت معنا شدن ندارند.

صبر جزء عمل صالح است. اگر اول عمل صالح را بیان می‌کردیم بهتر بود. صبر و عزم در دنیا مطرح می‌شود. در آخرت صبر و عزم نیست و معنا ندارد. و الآخره خیر لک من الاولی. اگر چه مومن به بهشت برود راضی می‌شود ولی صبر و عزم وجود ندارد. بهشت مثالی و بهشت برزخی داریم. آدم‌های صابر آدم‌های دنیا دیده‌اند. هر چه مواجهه با بستر بلا بیشتر باشد صبرش بیشتر است. روایات این بحث را بهتر باز می‌کنند. وقتی انسان صابر می‌بینید در واقع ذکر را می‌بینید.

واصطبر: صبر را باید پذیرفت.

وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَقَبَةُ لِلتَّقْوَى. ۱۳۲ طه

اغلب آیات صبر، اجتماعی است.

وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴)

وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۵) فصلت

سوره قصص هم در این رابطه خیلی مهم است.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۷۹)

وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقِّهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (٨٠)

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (٨١)

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآنَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَآنَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (٨٢)

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (٨٣)

صبر یعنی نداشتن علو و فساد بصورت دائم. صبر یعنی نداشتن اراده علو و فساد در زمین.

تا جلسه بعد به این موضوعات فکر کنیم که مواقف صبرمان در کجاست و در کجا بی صبریم و چرا این گونه ایم؟!

ظرفیت وجودی که در اثر ربط با حق (محکم شدن بواسطه حق) توان مضاعف یافته و می تواند فرد را در رسیدن به غایت امری موفق نماید. امر می تواند انجام کار، مواجهه با سختی، مواجهه با گناه باشد. این مهم در اثر توجه فرد به منافع یا مقاصد بالاتر و دریافت حظّ حقیقی رخ می دهد.

بستر ظهور این توان ساحت اجتماعی انسان است. واژه‌ها وقتی از آسمان سرریز می شوند ممکن است به نوع انسان بستگی ربطی داشته باشند. صبر از بالا به زمین افتاده است. واژه صبر وابسته به کف دنیا است. در برزخ و آخرت صبر معنی ندارد. ذکر و ایمان در آخرت هم هست. صبر در سیستم عمل شکل می گیرد. عمل، مقوم صبر است. جنس صبر، عمل است.

برای اینکه هر کس به هر قصد و نیتی که در این جلسه حاضر شده به بالاتر از این قصدها برسد، **صلوات** برای این که جامعه‌ای از تزلزل و اضطراب خارج شود سوره عصر کار گشاست. علل استحکام نداشتن و ایمان را در جلسات پیش گفته شد، موضوع توأسی و صبر را نیز بررسی شد.

**معنای صبر:** طاقت داشتن همراه با استطاعت یا طوع.

اسم این دو را ظرفیت و جودی گذاشتیم.

پس صبر ۳ مولفه دارد؛ «ظرفیت و جودی»، «اتصال به حق» و همینطور «جریان عمل تا نتیجه یا استمرار».

امروز می‌خواهیم مفهوم صبر را بفهمیم تا هر کس ببیند صابر هست یا خیر.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحَنُهُ اَمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا اَمْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً. معلوم می‌شود که برای تشخیص صابر بودن باید «امتحان» داد.

حُسن ۳ مولفه صبر این است که امکان مطالعه به انسان می‌دهد، در اینصورت حتی اگر خود واژه صبر در متن نباشد شما مفهوم آن را می‌توانید استخراج کنید.

**مفهوم صبر:** ظرفیت و جودی در برابر کار یا امری در نظر گرفته می‌شود و میزان پایداری آن جامعه در اجرای حکم الهی.

با این مفهوم هر جای قرآن را باز کنید و از ظرفیت انسان صحبت شود و پایداری در کاری مطرح شد موضوع همان موضوع صبر است.

به نوعی فلسفه و مقصد نزول وحی توسط انبیا(علیه‌السلام)، تامین صبر برای انسان و جامعه است. صبر حیثیت‌های متفاوتی دارد. گاهی برای نوع انسان است و گاهی برای شخص خاص.

از طریق انسان کاملی مانند حضرت زهرا(سلام‌الله علیها) ظرفیت نوع انسان در تحقق وعده‌های الهی مشخص می‌شود.

پس صبر مفهومی ۳ مولفه‌ای است که ظرفیت وجودی انسان را به نسبت حق در انجام امری تا رسیدن به نتیجه مشخص می‌کند.

حکم خدا متناسب با طاقت انسان است. پس اگر امری را از کسی خواست حتما طاقت داده است. بچه ۹ ساله می‌تواند روزه بگیرد و نماز بخواند. حجاب در طاقت زن هست. نوعا انسان‌ها احساس درونی‌شان را بیان نمی‌کنند. هر کس به اندازه صدقش صادق است و به اندازه‌ای که صدق ندارد صادق نیست. خیلی از کارها در طاقت ما هست ولی به روی خودمان نمی‌آوریم.

کسی که پدرش را از دست می‌دهد مسلما حزن دارد. موضوع صبر در حزن نداشتن نیست. انسان باید حزن داشته باشد ولی باید تکالیف دینی‌اش را انجام دهد.

اگر کسی در زمان بلوغ راجع به اصول دینش تحقیق نکرد اگر به ۳۰ سالگی رسید و دچار مصیبت شد جزع و فزع می‌کند. نمی‌توان گفت که این مصیبت از توان فرد خارج است. اگر کسی مسیر رشدش را صحیح طی کند می‌تواند صبر کند. حال که خودش رشد نکرده صبر هم ندارد نمی‌تواند تحمل کند.

خیلی کارهای نکرده داریم و زاد و توشه ما حتی کفاف دنیایمان را نمی‌دهد. حکم خدا متغیر نیست. شریعت کف دین و احکام را بیان می‌کند. حکم الهی در درجه اول احکام شریعت است. علاوه بر این ۳ نوع حکم دیگر هم داریم. احکام فطری، عقلی، شرعی و وحیی.

- فطری: بدیهیات و انسانیات است و عمومیت دارد.
- عقلی: ضروریات و تخصص‌ها
- شرعی: در حوزه شریعت است و توسط مراجع به ما می‌رسد.
- وحیی: در حوزه قرآن است و توسط نبی به ما می‌رسد.

تواصی به حق مقدم بر صبر است. عدول از حکم الان موجب بی‌صابری و بی‌طاقتی در حکم فردا می‌شود. هر انسانی در طول زندگی مسئول بی‌صابری و بی‌طاقتی‌های خودش است.

کسانی که کنکور می‌خوانند می‌فهمند که اگر به مدت یک روز درس نخوانند یک تست نمی‌زنند. نتیجه‌اش این می‌شود که از یک شهر به شهر دیگر جایگاهشان تغییر می‌کند، به همین راحتی و آسانی سرنوشت انسان تغییر می‌کند البته به دست خودش.

انسان موجودی است که می‌تواند چهار نوع حکم بالا را برای خودش شکوفا کند. هر چهار مدل را می‌تواند فهم کند.

هر مصیبتی از خود انسان نشأت می‌گیرد. اگر ابتلا تبدیل به مصیبت شد به خاطر خود انسان است. ابتلا یا نعمت است و یا از دست دادن چیزی است. مصیبت؛ از دست دادن نعمت است وقتی فرد آن را ناهمراستای زندگی اش می‌بیند. ابتلا بخودی خود موجب شکوفایی فرد است و همراستای با فرد است. مگر اینکه انسان خودش اشتباه کند. مصیبت یعنی این که انسان دینش را از دست بدهد. برخی افراد مصائب را نمی‌بینند، دینش را از دست می‌دهد و متوجه آن نیست. مصیبت در قرآن هم مثبت آمده و هم منفی. اصابه‌ها دو نوع هستند؛ یا حسنه‌اند و یا سیئه.

رویکرد انسان به اتفاقات مهم است. اصحاب عاشورا اتفاقات عاشورا را مصیبت نمی‌دانند، بلکه ابتلا می‌دانند. در قرآن مصیبت‌هایی که آمده بیشتر مقول قول است. وقتی انسان چیزی را مصیبت می‌بیند بخاطر نگاه ناقص به آن موضوع است.

مصیبت زمانی است که از منطقه‌ای که انسان حسابش را نمی‌کند چیزی ظاهر شود. مثل تیری که از غیب می‌آید. اما همین چیزی که انسان می‌پندارد از غیب آمده است در کتاب نوشته شده است. آیه‌ای که در سوره حدید است همه این موارد را بیان می‌کند.

اخلاص یعنی عمل برای رسیدن به خدا خالص باشد و قصد تقربش خالص باشد شائبه‌ای نداشته باشد. صبر فقط در مصیبت‌ها نیست.

برای این که مفهوم صبر در نظرتان گسترش پیدا کند، موضوعات پیوسته به موضوع صبر را مطرح می‌کنیم.

- **برنامه ریزی:** اگر کسی در حوزه برنامه‌ریزی کار کند یک موضوع اصلی در این رابطه صبر است. چون در برنامه‌ریزی ظرفیت فرد خیلی مهم است و باید اجرایی و عملیاتی شود.
- **عمل صالح:** روح عمل صالح صبر است. نوع شروع عمل مشخص می‌کند که این عمل تمام می‌شود یا نه. نسبت صبر با عمل تعیین‌کننده این موضوع است که عملی به نتیجه می‌رسد یا نه. علم به قوانین صبر، به فرد علم شخصیت‌شناسی عمل می‌دهد. قوانین صبر به قوانین عمل تفوق و برتری دارد.

▪ **حُسن:** صبر زینت و آراستگی به عمل است. ما برای معنای واژه حسن، کلمات خوبی، نیکی، زیبایی و شایستگی به کار می‌بریم. خوبی به ذات اطلاق شده و نیکی به خاصیت اطلاق می‌شود. حُسن آن خوبی‌ای است که شایسته است و نیک و زیباست.

▪ **یقین:** بحث بعدی ما در سوره تکاثر یقین است. بخاطر همین اینجا زیاد به آن نمی‌پردازیم. منشأ و روح صبر، یقین است. در روایات بحث صبر و یقین در یک باب مطرح شده است. صبر بدون یقین حاصل نمی‌شود. یقین به معنی علم جزمی نیست. صبر به معنی تحمل نیست. نگاه ما به بحث صبر باید عوض شود. در صبر باید شرح صدر باشد و ضیغ صدر منافی با صبر است. شرح صدر یعنی قدرت عمل و وسعت وجودی فرد زیاد باشد. هم صبر، وسعت وجودی ایجاد می‌کند و هم وسعت وجودی، صبر را زیاد می‌کند.

▪ **بلوغ:** پایه هر بلوغی صبر در آن موضوع است. بلوغ عقلی، لبی، عاطفی، عبودیتی و غیره. صبر عامل بلوغ و نشانه بلوغ است. اگر صبر بلوغ‌های مختلف در قالب پرسشنامه‌هایی در بیاید به نتایج جالبی می‌رسیم.

▪ **استحکام درونی:** قدرتی که فرد را در مسیر حق محکم می‌کند و انسان را نشکن می‌کند. این انسان با طعنه، شمشیر و هیچ چیز دیگری نمی‌شکند. این انسان می‌شود نماد صبر و هرگز از حق عدول نمی‌کند. استحکام درونی همان کرامت است. بلوغ به معنای استطاعت است و استطاعت یکی از مولفه‌های اصلی صبر است. در تمامی موارد بالا صبر یکی از اصول تعریفشان است.

قصد داریم صبر را عینی و ملموس بشناسیم. اگر نتوانیم با مفهوم صبر ارتباط پیدا کنیم دچار خسران دنیا و آخرت می‌شویم. نمی‌شود از موضوع صبر به سادگی گذشت چون باید وارد زندگی شود. صبر باید مثل شکر شیرین باشد. صبر تلخ نیست. باید توأسی به صبر هم داشته باشیم.

باید بدانم برای توأسی به صبر باید توأسی به ظرفیت‌شناسی و ظرفیت‌سازی، توأسی به اتصال به حق، توأسی عمل تا نتیجه است. این‌ها در لباس برنامه‌ریزی قابل اجراست. اگر کسی برنامه‌ریزی قرآنی به افراد یاد داد در واقع توأسی به صبر کرده است.

\*\*\*

## ساعت دوم

در حوزه صبر روایات زیادی داریم، اگر کسی بخواهد به طور خاص مطالعه کند کتاب بحار الانوار جلد ۶۷، اصول کافی جلد ۲، تصنیف غرر الحکم را مطالعه کند.

از ویژگی‌های کتاب «تصنیف غرر الحکم» این بوده که کلمات قصار امیرالمومنین (علیه السلام) را به صورت موضوعی چیده است و کار را آسان نموده است. موضوعات شاخص مانند صبر در آن وجود دارد. بعضی وقت‌ها آنقدر روایات متعدد است افراد گیج می‌شوند و کار را کنار می‌گذارند و بعضی وقت‌ها چون روایات کم است آن را کنار می‌گذارند. خب طبیعتاً ذهنیت مولفین در چینش روایات اثر گذاشته است. غرر الحکم جملات قصار بین خطبه‌ها بوده است. از یک جهت وقتی قصار می‌شود، «پس زمینه‌ها» حذف و تحلیل آن سخت می‌شود.

من در یک دسته‌بندی ذهنی برای اینکه بتوانم روایات را بخوانم اول موضوع صبر را بسط می‌دهم، دنبال یک سری روایات می‌گردم که راجع به موقعیت‌های سخت است، یا روایاتی که برای استقامت در کار است.

بعد می‌توان یک دسته‌بندی جدیدی ارائه داد، مثلاً روایاتی که در حوزه طاعت است، روایاتی که در حوزه حق است. روایاتی در حوزه رسیدن تا عمل است؛ این دو دسته می‌شود. برخی کارها مهلت تمام شدنش مرگ انسان است و برخی کارها مهلت دارد. تا اینجا ۵ دسته بررسی شد. برای همین در انبوه روایات فکر ما شکل دارد و گیج نمی‌شود.

۱) ظرفیت وجودی، طاقت، نشکستن طاقت، استطاعت.

۲) تواسی حق هم در این قسمت جای می‌گیرد. عامل نشکستن ماست. ولایت، توسل یا ذکر باشد.

۳) عمل تا رسیدن به نتیجه. (اینکه یک کاری را نباید انجام دهیم، یا اینکه زمان دارد یا ندارد، یا زمانش تا مرگ آدمی است.)

شما می‌دانید که دنبال چه بگردید، دنبال راهکاری می‌گردید که کم نیاوردید. راه‌های کم نیاوردن انسان در دنیا «صبر» است. وقتی شما مفهومی کار می‌کنید لازم نیست که کلمه صبر در آن باشد ولی ما شروع کارمان را با صبر انجام می‌دهیم. تا بعداً روایاتی که در موارد مفهومی دیگر آمده است.

الفصل السابع فی الصبر و الحلم و الاستقامه



فضيلة الصبر و حقيقته

۶۲۱۴ الصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيْمَانِ (۱ / ۶۷)

۶۲۱۵ رَأْسُ الْإِيْمَانِ الصَّبْرُ (۴ / ۵۰)

۶۲۱۶ الصَّبْرُ ثَمْرَةُ الْيَقِيْنِ (۱ / ۱۱۳)

گفته شد که صبر و يقين با هم ارتباط دارد، حال در روايات اين را می بينيم، پس يافته ما از قرآن صحيح است.

۶۲۱۷ الصَّبْرُ ثَمْرَةُ الْإِيْمَانِ (۱ / ۱۷۸)

۶۲۱۸ الصَّبْرُ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ (۱ / ۱۹۶)

۶۲۱۹ الصَّبْرُ أَفْضَلُ الْعُدَدِ (۱ / ۱۹۷)

عدد يعنى عدّه و عُده.

صبر در روايات اگر برای غير حق بيايد امری است کنایه‌ای.

تا اینجا این روايات در قسمت فاتحه می آید.

۶۲۲۰ الصَّبْرُ أَقْوَى [أَوْقَى] لِبَاسٍ (۱ / ۲۰۶)

لباس حالت ستر و زینت دارد. این روايت در قسمت حسن می رود.

برخی روايات کمک به معنای صبر می کند و برخی روايات که در فصول شما می آید کارکردهای صبر را بیان می کند. یعنی هر قدر انسان تقوايش در جایگاهی که هست، بیشتر باشد صبرش بیشتر است. لباس تقوا بهترین لباس است. پس صبر با لباس تقوا مرتبط است.

۶۲۲۱ الصَّبْرُ مَطِيَّةٌ لَأَنْ تَكْتُبُوا (۱ / ۲۳۵)

کسی که صبر کند در امن و امنیت است. مرکب رام است.

۶۲۲۲ الْكَرَمُ حُسْنُ الْإِصْطِبَارِ (۱ / ۲۷۷)

کرامت با صبر این جا مطرح می شود. استحکام درونی را بیان می کند. استحکام درونی انسان چگونه ایجاد می شود؟ با حسن اصطبار یعنی فرد خود را در موقعیتی قرار می دهد و در آن مردانه می ایستد.

صبر جمیل با این روایت متفاوت است، صبر جمیل یعنی صبری که در آن پاداشی است که اسوه و الگو شده است، رویکردش نگاه دیگران به اوست. مثلا دیدی فلانی چه کار کرد؟!

۶۲۲۳ الْمُصِيبَةُ بِالصَّبْرِ أَكْظَمُ الْمُصَابِ [الْمَصَائِبِ] (۱ / ۳۰۷)

یعنی بزرگترین مصیبت نداشتن صبر است. بدترین مصیبت در دنیا نداشتن صبر است.

در ۷ سال اول رشد برای آموزش صبر، عمل کودک و نتیجه را در نظر بگیریم و بعد زمان رسیدن عمل به نتیجه را برایش امتداد می دهیم. ولی صبر باید در حد طاقتش باشد. پس فاصله عمل و نتیجه را یواش یواش زیاد می کنیم. باید این فاصله برای کودک خوشمزه باید باشد.

طوع به معنای رغبت در صبر حتما باید وجود داشته باشد. «کراهت» و «با ناخوشی به صبر واداشتن» اصلا خوب نیست. همه زندگی ما تا دوره دبیرستان زورکی است و براساس تحمیل کار به آدم هاست. این حسن اصطبار است.

**سوال:** بچه ای که بستنی می خواهد، می گوئیم که مشق هایت را بنویس، این فاصله درست است؟

نه باید این فاصله با ذوق باشد. باید استقبال کند. باید نتایج برای بچه ها با شکوه باشد. باید گفت مثلا اگر بستنی می خواهی باید برویم بیرون و تا مغازه پیاده برویم.

صبر شیرین است. صبر، خرما است. دنیا را هر کاری که کنید خوشمزه است!!! هر کاری کنید برای آدم پرمفعت است. دنیا را هر کاری کنید زهر است و بد است. پرنعمتش کنی زهر است. (می گوئید: هر روز چلو کباب! آه آه)

مومن را در سیاهچال که بیندازی یک قبله پیدا می کند، و شروع می کند با خدا ارتباط برقرار کردن. دنیا برایش خیر است. علتش این است که مومن دارای عطیه ای است به نام رحمت الهی. او همیشه مجاور رحمت است. تلاطم ها در

او اثر ندارد. مبدا خوشی خداست و مومن با خداست. با خدا باش و پادشاهی کن! بی خدا باش، هر چه خواهی کن. اگر مصیبتی بر او وارد شد، اشکالی ندارد. حزن می‌گیرد ولی ارادتش نباید به خدا کمتر شود.

عامل اتصال دائمی به خدا صبر است و این شیرین است. اتصال به حق باید از نوع علم باشد، اسمش ربط است. وقتی دلش به جایی محکم شود می‌تواند ثابت باشد. ما باید دنبال منشاء صبر باشیم که ربط است. وقتی آیه ۲۰۰ سوره آل عمران می‌گوید؛ ربط باشید یعنی شفع هم باشید برای خدا. یعنی توأسی به صبر است.

علت اینکه صبر برای ما ناگوار است، برای این است که تعریف مواجهه‌های ما مهم است. ما می‌گوییم صبر مواجهه با ناخوشی‌هاست. ولی ما اینجا صبر را با اتصال به حق می‌گوییم. الصبر عون علی کل امر یعنی اتصال دائمی است.

۶۲۲۷ الصَّبْرُ مِلَاكٌ (۱/۲۴)

ملاک عربی و فارسی متفاوت است. ملاک به معنای بنیاد است. یعنی صبر انسان را بنیه‌دار می‌کند. ملک‌دار می‌کند. دارا می‌کند. یعنی صبر به انسان ملک می‌دهد. ملاک به معنای معیار نیست بلکه به معنای دارایی است. صبر نوعی دعاست.

ملاک آن است که می‌گوییم این آدم چند می‌ارزد. یعنی همان معیار خودمان است ولی می‌گوییم که این چقدر می‌ارزد، ظرفیت وجودی است.

۶۲۲۶ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ بِالصَّبْرِ (۱/۳۲۹)

اول به معنای پایه است. مواظب باشید روایات را فارسی ترجمه نکنید. زیرساخت عبادت انتظار فرج است. یعنی کار انجام می‌دهید و منتظر نتیجه‌اید. انتظار فرج یعنی پاداشی که در انتهای عمل است. عبادت برای تقرب و فرج است. پس انتظار فرج اولین عبادت است که فقط با صبر امکان دارد. یعنی از عبادت تا نتیجه (فرج) فاصله را باید رعایت کنی و آنقدر ادامه دهی که نتیجه دهد. این خیلی مهم است.

۶۲۲۸ الصَّبْرُ أَوَّلُ لَوَازِمِ الْإِتْقَانِ [الْإِيقَانِ] (۲/۶)

بعدا راجع به یقین و ایقان صحبت خواهیم کرد.

۶۲۳۰ الصَّبْرُ أَفْضَلُ سَجِيَّةٍ وَالْعِلْمُ أَشْرَفُ حِلْيَةٍ وَعَطِيَّةٌ (۲/۶۸)

مقایسه صبر و علم؛ صبر باید روی سجایا برود. سجایا اخلاق پسندیده و شایسته‌ای که نمود دارد.

حلیه و عطیه دادنی است، علمی که داده می‌شود آن صبری را که افضل السجیه است نشان می‌دهد. درونمایه صبر علم است.

صبر عبارت است از علمی که به واسطه ظرفیت وجودی شخص در درون او ریخته شده، علم آراستگی یافته است. علم عطا شده خدا، علم حضوری و شهودی است، مثل نور است. ما باید کاری کنیم که اگر کسی مشکل صبر دارد مشککش از طریق از علم به حقایق حل شود. علم را حلیه نامیده است، یعنی علمی که نمود زیبایی داشته باشد. علم حلیه است.

وقتی علم می‌آید، با آن همه چیز را آراسته می‌بیند.

۶۲۳۱ الصَّبْرُ أَنْ يَحْتَمِلَ الرَّجُلُ مَا يُنُوبُهُ وَيَكْظِمَ مَا يُغْضِبُهُ (۲ / ۶۹)

صبر این است که آن‌چه که بر او وارد می‌شود را تحمل می‌کند و آن‌چه که او را به غضب می‌آورد را کظم می‌کند. صبر، فرد (انسان) را نسبت به مصیبتش طاقت‌دار می‌کند و او را به کظم غیظ و این صبر است. امور شما هر قدر گسترده‌تر شود صبر هم انواع می‌گیرد. صبر انواع پیدا می‌کند. حدود ۱۰ نوع صبر موقعیتی و غیره را می‌توان داشت.

۶۲۳۲ الصَّبْرُ أَحْسَنُ حَلَلٍ [حُلَلٍ] الْإِيمَانِ وَأَشْرَفُ خَلَائِقِ الْإِنْسَانِ (۲ / ۷۳)

اشرف خلایق الانسان؛ این عبارت یعنی صبر را روی احکام فطری انسان می‌برد یعنی هر وقت که حکم شما حکم فطری است، آن صفت فطری شده و می‌شود انسان.

- صبر عند حکم الفطری
- صبر عند حکم عقلی
- صبر عند حکم شرعی
- صبر عند حکم وحیی

نشان می‌دهد که ما اوامری فطری داریم که صفت‌های انسانی به بار می‌آورد و کاری با شریعت و وحی ندارد.

در حال حاضر شما دارید با سطح بالایی از روایات آشنا می‌شوید. هر روایتی درون خودش عمقی دارد که فعلا ما تنها در سطح آن هستیم. هر چه که دسته‌بندی شما نسبت به صبر بیشتر باشد، روایت‌های بیشتری را می‌توانید پیدا کنید.

صبر احسن خلل است یعنی حالت پیوند بین صفات انسانی دارد. شرافت یعنی وزن می‌دهد. اشرف خلایق یعنی بهترین صفات. نجیب دیدن و شریف دیدن است.

صبر یعنی ایستادن، راه افتادن یک بچه و راحت راه برود. آیا این تلخ است؟! صبر یعنی استقامت داشته باشد. صبر یعنی شما می‌خواهید کار انجام دهید، پس تمامش کنید. چرا ۲۰ تا کار با هم قبول می‌کنید؟ صبر یعنی کار را انجام دهید تا نتیجه‌اش را ببینید. آیا این تلخ است!؟

این بی‌صبری است که زندگی را تلخ می‌کند و همه تلخی‌ها از بی‌صبری است. اگر صبر را اینطور معنا نکنید این روایات هیچ کدام خواندنی نمی‌شوند.

۶۲۳۳ الزُّمُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ دِعَامَةُ الْإِيمَانِ وَمَلَائِكَةُ الْأُمُورِ (۲/۲۵۷)

صبر استوانه ایمان و ملاک امور است، نگویید معیار امور بلکه شما را دارا می‌کند. ثروتمندان می‌کند. این‌ها مواردی است که به تدریج وارد دین ما شده است و صورت دین ما را کریه کرده است. الان هر بنده خدایی که می‌خواهد دین‌دار شود و قرار است صبر کند به گونه‌ای می‌فهمد که باید زجر بکشد. هر کسی که برنامه‌ریزی یاد می‌دهد مرّی صبر است. علوم اجتماعی پایه اش روی القای صبر است او مربی صبر در جامعه می‌شود.

۶۲۳۶ إِنْ أَحْمَدَ الْأُمُورِ عَاقِبَةُ الصَّبْرِ (۲/۴۸۸).

صبر ذائقه تغییر دهنده است. انسان محمود می‌شود و احمد تریش زمانی است که میل به صبر پیدا می‌کند.

میزان صبر تک تک ما را از چه می‌فهمند؟

یک پرسشنامه راجع به صبر برای خودتان درست کنید، صفات متوسط، ضعیف و خوبتان را بنویسید. تا حدی که ضعیف حذف و متوسط خوب و خوب بهتر و مستمرتر شود.

هیچ گاه	کمی	مستمر
صبر << صفات		
خوب		
متوسط		
ضعیف		
عبادات		
رفتارها / اعمال		
حالات		

مهم این است که یک شاخص می گیرید و به سمت بالا حرکت می کنید. مهم این است که در این راه بیفتید. اگر هر ماه آن را چک کنید صبر می آورد. منحنی رشد صبرش جواب می دهد. یکی از مشکلات نظام آموزشی سر این است که مهد کودک را درست می کنید دبستان درست می کنید، دبیرستان را درست می کنید دانشگاه خراب می شود.

صبر یعنی پیوسته تحت تعلیم باشد تا به نتیجه برسد. عبادات و رفتارها و حالات را جدا می کنیم. افعال، مقاصد و انگیزه ها و نیات است.

خیلی خوب است اگر برای جلسه بعد ۲ الی ۳ پرسشنامه، ازین ها آماده شود.

هر قدر صبر وابستگی فرد را از محیط بگیرد، این صبر بهتر است. دنیا محلّ تغییر است و جای برنامه ریزی نیست. علم انسان باید انسان را از محیط جدا کند. صبرهای مشروط شروعش خوب است ولی ادامه اش خوب نیست.

برای من جالب است که بعضی ها وقت هایشان را سر کارهای مختلف بیهوده صرف می کنند. این خودش بی صبری است. بی صبری این مدل آدمها این است که هدف تعریف نکرده اند. این ها دیگر شاهکارند. یعنی برای فرد خالی العمل بودن مثل این است که صورت مساله صبر را پاک کند.

برخی از صفات، کاملاً واضح است که خوب‌اند. ممدوح‌اند، برخی نسبتاً ممدوح‌اند تا چه برسد به اینکه اصلاً ممدوح نیست.

روایات جلد ۲ اصول کافی را هم نگاه کنید مبحث خوبی است.

برای سلامتی خودتان صلواتی بفرستید.

برای اینکه خداوند به اعمال ما جاودانگی و برکت دهد صلواتی بفرستید.

جلسه قبل بحث پیرامون صبر بود. قصدمان این بود که در این جلسه سوره مبارکه تکاثر را کار کنیم، دوستان چند کار پژوهشی راجع به صبر انجام دادند که نشان خواهند داد. اغلب در این کلاس باید شأن پژوهشی حفظ شود.

بررسی یک سوره وقتی به سمت پژوهش یا تحقیق می‌رود - که بر روی اسم گذاری آن هم نظراتی است - به هر حال مفهومی به عنوان تفقه در دین است. واژه درست این کار، تفقه در دین است که در اصل یعنی فهمی در فقه به کار برده شود به گونه‌ای که هست و نیست را فهم و کشف کند. ممکن است برای خودش کار کند و ممکن است قلمروی آن برای جامعه باشد.

اگر کسی قرار باشد تفقه کند:

(۱) برخی وقت‌ها میل به هست و نیست‌ها پیدا می‌کند. این موارد بنیادی است.

(۲) گاهی به باید‌ها و نبایدها میل می‌کند که نوعا مهارتی هستند.

گاهی ممکن است هست و نیستی در باید و نبایدها گفته شود که جنبه باید و نباید به خود می‌گیرد. این به معنای این نیست که وقتی می‌گوییم «هست و نیست» پس «باید و نباید» ندارد، و برعکس.

در باید و نبایدها محل و بستر و مرتبه اهمیت ویژه پیدا می‌کند. اساسا باید و نباید هست و نیستی است که در مرتبه است.

اساسا امر و نهی همان هست و نیست در یک مرتبه خاص است و ماهیتی غیر آن هم ندارد. چون هست و نیست در یک مرتبه‌ای مشخص می‌شود از آن باید و نباید فهم می‌شود.

بنابراین در باید‌ها محل و بستر مهم است. اگر خواستید کار مهارتی کنید باید به سن و جنسیت و شأنیت و... مخاطبتان دقت داشته باشید.



ممکن است بگویید: سطحی از مباحث را در نظر داریم که؛ جنسیت در آن مطرح نیست به این گونه است که این تحقیق بنیادی است.

وقتی از شما خواستند که کار مهارتی انجام دهید اول باید مخاطب و محل و بستر را در نظر بگیرید و حقایق قرآن و روایات را در قالب آن بریزید.

در تحقیق بنیادی، مثال کم وجود دارد، سنگین است و ذهن مخاطب را روی مطالب بنیادی می آورد. لزومی ندارد هر کسی کتاب بنیادی را بخواند. متخصصی که می خواهد تفقه کند او باید کتاب بنیادی را بخواند.

وقتی کتابی مهارتی می شود، مخاطب و محل و بستر آن به مطالب حدّ می زنند یعنی شما نمی توانید خیلی چیزها را بگویید و بایستی ذهنیت های او در نظر گرفته شود و ذهن فرد نباید به سمت منفی برود و باید حداقل تبعات را داشته باشد. مثلاً شما یک مطلبی را با مثالی بیان می کنید که مخاطب به یاد مشکلاتش می افتد و به جای اینکه کتاب بخواند وارد خاطراتش می شود.

بنابراین کسی که مهارتی می نویسد بایستی با مردم حشر و نشر داشته باشد و وارد زندگی آنها شود و به نوع زندگی و ذهنیت هایشان تسلط داشته باشد.

گاهی یک مساله مهارتی می خوانند و همزات پنداری می کنند که سبب می شود مطلب گم شود. زندگی با مردم نیز در کنار ذهنیت برای نوشتن کتاب های مهارتی لازم است.

مسائل مبتلابه یک روستایی با یک تهرانی متفاوت است و اگر کسی می خواهد چنین کتاب های مهارتی بنویسد باید با مردم زندگی کرده باشد و بتواند برآیند زندگی مردم را احصاء کند. البته این ها مواردی است که می تواند احصاء شود.

کسانی که می خواهند کار مهارتی کنند، باید هر مطلبشان:

- (۱) به هست و نیست یا قانون متصل شود.
- (۲) گفته شود که برای چه مخاطبی است؟
- (۳) در چه بستر یا محلی است؟ گفته شود که برای این مخاطب با این رنج سنی مربوط به فلان بستر (بطور مثال؛ مدرسه یا خانه) است. تفاوت بستر با محل؟ محل عینیت دارد، مثلاً فلان روستا. بستر مقداری انتزاعی تر است. مثلاً خانواده، فامیل و غیره است.

۴) در چه مرتبه از جنس و علم واقع می‌شود.

این موارد جمع‌بندی می‌شوند، شناسنامه تهیه می‌شود و کار مهارتی بر مبنای آن انجام می‌شود.

شیوه ارزیابی مهارت‌ها نیز چنین است. باید بداند که این کتاب در چه بستر و مخاطب، چه جنس و چه علمی است؟ ما کاری نداریم با کارهای مهارتی که در سطح دنیا انجام می‌شود، ما در سیر پژوهش‌های قرآنی افتاده‌ایم و منظورمان این است.

در کار ما لازم است که در همه سطوحش روایت داشته باشد یا شبه روایت (دلالت روایتی) یعنی هیچ مطلبی را فرد ننویسد مگر آن که در آن دلالت قرآنی یا روایی باشد.

ممکن است کسی بگوید که این امکان ندارد، گاهی برخی مسائل موضوع روایت نبوده است. بایستی موضوع تحلیل شود و متناسب با آن روایت یا آیه بیاید و اگر چنین نباشد خودرأیی می‌شود. بیشترین حکام جور در عرصه باید و نباید ورود می‌کنند و آن را به خورد جامعه می‌دهند.

پس برای هر باید و نباید لازم است که یک سندی در ذهن نویسنده باشد.

مثلاً می‌خواهیم نماز را مهارتی کنیم، برای سنین ۱۰-۷ سال، مهارتی‌اش این است که بچه ۷ ساله را بیدار کنیم یا نه؟ اگر می‌خواهیم بیدار کنیم چه داستانی سرهم کنیم که بیدار شود؟

این که گفتیم ۷ سالگی، از روایات آمده که باید از ۷ سالگی بچه را به نماز وادارید، پس از این جا شروع می‌شود.

اینکه من نوازشش کنم یا این که چه بگویم که بیدار شود و این موارد و گزینه‌های ترغیب و... که تابع قانون دیگر است. باید قانونش را بدانید و سندش را احصاء کنید.

آیا می‌شود که بچه‌های زیر سن بلوغ را تشویق مادی کنیم؟ باید دلیل داشته باشید تا این حرف را بگوئید.

آیا می‌شود بچه را در این سن، تهدید کرد؟ ممکن است که بگوئید؛ تهدید در این سن را در روایات نیافته‌ایم. پس باید نظام تشویق، ترغیب و مجازات قواعدش استخراج شود.

با این احتساب می‌توانید بگوئید که کتاب مهارتی نوشتن از کتاب بنیادی نوشتن بسی سخت‌تر است. کتابهای بنیادی استخراج می‌شود تا کار کتاب‌های مهارتی راحت‌تر شود.

کتاب‌های مهارتی باید به گونه‌ای طراحی شود که تشویق و مجازات آن طبق روایات باشد، نه اینکه طبق ذهنیت نویسنده باشد.

حتی اگر قاعده را به گونه‌ای بیاورید که مخاطب مهارت را طبق فهم خودش عمل کند، باز هم اشکال دارد. مثلاً اول دبستان غلبه با بازی است و بعدش هم داستان می‌آید و پیش می‌رود.

در یک قاعده‌ای باید اقتضائات سنی را استخراج کرد. مثلاً راجع به حسن خلق یا صبر؛ می‌خواهید این موارد را برای ۷ سال اول یا دوم بصورت مهارتی تعریف کنید، این‌ها یک سری روایت و آیه دارد که در سطح «هست و نیست‌ها» می‌رود و اقتضائاتشان گرفته می‌شود.

کلیه مواردی که مربوط به بلوغ عاطفی است در سنین دیگر خاموش می‌شود.

در حال حاضر کتابی پیرامون مبانی تشویق و تنبیه باشد نداریم، البته آقای اعرافی (حفظه‌الله) یک کتابی در این باره دارند، البته کتاب‌هایشان هم در حال چاپ است.

اگر کتابی براساس هست و نیست حقیقی نباشد، پس حتماً بر هست و نیستی دیگر بنا شده است!

گاهی مواردی را با تجربه فرا می‌گیریم مثلاً تربیت در مدارس ژاپن، باید فرض‌ها را تولید کرد، در آن بنیادهای اسلامی را یافت و به آن صورت بیان کرد.

مثلاً صبر زینت هر عمل است. اگر خواستی عملت زینت داشته باشد لازم است صبر داشته باشی. صبر کاری مطابق با طاقت و استطاعت را بصورت مستمر انجام دادن تا رسیدن به نتیجه است. پس اگر خواستی عملت زینت داشته باشد لازم است کاری را قبول کنی که در طاقت و استطاعتت باشد. اگر خواستی عملت زینت داشته باشد لازم است که کارت را استمرار ببخشی و کارهایی که موجب تراحم با آن است را نپذیری. برای تک تک این موارد باید روایت داشته باشید.

درصد	موارد
مثلا ۵۰٪	کارهایی را برمی دارم که در طاقت من باشد.
	...
	...
	...

حرکت ما به سمت روایات و اهل بیت (علیهم السلام) نیست. گاهی می گوئیم که حضور روایات کم است، ولی الان باید بگوئیم که نه تنها حضور روایات کم است بلکه حرکت و شتاب ما به سمت آنها هم کم است.

### پژوهش بنیادی

کار وقتی بنیادی می شود، شکوهش بیشتر می شود.

- وقتی یک حقیقتی کشف هست و نیست هایش است به گونه ای نظام موضوعی درست می کند و نظام مسائل مطرح می شود، می تواند به سند بالادستی، راهبردی و تخصصی تبدیل شود. سندها در این قسمت بررسی می شود. مثلا سند صدا و سیما.
  - در این قسمت است که نظام فقاقت ایجاد می کند. اگر سندی نتواند نظام فقاقت تولید کند، اسمش سند نیست.
  - پژوهش بنیادی به سرعت فقیه در کشف حکم کمک می کند.
- وقتی مثلا یک کار بنیادی انجام می شود، باید بتواند بگوید که تشویق و تنبیه روی تفکر، تعقل، رشد و .... چه تاثیری می گذارد؟! وقتی سند؛ تفکر، رشد و تعقل داشته باشد بلافاصله سوال را در آنها جای می دهد و در کمتر از ۵ دقیقه پاسخ می دهد.

در نظام فقهت، آنچه که مهم است استدلال و استنتاج و سرعت در این کار است. گاهی کسی فقیه است، استدلال هم دارد، اعلم هم هست ولی اسرع نیست! صرف اعلم بودن نمی تواند کاری کند.

هواپیمای آمریکا در آسمان ایران دیده شده است، آیا بزینمش؟! باید سرعت فقهت داشته باشد و اینکه بداند که در نظام مراتب و مسائلش چه قانونی مد نظرش بوده است.

نظام الهام به دلیل وجود این استدلال و استنتاج تعطیل شده است. فقیه باید کامل با سند منطبق باشد، هر چند که شاید الهام به او شده باشد ولی این الهام باید حتما براساس نظام فقهت انجام شود.

خداوند شیعه را طوری قرار داده است که تا نظام تفکر و تعقل و نظام سیستمی خود را فعال نکنند دیگر خبری از الهام و غیره نیست.

ما مامور به انجام کار به درستی هستیم، مامور به اینکه نیاز جامعه این است و ما باید سریعاً کارهای مهارتی کنیم، نباید ما از مسیر اعتدال خارج شویم. با صبر باید پیش رفت.

### **یک پیشنهاد:**

اگر بتوانید مباحثه‌های برخی کتاب‌ها را تشکیل دهید، یا یک سری کتاب‌های صوتی درست کنید عالی است. مثلاً تصنیف غرر را صوتی کنید. روایات باید سمعی شوند، باید به گوش‌ها برسند. کتاب‌هایی چون نهج البلاغه (بیشتر حکمت‌ها)، یا تحف العقول بسیار خوب هستند. بچه‌های انتشارات وارد کتابهای صوتی شده‌اند و فراخوان همکاری داده‌اند.

تحف العقول برای شروع بسیار خوب است زیرا از همه سخنان و روایات اهل بیت (علیهم السلام) در آن آمده است. برخی موضوعات در ذات خودشان به مباحث بنیادین نزدیک‌اند و برخی به موضوعات مهارتی، مثلاً صبر به موضوعات مهارتی نزدیک است. وحی، کتاب و یقین یک موضوع بنیادین است. این بحث را از این جهت مطرح می‌کنیم که شاید برای یک‌بار همیشه بیشتر نتوانیم راجع به این موضوعات صحبت کنیم. برخی موضوعات نسبت به برخی دیگر مهارتی‌ترند. بهتر است کسانی که می‌خواهند مهارتی کار کنند بهتر است که اول از موضوعاتی که در طبعشان مهارتی است کار کنند.

## سه دسته موضوع:

(۱) نزدیکی به مهارتی

(۲) نزدیکی به بنیادی

(۳) فی مابین بنیادین و مهارتی (مثل ایمان)

موضوعاتی که مهارتی هستند، لازم است که اصول آن موضوع از قرآن استخراج شود، معنای آن هم از قرآن استخراج شود. بهتر است برای معناشناسی و فرآیندشناسی موضوعات از قرآن استخراج شود. خود موضوع، خاصیتش نزدیکی به مهارتی است، ولی چارچوب باید از قرآن استخراج شود. ما هر چه که راجع به صبر بگوییم تبدیل به کاربرد می‌شود.

از قرآن راجع به معنای صبر دو مسیر داشتیم،

• صبر در قرآن با این ۳ مولفه استخراج شد:

(۱) طاقت و استطاعت

(۲) اتصال به حق

(۳) استمرار تا نتیجه

اصول این ۳ مورد هم از قرآن استخراج می‌شود.

• یکی دیگر از دستاوردهای ما خود سوره مبارکه عصر است.

براساس سوره مبارکه عصر، صبر:

(۱) از یک طرف با حق،

(۲) عصر (زمان، یا نتیجه و عصاره)

(۳) از یک طرف با توأسی

(۴) از طرفی با ایمان

(۵) و عمل صالح مرتبط می‌شود.

پس یک نمودار هم در سوره عصر داشتیم. در سوره عصر، صبر به معنای استحکام درونی معنا شد.

پس فرد چون متصل به حق است صبر می‌کند، عمل صالح قوامش به صبر است، پس یک چرخه هم در سوره داریم. این بستگی دارد که عصر را زمان و بستر بگیرد یا نتیجه، که مفصلاً در جلسات قبل راجع به آن صحبت کردیم. چرخه ساختاری صبر، که خوشبختانه این چرخه در سوره عصر ذکر شده است زیرا گاهی برای یک موضوع باید در چند سوره آن را دنبال کرد، که خدا رو شکر این صبر در یک سوره به طور کامل آمده باشد. باید بتوانید در این سرستون‌های صبر روایات را جایگزین کنید، گاهی باید طاقت را بالا ببرید، گاهی اتصال به حق و غیره.

با این احتساب می‌توان یک جدول با ۸ ستون کشید، این موارد اصول و هست و نیست‌ها هستند و هر کدام از این موارد با یک مولفه رابطه پیدا می‌کند.

مثلاً در دوره دوم رشد، دوره افزایش استطاعت است و دوره سوم رشد، اتصال به حق مهم می‌شود.

### ارائه خانم شهیدزاده راجع به روایات صبر:

بررسی حدود ۱۸۰ روایت در ستون‌هایی با موضوعاتی از سرستون‌ها به شرح ذیل:

#### چیستی صبر:

- الصبر راس الایمان
- الصبر ثمره الایمان

این دو روایت حالت چرخه‌ای صبر را بیان می‌کنند. هر وعده نماز یک ایستگاه است، وقتی نماز ظهر و عصر را به هم نزدیک می‌کنیم یعنی ایستگاه‌ها را بهم نزدیک کرده‌ایم. ایستگاه در روایات و اذکار بسیار آمده است.

#### اقتضاء شناسی

#### اتصال به حقیقت

و غیره.

#### توضیح استاد و ادامه مباحث:

عصر، به معنای اُسوه‌سازی برای صبر است و این‌ها یعنی نبلو. گاهی در بررسی‌های روایی می‌بینید که برخی روایات در این ۸ دسته جای نمی‌گیرند، که می‌توان گفت: بررسی‌شان نمی‌کنیم، ممکن هم هست که بگوید: باید نمودار سوره عصر را مجدداً بررسی و تجدید نظر کرد.

۶۳۱۲ الصَّبْرُ كَفِيلٌ بِالظَّفْرِ (۱/۱۹۵)

صبر عاملیتی دارد و به ظفر رسیدن را کفالت می‌کند. این‌ها تحلیل روایی لازم است. صبر از ظفر جلوتر است پس ظفر نتیجه‌ای‌تر است، پس این باء، باء تجلی و روشنایی بخشی است. صبری که کفیل است چراغ ظفر را می‌روشناید.

ظفر را یک جریان می‌داند و کفالتش را به صبر می‌داند. باء را به ظفر داده تا ارزش ظفر را پایین‌تر نیاورده باشد، در عین حال کفیل را با صبر آورده است. «صبر باشد تو را بس است که به پیروزی برسی» این هم ترجمه خوبی است. این روایت می‌تواند در قسمت «استمرار تا نتیجه» بیاید.

برای مهارتی کردن این نکته باید به این توجه کرد که باید در ابتدا صبر و کفیل و ... را در معنای عرفی معنا کنیم و بعد از آن وارد داستان و قالب‌های دیگر کنیم.

۶۲۹۵ مَنْ اِدْرَعَ جُمَّةَ الصَّبْرِ هَانَتْ عَلَيْهِ النَّوَابِ (۵/۳۴۶)

هر کسی سپر صبر را به تن کند، سختی‌ها بر او خوار می‌شود. این مورد در «بالا بردن طاقت» جای می‌گیرد برای اینکه طاقت نسبت به مشکلات را مهارتی کنید؛ مثلاً زره انسان را از تیر و کمان حفظ می‌کند، وقتی بزرگ‌تر می‌شود چادر مانع بسیاری از مشکلات است.

وقتی کسی می‌گوید که مشکل دارم، می‌گوییم زره بپوش، این یعنی چه؟ کسی که دارد تولید مهارت می‌کند، باید نواب برای مخاطب خرد و خاکشیر شود، بت سختی باید برایش بشکند. مثلاً مشکلات را این طرف و آن طرف می‌اندازم و غیره.

من باید یک کاری کنم که مشکل برایش بسیار کوچک شود. غایت کاری که می‌تواند انجام دهد این است که طاقتش را بالا ببرد، از طریق پایین بردن مشکلات.



این روایت هم سناریو و داستان دارد و هم می‌گوید چطور بگویی!

هانت علیه النّوائب:

اولین مرحله این است که، بگوییم که شما از یک نواحی آسیب می‌بینید، مثلاً نشستن بیش از اندازه در یک مجلسی آسیب می‌زند، پس اعراض کن. پس مناطق آسیب را بشناس و از آن‌ها اعراض کن.

حالت دوم این است که بایستی برای فرد روشن شود که شما در این دنیا آمده‌ای که بجنگی، برای راحتی نیامده‌ای، رویکرد به سختی باید عوض شود. ابتلاء و مشکلات انسان را بالا می‌برد، باید با مشکلات مواجهه شد. پس فکر مقابله با مشکل را برای او ایجاد می‌کنیم. علت شکست صبر، عدم علم در موارد غیر قابل پیش‌بینی است.

این روایت را برای بچه ۸ ساله بخوانید.

انسان‌ها استعدادهای زیاد و متنوعی دارند، برخی استعدادشان تولید مهارت است، از هر ۱۰۰ تا ۲ نفر می‌توانند این‌گونه باشند. و سریع داستان و جریان می‌گویند. ۲٪ هم هستند که سریعاً به ذهنشان می‌رسد که هر کاری را چپه انجام می‌دهند. ۱٪ هم وسط هستند.

برای سرعت مهارت بهتر است که آدم‌های ۲٪ و ۱٪ را پیدا کنیم. بعضاً از حرف‌هایی معمولی آن‌ها هم می‌توان کتاب نوشت. یعنی در خرد جمعی می‌توان این بحث را باز کرد.

بزرگ کردن مقاومت و قدرت برای یک بچه هم می‌تواند یکی از مصادیق مهارتی این کار باشد. تقویت اهداف و مقاصد و بالا بردن طبع فرزند برای رسیدن به مقاصدش مهم می‌شود.

نوائب در روایات به معنای ناگواری است، به معنای مطلق ناگواری است که موجب مشکلات رفتاری و افت عملکرد می‌شود. نوائب برای بچه‌ها، غیرقابل تحمل شدن یک کلاس می‌شود. نائبه یعنی مسیر زندگی را مختل کردن. مهارت‌هایی که بر طاق‌افزایی و استطاعت است، در اولویت هستند.

این روایت، تا داستان سناروی جنگ می‌تواند وارد شود. ولی محور اصلی و سرستون از آیات باید باشد. به طور کلی باید بدانیم که این روایت می‌گوید که باید شجاعت و طاق‌کودک بیشتر باشد.

مراره الصبر تذهبها حلاوه الظفر:

به نسبت ظفری که می‌توانید برای او درست کنید می‌تواند حلاوت داشته باشد و می‌تواند صبر کند.

قانون: هر کسی بتواند مقاصدی تعریف کند که آن مقاصد برایش لذت بخش باشد به همان نسبت می تواند بر مرارت ها صبر کند.

### یک پیشنهاد:

۱۰ دقیقه شما را با چند روایت تنها می گذارم. هر کدام را هر کسی خواست انتخاب کند:

(۱) از آن اصل و قانون استخراج کند.

(۲) فهمش از روایت

(۳) یک مهارت از آن استخراج کند.

(۴) یک سناریو یا داستان یا مواجهه

### مفتاح الظفر لزوم الصبر

(۱) **فهم روایت:** پیروزی کلیدی دارد که آن کلید همراه با صبر است. ظفر کلید دارد، صبر همراهی و استمرار می خواهد.

(۲) **اصل:** همراهی مستمر و دائمی با صبر، کلید پیروزی است. قطعاً همراهی صبر، کلید پیروزی است.

(۳) **مهارت:** برای آن که پیروز باشی باید استمرار مستمر داشته باشی.

(۴) **پیروزی کلید چه قفلی است؟** کلید سختی ها، ناکامی ها، شدت ها و گرفتگی ها. (ضیق)

(۵) **داستان:** نفس کشیدن برای زندگی لازمه. نفس نکش، می تونی کارها تو مثل قبل انجام دهی؟ باید

برای کسی که می خواهد کار مهارتی کند حتما حدود ۱۰۰ ساعت مروری بر تصنیف غرر داشته باشد.

۶۳۲۶ مَنْ صَبَرَ فَنَفْسُهُ وَقَرَّ وَبِالثَّوَابِ ظَفِيرٌ وَلِلَّهِ سُبْحَانَهُ اطَّاعَ (۵/۳۹۸).

کسی که صبر کند پس آرامش می یابد و به ثوابی که خدا به او می دهد پیروز می شود.

گاهی کسی مشکلی دارد و مشکلش هم حل نمی شود ولی صبر می کند و آرام می گیرد، ثواب به او تعلق می گیرد، و خدا را هم اطاعت کرده است.

مقاومت کردن را ظفر می‌داند. ظفر را چیز دیگری نمی‌داند. مهارت‌هایی که تا کنون داشتیم ظفر بعد از صبر بود ولی الان ظفر همان صبر است. مشکلاتی برای انسان به وجود می‌آید، که طبیعی است، ولی وقتی مشکلات استمرار می‌یابد باید چه کار کرد؟ یکی از مشکلاتی که ما انسان‌ها داریم این است که وقتی دچار مساله‌ای می‌شود، فکر می‌کند که همیشه در آن خواهد بود و از آن خارج نخواهد شد.

۶۳۳۰ مِفْتَا حُ الظَّفَرِ لُزُومُ الصَّبْرِ (۶ / ۱۳۳).

صبر خودش یک مساله است، لزوم صبر از آن مهم‌تر است. لزوم از استمرار بالاتر است. علم صبر می‌آورد ولی کتمان کردن صبر نمی‌آورد. حداقل کاری که کردیم امروز این بود که نهضت نقادیون بود.

برای سلامتی خودتون و اهل بیت تان و همه شیعیان عالم صلوات

امروز بحث عمل را در سوره مبارکه عصر پیگیری می کنیم. عمل موضوع مهمی در زندگی انسان است.

در حوزه مباحث قرآنی موضوعات پژوهشی داریم. ما چارچوب های کلی این پژوهش را بیان می کنیم و علاقه مندان خودشان پیگیری کنند.

موضوع عمل و پژوهش در این موضوع مثل بقیه پژوهش های قرآنی یک بحث معناشناسی دارد. اصلا باید بدانیم که خداوند به چه چیز عمل می گوید. همه سرنوشت انسان وابسته به عمل است.

در معناشناسی عمل، باید محدوده عمل در زندگی، انواع عمل، فرآیند تحقق عمل، عوامل موثر در عمل (تکوینی یا اختیاری)، قوانین مربوط به عمل مشخص شود. یکی از قوی ترین بخش های المیزان مباحث در حوزه عمل است. مثلا عمل را جداشده از انسان می دانند و به خاطر همین جداشدن، قانون حبط بر آن صادق می شود.

عمل صالح یعنی عملی که صلاحیت قرب الهی را دارد. بنابراین ما معنای عمل صالح را بررسی می کنیم. انسانی که عمل صالح ندارد یعنی "کالانعام بل هم اضل" است.

موضوع عمل صالح یک موضوع کلیدی و مهم در سرنوشت انسان است. عدل ایمان است. تاکیدش حتی از ایمان هم بیشتر است. ایمان همان عمل صالح است و اگر ایمان را همراه عمل صالح می آورد قیدش ایضاحی است نه احترازی. انسانیت انسان، وابسته به عمل صالح است. تمایز انسان نسبت به سایر موجودات این است که انسان می تواند عمل صالح داشته باشد.

هر قانونی که در حوزه عمل صالح کشف می شود در واقع تمایز انسان از سایر موجودات است. عمل صالح احکامی ترین موضوع در حوزه مهارت های زندگی است. وجه تمایز تفکر دینی و غیر دینی، عمل صالح است. عمل صالح، صلاحیت پذیرش خدا را دارد.

انسان با عمل صالح مظهر قدرت خلاقیت و خالقیت خدا می شود و مخلوق تولید می کند. مخلوق انسان یا جزای پاداشی دارد و یا جزای عقابی. بواسطه عمل عقاب می شود و یا پاداش می گیرد. عمل ها در لایه غیب نقش آفرینی می کنند.

قرآن می‌گوید که اگر حسنه‌ای انجام دهی ده برابر آن پاداش می‌گیری و اگر سیئه داشته باشی مثل همان سیئه عقاب داری. وای به حال ماست اگر مثل سیئه‌هایمان را ببینیم.

پژوهش در حوزه عمل خیلی کار می‌برد و دشوار است. "عمل" بسیار گسترده است. ندیده‌ام کسی در این حوزه کار کرده باشد. فقط حضرت علامه طباطبایی (ره) بخوبی قوانین حوزه عمل را استخراج کرده‌اند. همه مطالب المیزان در حوزه عمل جمع آوری شده است. ولی ما به کتاب جامعی در حوزه عمل نیاز داریم که هر کس خواست مهارتی کار کند به آن کتاب رجوع کند. «کتاب عمل» کتاب بنیادی است. مهارتی نیست. ۳۶۰ بار ریشه عمل در ۳۱۳ آیه در قرآن آمده است. می‌شود این ۳۱۳ آیه را گزاره‌نویسی کرد. مثلاً ۲۰۰ گزاره راجع به عمل از قرآن استخراج شود که کار جالبی است.

در موضوعاتی مثل عمل یا علم به علت کثرت این واژه‌ها در قرآن، فرد به نتیجه نمی‌رسد یا سخت می‌رسد. نیم‌نگاهی به سوره‌ها می‌کنیم تا ببینیم که بیشترین تکرار این واژه در کدام سوره‌هاست. برای این که پیچیدگی‌های پژوهش را نشان دهیم چند آیه را مطرح می‌کنیم.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُوتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۲۵ بقره)

نتیجه ایمان و عمل صالح‌شان جناتی است با این ویژگی‌ها. ارتباط عمل و ایمان با رزق در اینجا مهم است. پس نتیجه ایمان و عمل صالح رزق است و این رزق در دنیا و آخرت تشابه دارد. مشابه ثمرات آخرت را در دنیا داشته‌اند.

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ وَالنَّصْرَى وَالصَّبِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۶ بقره)

وقتی خدا اصرار دارد که عمل صالح را همراه بیاورد ما هم همراه هم می‌آوریم و صحنه می‌گذاریم. در گزاره‌ها و تعریفمان از عمل صالح، ایمان را هم استفاده می‌کنیم. عمل صالح پیوسته با ایمان آمده است.

تست قرآن‌فهمی رجوع به روایات است. باید نتیجه‌ای که مگرفته می‌شود را بر روایات عرضه کنیم. در کتاب «تدبر چیستی چرایی چگونگی» قوانین مربوط به عمل بصورت خلاصه آمده است. این کتاب حدود سال ۸۵ نوشته شده و

روایات مربوط به عمل بررسی شد و نتیجه در حدود ۱۰ صفحه ارائه شد. البته الان از ابتدا پژوهش می‌کنیم و کاری به مطالب قبلی نداریم. باید خالی ذهن وارد موضوع شویم.

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (۷۴ بقره)

قساوت قلب با عمل ارتباط دارد. از قلب قسی عملی بروز پیدا می‌کند که وزر و وبال است. قلب منشا عمل است. اگر دچار قساوت شود عملش به خود فرد و دیگران آسیب می‌زند. اگر خواستید این آیه را گزاره‌نویسی کنید باید از سر داستان بنی اسرائیل شروع کنید. مطالب میزان را هم بخوانید و نتیجه بگیرید. رابطه فعل و قساوت و عمل در این جا مهم است.

با داستان‌های بنی اسرائیل خداوند ماکتی از حقایق را برای ما ایجاد کرده است. برترین قوم عالم در فهم حقایق هستند. تمام تعارض‌هایی که از حس تا عمل در انسان ایجاد می‌شود را این قوم بروز دادند. بنی اسرائیل تمام خصوصیت‌های انسانی جمعی و فردی را بصورت منفی و مثبت از خود بروز دادند. مهم‌ترین خصوصیتشان این است که چنان فضلی دارند که تا زمان ظهور امام زمان (عج‌الله تعالی فرجه) هنوز باقی هستند. مدعی منجی هم هستند.

ما با دید منفی بنی اسرائیل را نگاه می‌کنیم، در حالیکه بوسیله بنی اسرائیل، تبیین در حوزه فعال‌سازی تفکر ارائه شده است. امروز باید یک معنای حداقلی دریاوریم و بعد کاملش کنیم. یکی از خصوصیات این نوع آیات این است که محدوده و مصداق عمل را مشخص می‌کنند.

ایمان یا کفر نسبت به بعض کتاب خودش عمل است. چون بروز دارد. ارتکاب قتل برای بنی اسرائیل هم به همین خاطر بوده است. عمل دارای مراتب است. بعضی از مراتب تفوق دارند. ایمان یا کفر به بعض کتاب منجر می‌شود به این که انسان قتل مرتکب شود.

اولین توبیخ خدا این بود که چرا میناقشان را شکستند. "یومن ببعض و نکفر ببعض" الان کار وهابی‌ها و داعش است. با اسم قرآن این اعمال را انجام می‌دهند. می‌گویند جهاد در قرآن آمده و هر کار می‌خواهند انجام می‌دهند.

گاهی انسان در قرآن مفعول فعلی می‌شود. در واقع معمول می‌شود. مثلاً می‌گوییم "اهدنا الصراط المستقیم". خدا ما را هدایت می‌کند.

برای خدا فعل بکار می‌بریم و برای انسان عمل بکار می‌بریم. وجه افتراق انسان و خدا در قرآن این است که انسان منسوب به فعل و عمل است و خدا منسوب به فعل است.

گزاره‌های پس زمینه‌ای منجر به اخلال در گزاره‌های اصلی می‌شوند. چون تعداد گزاره‌ها زیاد می‌شود. در ذهنتان داشته باشید ولی وارد گزاره‌ها نکنید. زیاد شدن گزاره‌ها حسن نیست. چون نمی‌توانید جمع‌بندی کنید. می‌توانید گزاره‌های پس‌زمینه‌ای را در برگه‌ای جدا قرار دهید و گزاره‌های فرعی را با اصلی مختلط نکنید. گاهی و برای بعضی که چندان با گزاره‌ها سر و کار ندارند، یک گزاره از آیه هم کافی است.

«وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (۹۶ بقره)

یهود را بخاطر حرصشان به حیات دنیا مواخذه می‌کند. خدا به عمل آن‌ها که می‌خواهند و د به دنیا پیدا کنند، بصیر است. "حب الدنيا راس كل خطيئه"، حب دنیا خودش یک عمل است. عمر خودشان را وسیله منفعت‌اندوزی قرار داده‌اند.

**حوص:** ودی است که فرد را به چیزی یا کسی مایل و امیدوار کند.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» ۱۱۰ بقره

کل خیر، عمل است. خیری که اجرایی شده است و عمل شده است. کل خیر، اقامه صلاه و ایتاء زکات است.

\*\*\*

## ساعت دوم

همانطور که آیات سوره مبارکه بقره را ملاحظه نمودید، بسیاری از مباحثی که مربوط به عمل است در این سوره ذکر شده است. وقتی سوره‌ای وارد مباحث اجتماعی می‌شود، مثل سوره مبارکه بقره، به راحتی معناشناسی مسائل اجتماعی را می‌توان دید. ولی باید انواع حالات و رفتارها و غرض سوره را بررسی کنید. اگر این کار را انجام دهید مثل آن است که «إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۲۷۱) حالت آشکار و مخفی کردن نشان می‌دهد که عمل قابلیت مخفی کردن و

آشکار کردن دارد و آن را دارای انواع می‌کند. خود اینکه عمل در ساحت خفا و آشکار جا می‌گیرد خودش داستان مفصلی پیدا می‌کند و این منشاء خیلی از مباحث خواهد بود.

«وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الْأَدِيَّ أَوْ تَمِينَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (۲۸۳) «شهادت هنگام وصیت است، اینکه یک نفر چیزی را به کسی واگذار می‌کند یا شهادتی را قبول می‌کند و بعد کتمان می‌کند، کتمان شهادت یعنی عمل نکردن به چیزی. در کتمان فرد به چیزی عمل نمی‌کند. یعنی برخی کارها تبدیل می‌شود به چیزهایی که نکردنی است، یعنی خود عمل، عدم عمل می‌شود. مثلاً تقوا به وجه عمل نکردنی‌هایش "ورع" می‌شود. پس عمل فقط انجام دادن نیست، بلکه گاهی عمل انجام ندادن‌هاست. یعنی اگر جایی گفتند که در جایی باید بروز داشته باشد و بروز نداشته باشد، این فقدان عمل است. منتها این‌ها اسم پیدا می‌کنند، یک نفر می‌گوید که من فقط راستش را نگفتم، پس دروغ نگفتم چون فقط سکوت کردم ولی باید گفت که سکوت کردن خودش عمل است. چه کسی گفته که سکوت کردن عمل نیست! اگر بپرسد از کجا باید بفهمیم که سکوت کردن، خودش عمل است، می‌گوییم از آن‌جا که نیتی را در بر دارد.

کسی می‌گوید که ما هیچ کاری نمی‌کنیم و در خانه‌مان به کرسی تکه داده‌ایم، به هر حال این استراحت باید به کاری تبدیل شود و گرنه لهو، لعب یا عبث خواهد شد. خدا روی همه این‌ها اسم گذاشته است. اینکه زمانی حال انجام کاری را نداری، خودش می‌شود کسالت.

پس لازم است که نیتی پشت هر کاری بیاید تا آن عمل جهت بگیرد و آن عمل پایدار بماند.

اگر جایی بنا بود عملی نیت داشته باشد ولی نیت نداشت یعنی آن عمل لغو است. "عن اللغو معرضون"

نوعاً عدم انجام دادن‌ها، برایشان فعلی هست و در واژگان قرآنی اسمی دارد.

مثلاً به کسی می‌گویند که غافل است، یعنی بی‌خبری، ولی این غفلت و بی‌خبری خودش یک عمل است و آن‌جایی که ذکر در انسان خاموش باشد و نیت نداشته باشد، غفلت معنا می‌یابد.

نسیان: هر وقت یک عمل آگاهانه باید باشد ولی از آن عمل آگاهانه به خاطر توجه به اعمال دیگر غفلت شود.



عمل از نفس خارج می‌شود و مخلوق است. "کل نفس ما عملت من خیر محضراً" یعنی یک نفس است و یک عملی که از آن خارج شده است. پس آن جایی که سخن از "جنات"، "لولو مکنون" و غیره است نکند، همان عمل باشند.

مثلاً اگر آتش "حطمه"، "سعیر"، "زفیر" و غیره باشد نکند همان عمل باشند. اینکه کسی آتش را می‌بیند یعنی عملش را می‌بیند.

همانطور که انسان رحمت‌ها را می‌بیند، عمل خودش را هم می‌بیند. عمل هم شکل دارد. بهترین عمل آن است که قشنگ‌تر از خود انسان باشد، پس این قشنگ‌تر همان حورالعین است. یعنی تزویج هم همین زوجیت انسان با عملش است.

نسبتی که بین انسان با عملش داده است همان نسبتی است که بین عمل انسان با جزا داده است. نسبتی که خداوند در قرآن بین نفس و عمل داده است همانند آن نسبت را بین عمل انسان و جزا داده است. ما فقط این نسبت را فهمیدیم. دلیلمان هم این آیه است، "ما عملت من سوء تودوا..."

در رابطه با قیامت و بهشت جنسیت مطرح نیست ولی زوجیت مطرح است، پس این‌ها را باید رفت دید. بهشت را با جمال نشان داده‌اند.

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۱۷ نساء) می‌شود وقتی کسی عمل سوءای انجام دهد و بعد از آن رابطه‌اش را با آن قطع کند، یعنی توبه.

«وَكَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (۱۸ نساء)

انسان تا مادامی که در حیات است می‌تواند رابطه‌اش را با بدی قطع کند، باید اعلام برائت کند. هر کاری که انسان انجام دهد، هر چند هم که عاملاً و عامدا باشد خداوند نامش را جهالت می‌گذارد و به گونه‌ای دیده می‌شود که می‌توان رابطه عمل و نفس را جدا کرد.

این آیات جالب است، ما می‌رویم می‌گوییم که مردم گناه نکنید! می‌گوییم عاملا و عامدا گناه نکنید! ولی خداوند این جا علت عمل سیئه را جهالت می‌داند.

هر کسی هم که می‌خواهد توبه کند و یک خدا را می‌پرستد، به توحید می‌رسد.

نفس و عمل یک چسب می‌خواهد، یا انسان نسبتش را با عمل خوب وصل کند یا نسبتش را با آن عمل خوب قطع کند و خالی شود. نفس نمی‌تواند خالی بماند و با ضدش پر می‌شود. یعنی قطعاً زوجیتی ایجاد می‌شود. تکفیر و تبدیل متفاوت است، این‌ها قانون دارند، این‌ها نظام دارند، این‌گونه نیست که کسی بتواند بدون قانون از تبدیل و تکویر استفاده کند.

- **تکفیر:** زمانی که کار خوب بر کار بد فرد غلبه کند اما هم چنان کار بد وجود دارد؛ مثلاً اگر پدری کار خوبش به کار بدش غلبه می‌کند، در مجموع می‌گوید که پدر خوبی است این یعنی تکفیر.
- **تبدیل:** وقتی است که توانی در جهتی مثبت قرار می‌گیری، مثل حربن یزید ریاحی. پس تمام توان در جهت مثبت گرفته می‌شود، ولی در تکفیر بدی هست اما غلبه با خوبی است. یا مثلاً یک جراحی که کارش عالی بوده اما پول زیادی از مردم می‌گرفته و بعد از مدتی متحول می‌شود و تمام تلاشش در مداوای بیمار است و هزینه زیاد هم نمی‌گیرد.
- **حبط:** وقتی که رابطه فرد با عمل قطع شده باشد. مثلاً کسی ۸ سال جبهه می‌رود و بعد می‌گوید که من مگر دیوانه بودم که به جنگ رفتم، اگر جنگ همین الان باشد دیگر نمی‌روم. این رابطه‌اش با آن عمل قطع می‌شود.

ولی ممکن است کسی جنگ نرفته باشد اما الان می‌گوید که اگر جنگ باشد من می‌روم، این نشان می‌دهد که آن ارتباط قطع شده، در جایی دیگر متصل می‌شود، عمل در هوا معلق نمی‌ماند.

تکفیر زمانی است که حسنه و سیئه هست اما سیئه مخفی است و نمی‌تواند اعمال قوت و اعمال قدرت کند.

"و من یکفر بالايمان فقد حبط عمله" کفر حبط عمل را می‌آورد.

غفران مومنین و ملائکه مثل باران رحمت بر فرد می‌ریزد و عمل سیئه او را دفاع می‌کند. این غفران جلوی تبعات سیئات را می‌گیرد.

برخی سیئات از برخی دیگر قوی‌ترند، آن سیئه‌ای که موجب می‌شود حسنات زیادی از بین برود سطح بالاتری دارد؛ برخی اعمال بر برخی دیگر هیمنه و ولایت پیدا می‌کنند، چه خوب و چه بد. پس چه سیئه بالاتر و چه حسنه بالاتر. در روایات با نام "مفتاح الخیر" و "مفتاح الشر" است، مثلاً همه بدی‌ها را در یک اتاقی جمع کنند، کلیدش دروغ است.

عمل یا خیر است و یا شرّ. عمل یا سیئه یا حسنه است. در واقع عمل تشخیص پیدا می‌کند. در واقع اگر کسی خواست مراتب عمل را کار کند راحت است، هر کدام از این مراتب اسم دارند. دیگر نمی‌گویند العمل الحسن، گفته می‌شود حسن.

اگر کسی خواست مراتب کار کند باید روی این کلمات متضاد برود، مثلاً ظلم و جهل و عقل خیر و شرّ، سالم و فاسد. هدایت و ضلالت هم نتیجه عمل است.

در واقع ایمان، لباس عمل است. مثلاً حسنه و خیر و ... عملی که تبدیل به امنیت شد و امنیت‌زا بود، اسمش "الایمان" شد.

**اخیار:** انسان مومنی که فقط کار خیر از او برمی‌آید.

**ابوار:** انسان مومنی که فقط کار برّ از او برمی‌آید.

این عمل‌ها لباس پوشیده‌اند. یعنی هر عمل فردی، بروز و جلوه اجتماعی دارد، عمل وقتی به اعتبار اجتماع نگاه شود، سوء و حسن می‌شود. هر عمل گناهی سوء است چون زهرش را جایی می‌ریزد، مخفی است ولی بروز می‌آید مثلاً کسی در این کلاس نشسته و دعا می‌کند که همه نکات را بفهمند، این‌ها مخفی است اما بروز دارد. ثمره‌اش هست. نشان می‌دهد که از ثمره دعای این‌ها بوده که خیلی چیزها یاد گرفته شده است.

عمل یک ابتدا و یک انتها دارد و تمام می‌شود، مثلاً کسی به شما قرض الحسنه می‌دهد و شما هم به آن می‌دهید، بعد که برمی‌گردید خانه می‌گویید که وای چه کاری کردم!! من که خودم به آن پول نیاز داشتم. می‌گوید: "نمی‌شود که پول ما را به ما برگردانی؟" این عمل دیگری است که اخلاص قلبی را از بین می‌برد. عمل از حالت اخلاصش خارج می‌شود، این جا را حبط عمل نمی‌گوییم. حبط یک سابقه ایمانی را از بین می‌برد مثلاً من بعد یک مدت نماز

خواندن می‌گویم که چه کاری بود که من اینقدر نماز می‌خواندم! ولی در کارهای جزئی‌تر، اخلاص خدشه‌دار می‌شود.

قرض الحسنه یعنی اینکه یادت برود که چه پولی به چه کسی داده‌اید، طوری باشید که وقتی آمدند پول شما را بدهند بگویید که چه پولی؟! قرض الحسنه یعنی به واژه "قرض" آن کاری نداشته باشید.

گاهی می‌گویید که خدا به من لطف کرد، در این مورد یا خود را بزرگ‌تر می‌بینیم یا لطف را بزرگ‌تر می‌بینیم. هر قدر که انسان رویت "من" اش قوی‌تر باشد و "من‌بین" باشد، ریاکار است. به خاطر همین در روایات آمده است که ریا معادل شرک است. چون "من" می‌آید. ریا از رویت است منتها "رویت من" است.

گاهی می‌خواستید یک کار خیری انجام دهید و نتوانستید، این یعنی "رغبت". گاهی کار خیر انجام شد و من نسبت به آن خوشحال هستم. یعنی بعضا باید از کار خیر دیگران هم خوشحال شد.

انسان ممکن است که از کار بدی پشیمان شود اما توبه نکند، یعنی بعدا دوباره به همان عمل بازگردد. البته در روایت داریم که توبه پشیمانی است، ولی پشیمانی مستمر را توبه می‌گویند. ما پشیمانی بعد عمل سیئه را توبه می‌گویم درحالی که این توبه نیست، توبه یعنی یک گزاره عقلی ایجاد کند که در صحنه‌های دیگر زندگی اش آن کار را نکند. در توبه فرد «ملاک دار» می‌شود.

مثلا ما بعد از دعوی با کسی می‌آییم و ۷۰ مرتبه استغفار می‌کنیم، فردا دوباره همان کار را می‌کنیم، حتی شدتش هم بیشتر می‌شود.

کسی که استغفار می‌کند، نفس خودش را شماتت کرده و عذاب وجدان می‌گیرد، فردا که می‌رود، شدت بیشتری دارد، بعد می‌نشیند می‌گوید که من استغفار کردم ولی....

بالاخص این مساله در زن و شوهرها اتفاق می‌افتد. هر روز مجبورند همدیگر را ببینند و این اتفاق مجدد تکرار می‌شود. تا گزاره‌های مورد رجوعش را درست نکند، مادامی که این اتفاق برایش می‌افتد آن کار را انجام می‌دهد حتی بعضا بدتر.

آیات انتهایی سوره مومنون، یا آیات ۴۰-۳۰ انعام چنین است، انسان‌ها را به بعد مرگ می‌برد، نمی‌شود که برگردد و عمل صالح انجام دهد، می‌گوید "کلا". دلیلش این نیست که خدا عاجز است و نمی‌تواند دنیا را برگرداند، خداوند شهادت می‌دهد، که این آدم اگر به دنیا برگردد دقیقا همان کار را می‌کند با اینکه آخرت را دیده است.

تا زمانی که نظام معیاری انسان درست نشود هر چند استغفار هم بکند باز هم تغییری نمی‌کند. ارتباط با آدم‌ها خوب است، اینکه بفهمیم چه میزان هنوز گزاره‌ها شکل نگرفته است. عمل، شاخصی از ایمان و کفر است، مثلاً من هر وقت فلانی را می‌بینم شروع به غیبت کردن می‌کنم!

برخی آیات خیلی تعیین کننده‌اند، از حدود ۳۰۰ آیه‌ای که هست حدود ۵۰ تا بسیار شاخص‌اند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۹۰ بقره)

**انصاب:** یعنی هر چه که منصوب می‌کنی و می‌پرستی، الان پول انصاب است. مورد پرستش قرار گرفتن یعنی هر کسی پول‌دارتر باشد، در نزد مردم هم با ارج و قرب‌تر است.

**ازلام:** بخت‌آزمایی است. حتماً ذیل آیه را بخوانید، ازلام یعنی معیارهای عقلی را تعطیل کردند و به جای آن تصادف را ترجیح دادند به گونه‌ای که چیزی به چیزی ترجیح می‌یابد در حالی که هیچ پایه عقلی ندارد. می‌شود عمل را متجسم کرد، یعنی خمر تجسم یک دسته عمل است. این‌ها همه رجس من عمل شیطان‌اند. شیطان یعنی موجودی ساختگی و منحرف، که می‌تواند جَنی یا انسی باشد.

**خمر:** آن چه که عقل را می‌زداید.

**میسر:** آن چه که دشواری را از عمل می‌زداید، مثلاً مدرک دکترایی که یک شب خریداری شود. یعنی مراتب عادی را طی نکردی و براساس یک زیرآب رفتن به آن می‌رسی. قمار خاصیتش این است که دو نفر سر یک خانه قرار می‌گذارند، وقتی یکی شکست می‌خورد مثلاً ۲۰۰ میلیون در دست دیگری است.

هر عمل و نتیجه‌ای یک فاصله معقولی دارند، و قمار این فاصله معقول را زیرسوال می‌برد.

این آیه کلاً سبک زندگی ما را دگرگون می‌کند. اشکالی ندارد گفته شود ولی باید در فضایی گفته شود که تمام جوانبش بررسی شود.

به جای آن که بقیه را نقد کنیم، خودمان را نقد کنیم. برای آن که هر مسیری را در قرآن طی کنید لازم است زمانی صرف شود. روی هوا و آرزومندانه نباید زندگی کرد، وقتی که خمر و میسر و ازلام و انصاب که رجس است یعنی اینکه این‌ها سبب می‌شود که انسان از تولید باز بماند. بین عمل و تولید را فاصله می‌اندازد.

خدا انسان را طوری خلق کرده است که عملش مولد باشد..

ما چند درخت کاشته ایم؟.. حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) وقتی کوفه را می بیند، می فرماید که به اندازه وسعت چشم من باید درخت نخل کاشته شود و می کارند.. می گویند که باید به اندازه لحظه لحظه زندگی من چاه حفر شود.

کارهای ما باید مولدانه باشد. باید به فکر تولید باشیم، هر کسی باید در ذهنش بیاورد. مثلا تولید در روستاست.

وقتی سبک زندگی ما خمیری، میسری، ازلامی و انسابی شد، یعنی شهری شد.

هر کسی به اندازه خودش فکر کند که برای این روستاها چه کار می تواند بکند. ما هفته پیش با گروهی از دانشگاه شریف آشنا شدیم، که کارش آبادسازی روستاها با سیستم قرض الحسنه بود.

"میسر" یعنی همه اش به فکر این باشد که یک پولی از جایی بیاید. ازین خبرها نیست! دلالی یک شغل و رشته می شود، در یک خیابان ۵ بنگاه معاملاتی، ۱۰ تا بانک و غیره. این ها نشان دهنده زندگی خمیری و میسری است.

با توجه به این ۲۰ آیه ای که خواندیم:

- عمل عبارت است از: جنس + فصل + نتایج

- جنس عمل چیست؟

(۱) بروز از جانب انسان

(۲) بروز اختیاری: این بهتر است؛ یعنی فرد به انجام و ترکش توانمند است. یعنی می تواند بکند یا نکند.

(۳) صدور: صدور اختیاری هم خوب است.

(۴) مولود: تولیدی است. منتها باید قیدی به آن بزید که از تولید حیوانی متمایز باشد.

(۵) جلوه هم همان بروز است؛ جلوه لایه پنهان

- فصل چیست؟

هفته دیگر راجع به عمل و روایات آن صحبت خواهیم کرد. باید بررسی کنیم فاصله بین تعریف ما و تعریف ائمه (علیهم السلام) به چه نحوی است.



برای سلامتی خودتان و خانواده‌تان صلواتی بفرستید.

بحث عمل در قرآن در جاهای مختلف و در سوره‌های مختلف ذکر شده است و در برخی جاها بحث محوری، سوره است مثل سوره مبارکه زلزله و قارعه که در آن‌ها به نوعی بحث عمل را پررنگ‌تر می‌بینیم، یا نوعی از عمل را در عادیات می‌بینیم. اگر بخواهیم سوره‌ها را دست بندی کنیم، حداقل به ۴ دسته تفکیک می‌شوند:

(۱) کاملاً راجع به "عمل" صحبت شده است. مثل سوره زلزله و قارعه. هر چند که پس زمینه‌شان عمل نیست، اما نوعاً جاهایی که بحث قیامت است راجع به عمل صحبت شده است. این را از کجا فهمیده‌ایم؟ از سوره زلزله و قارعه

(۲) جلوه‌ای از "عمل" گفته می‌شود. فهمیدیم که هر جایی که راجع به حساب و کتاب و قیامت است، راجع به عمل صحبت می‌کند و این ایده را به ما می‌دهد که آیات عمل هستند، یا جلوه‌ای یا ویژگی از عمل‌اند. مثلاً در سوره ملک جلوه‌ای از عمل بیان می‌شود، زیرا که احسن عمل دارند مثل سوره کهف. سوره فاطر هم در این دسته قرار می‌گیرد. در واقع می‌توان گفت که عمل را از منظر خاصی بیان می‌کنند.

(۳) برخی سوره‌ها به آسیب شناسی اعمال می‌پردازد که موانع اعمال را بیان می‌کنند مثل سوره‌های فلق و ناس و عبس. مثلاً در "عبس و تولى" می‌گوید که چرا عبوس شدند و دچار فقدان عمل گشتند.

(۴) برخی از سوره‌ها فاقد آسیب شناسی‌اند که مقدمات عمل در آن‌ها بیان می‌شود. مقدمات ممکن است حالت انگیزشی داشته باشند، که اتفاقاً این‌ها که انگیزشی هستند از نتیجه و آخر کار شروع می‌کنند. مثلاً سوره نصر؛ اذا جاء نصر الله و الفتح و .... فسبح ... یا مثلاً فلان اتفاق برای محسنین می‌افتد. و یا اینکه اصلاً علم تولید می‌کند. برای رسیدن به عمل، تولید علم تولید می‌کند.

بسیاری از سوره‌ها در این بخش قرار می‌گیرند که در واقع مقدمات عمل را فراهم می‌کنند. همینطور که سوره‌ها را مرور می‌کنیم مثل طارق و بروج و لیل، جنبه انگیزشی بیشتری دارند و بحث ولایت را مطرح می‌کنند. این‌ها مقدمات عمل‌اند و سوره‌های ولایت نوعاً در این دسته هستند و مقدمات عمل هستند. سوره‌های مائده نیز چنین است.



در سوره‌های بلند که از آخر به اول می‌آییم می‌بینیم که عمل خالص نیست. دسته بندی باید در جزء ۳۰ باشد.

سوره‌ها ریتم و آهنگ‌های عمل متفاوتی دارند. به میزانی که راجع به عمل یا جلوه‌ای از عمل یا آسیب یا مقدمه است، فصل‌ها را می‌توان در نظر گرفت. این‌ها می‌توانند روشی در تدبر باشند. یعنی بر اساس مقدمه عمل تا خود عمل که ممکن است تقسیم بندی بر اساس ساختار وجودی باشد.

می‌گوییم بطور کامل راجع به عمل، جلوه‌ای از عمل، مقدمه‌ای از عمل یا آسیب شناسی عمل. این خودش یک دسته بندی می‌تواند برای تمام سوره‌ها باشد و بر این اساس سوره‌ها آهنگ پیدا می‌کنند.

شما هر سوره‌ای که کار می‌کنید، به نسبت عملش و اعمالی که به طور مستقیم توصیه شده است، آسیب آن عمل و جلوه‌های آن عمل و مقدماتش را متوجه می‌شوید.

بنابراین اعمال و دسته بندی‌ها متنوع خواهند شد.

پس بر اساس سوره‌های جزء ۳۰ دسته بندی‌هایی پیدا می‌کنید و با آن‌ها وارد قرآن می‌شوید. یعنی هر سوره‌ای باید در این ۴ دسته جا بگیرد و اگر در این دسته‌ها جا نگیرند باید دسته‌ای دیگری در نظر گرفته شوند.

سوره‌های جزء ۳۰ بیشتر تک موضوعی هستند و راجع به همان توضیح داده شده است. بنابراین دسته بندی‌شان مشخص است. وقتی سوره قارعه را می‌خوانید متوجه می‌شوید که بحث "خفت" و "نقلت" عمل در قیامت است و موضوعش همین است.

قیامت وقتی است، که همه عمل و همه انسان است. جای خالی ندارد. یعنی اگر می‌گویند هر "لا اله الا الله" یک درخت است، یعنی هر صدور "لا اله الا الله" غرس درخت است. این‌ها تبدیل به خروجی می‌شود. درخت ممکن است که متفاوت باشد ممکن است که میوه باشد یا ... هر کسی دلش می‌خواهد درختش خار و گز و .. نباشد، باید "لا اله الا الله" ش را زیبا بگوید.

البته کسی که گیاه شناسی و آناتومی را می‌دانند همه نوع درخت برایشان جالب است.

درخت طاغ، یک درخت بیابانی است که شبیه یک بچه‌ای است که موهایش را شانه نکرده است و عمدتاً هم قدش کوتاه است. ما یک بار یک برشی به برگ این درخت زدیم، خیلی جالب بود، در برگش نمای ریشه و ساقه آن

موجود است. یعنی برگش شبیه برگ و ریشه و ساقه است. از هر برگی جالب تر است. این درخت به نسبت بیابان طیب است و به نسبت شهر خیث است.

برخی دعاها هستند مثل این دعا، که از عمل شروع کرده‌اند و ویژگی‌های عمل را بیان کرده‌اند. این را نه به خاطر تدبیر در دعا بلکه چون می‌خواهیم با دعا شروع کنیم بیان کردم. دعایش مستقیم است و بالا و پایین به اصطلاح ندارد.

در دعا ویژگی‌های عمل را مطرح می‌شود:

«ق، الكتاب العتیق الغروی دُعَاءُ اللَّهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ يَسِّرْ لِي الْأَعْمَالَ الَّتِي تُحِبُّهَا وَ تُحِبُّ الْعَامِلِينَ لَهَا وَ أَعْنِي عَلَيْهَا وَ اصْرِفْ عَنِّي الْأَعْمَالَ الَّتِي تَكْرَهُهَا وَ تَكْرَهُ الْعَامِلِينَ لَهَا وَ أَعْنِي عَلَيَّ تَرْكُهَا اللَّهُمَّ أَوْصِلْنِي إِلَيْكَ مِنْ أَقْرَبِ الطَّرِيقِ إِلَيْكَ وَ أَسْهَلِهَا عَلَيَّ اللَّهُمَّ أَعِزَّنِي بِالْانْقِطَاعِ إِلَيْكَ بِلَا ضَرُورَةٍ وَ أَحْسِنْ لِي الْأَدَبَ بِلَا غَفْوَةٍ وَ أَجْزِلْ لِي الثَّوَابَ بِلَا مُصِيبَةٍ وَ أَحْسِنْ لِي الْإِخْتِيَارَ بِلَا كَرَاهِيَةٍ اللَّهُمَّ خِرْ لِي بِمَيْسُورِ الْأُمُورِ لَا بِمَعْسُورِهَا وَ اجْعَلْ لِي فِي ذَلِكَ مَا تُحِبُّ اللَّهُمَّ وَجَّهْنِي لِلْخَيْرِ وَ يَسِّرْ لِي لَهُ وَ أَعْنِي عَلَيْهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِهِ وَ ارزُقْنِي حُسْنَ الْأَدَبِ فِيمَا تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ فِيهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي لَكَ شَاكِرًا وَ لَكَ ذَاكِرًا وَ لَكَ حَامِدًا وَ إِلَيَّ طَاعِتَكَ عَامِدًا وَ بِقَضَائِكَ رَاضِيًا وَ عَن سَخَطِكَ نَائِبًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ وَ حُضُورِ صَلَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ احْشُرْنَا فِي شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آلِهِ وَ سَلِّمْ تَسْلِيمًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَيَّ وَ لِدِهِ الْحَسَنِ النَّقِيِّ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ وَ عَلَيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاظِمِ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَسْكَرِيِّ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْخَلْفِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.»

دعایش نام ندارد، ولی جایی دیده‌ایم دعای مکارم الاخلاق و در این صحیفه فاطمیه دیده‌ام، "دعایی در طلب حیات طیبه و آسانی امور"

- سهولت در عمل (عسر و یسر): حالت‌ها
- اعانت: کمک‌ها

٦. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٩٢، ص: ٤٠٧

- صرف عن: یعنی انصراف به حالت کمک: کمک‌ها
- محبت و کراهت: غایت‌ها

این‌ها به عنوان غایت‌ها و کمک‌ها و حالت‌ها می‌توانند تقسیم شوند.

عمل و ترک (اجتناب) مهم می‌شود.

"أَعِنِّي عَلَيْهَا وَاصْرِفْ عَنِّي الْأَعْمَالَ الَّتِي تَكْرَهُهَا وَتَكْرَهُ الْعَامِلِينَ لَهَا وَاعْنِي عَلَيَّ تَرْكِهَا": این عمل باید سبب وصال شوند. انگیزه عمل، وصال است.

می‌توانید در تعریفان بگویید، عمل امکانی است که در اختیار نوع انسان قرار دارد تا فاصله خود را نسبت به پروردگارش جبران کند و سبب وصال شود.

بنابراین عمل، امکانی است که خداوند در اختیار نوع انسان قرار داده تا سبب کم کردن فاصله او با خدا شود.

نکته: نیت، درون عمل قرار می‌گیرد و عمل بدون نیت معنا ندارد.

"اللَّهُمَّ أَوْصِلْنِي إِلَيْكَ مِنْ أَقْرَبِ الطُّرُقِ إِلَيْكَ وَأَسْهَلِهَا عَلَيَّ اللَّهُمَّ اعْزِنِي بِالْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ بِمَا ضَرُورَةٌ وَأَحْسِنْ لِي الْأَدَبَ بِمَا عُقُوبَةٌ وَأَجْزِلْ لِي الثَّوَابَ بِمَا مُصِيبَةٌ وَأَحْسِنْ لِي الْإِخْتِيَارَ بِمَا كَرَاهِيَةٌ"

برای عمل لباس‌های مختلفی پیدا می‌شود. یکی ثواب می‌یابد، این ثوب، لباس تشخیصی است که به عملی پوشانده می‌شود و او را بالا می‌برد و مجلس نشین‌اش می‌کند. شما وقتی می‌خواهید به میهمانی بروید، لباس تشخیص برای آن میهمانی می‌پوشید. ما می‌گوییم ثواب ولی در اصل، ادب، محدوده و تشخیص به زندگی مان می‌دهد.

اختیار برای عمل پیدا می‌شود.

از آخر به سر گفته است. اول نتیجه، که وصل است، نتیجه بعدی ثواب، نتیجه اولی و ویژگی خود آن عمل ادب است. ویژگی ذاتی، ویژگی به نسبت انسان اختیار است.

ویژگی عمل آن است که ایجاد وصل می‌کند. لباسی از پاداش بر تن دارد. محدوده‌ای زیبا در بردارد و از مصدری به نام خیرگزینی صادر می‌شود.

اگر کسی بتواند در این عالم تعریفی از عمل به چنین نحوی داشته باشد، باید به او جایزه داد!

انقطاع عمل بلا ضروره یعنی پیوسته باشد.

"وَ أَحْسِنْ لِي الْإِخْتِيَارَ بَلَاءً كَرَاهِيَةً...."

این‌ها در کلمات اول و آخرش بسیار دقت شده است. یعنی این‌ها به هم می‌چسبند. هر سری به آخر بعدی می‌چسبند.

اگر کسی مصیبت زده باشد، اختیارش مختل می‌شود. کسی که عقوبت زده باشد ثوابش دچار خدشه می‌شود.

در اینجا واقع یک آسیب شناسی دارد.

قطع شدن، دچار عقوبت شدن، دچار مصیبت شدن و.. آسیب هاست.

"اللَّهُمَّ خِرْ لِي بِمَيْسُورِ الْأُمُورِ لَأَبْمَعْسُورِهَا"

"خر": اجوب یا بی است. مثل بیع است. خار یخیر، خر شده است. "خر لی" یعنی من را خیر گزین کن.

"اللَّهُمَّ وَجِّهْنِي لِلْخَيْرِ"

توجهم را به سمت خیر ببر.

"وَ يَسِّرْ لِي لَهْ وَ أَعِنِّي عَلَيْهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِهِ وَ ارْزُقْنِي حُسْنَ الْأَدَبِ فِيمَا تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ فِيهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي لَكَ شَاكِرًا وَ لَكَ ذَاكِرًا وَ لَكَ حَامِدًا وَ إِلَى طَاعَتِكَ عَامِدًا وَ بِقَضَائِكَ رَاضِيًا وَ عَنِ سَخَطِكَ نَائِبًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ"

از اول دعا تا آخر روی سهولت کار می‌شود مثل سوره مبارکه لیل.

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ وَ حُضُورِ صَلَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ"

بسم الله الرحمن الرحيم... وسط دعا، بسم الله می‌گویند. این هم از شگردهای حضرت زهرا(سلام الله علیها) است.

یعنی تمام صحبت‌هایی که کردیم، قبل الباء است و بقیه بعد از باء است.

با "انی اسئلك...." فضا عوض می‌شود.

"وَ احْشُرْنَا فِي شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا"

به سمت نتیجه می‌رود.

ریزش صلوات و صوت‌های دعایی که تو بندگان را خواندی و هم آن‌هایی که آن‌ها تو را خواندند.

"اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ وَ حُضُورِ صَلَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَائِكَ": چگونه می‌تواند باشد که چنین تجزیه‌ای بتواند کسی داشته باشد، از اینکه اقبال لیل و ادبار نهار باشد.

چه زمانی می‌آید که انسان‌ها قدر این فرازها را بدانند.. یعنی شب و روز را چنین ببیند. یعنی بپرسیم که الان چه ساعتی است، بگوید، ساعه اقبال الیل.....

"اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَى وُلْدِهِ الْحَسَنِ النَّقِيِّ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ": برای تک تک اهل بیت و صف تعیین می‌کنند.

این‌ها جایگاه عمل و مقام عمل است.

می‌شود مقام امامت. مقام امامت، مقام عمل است.

### الْحَسَنِ النَّقِيِّ

النَّقِيُّ: یعنی هر آن چه که از تقوا می‌خواهید، ببیند امامش حسن است.

ظاهرش صلوات است، مثل بقیه صلوات‌ها.

این جا از پیامبر شروع نمی‌کنند و به خوبی مشخص است که از امامت شروع کرده‌اند.

قسمت اول ظرف عمل بود، و این قسمت قبله عمل را مشخص می‌کند. صلوات‌ها یعنی آن ظرف‌ها را گسترش بده.

صلوات یعنی ما را به رحمت بی‌نهایتی که به محمد و آل محمد بخشیدی، وسعت ببخش و خیرت را به ما برسان.

توجه دو جایگاه دارد. توجه امکاناتی و مقدماتی است که مقدمه عمل را تعیین می‌کند و توجه دوم جایگاهی است و جهت عمل را مشخص می‌کند. اگر عمل توجه بهجهت نداشته باشد، "هباء منثورا" می‌شود.

### امیرالمومنین

یعنی هر کسی که مومن است، امیرش علی (علیه السلام) است. یعنی باید از ولایت مطلقه امیرالمومنین تبعیت کند.

## الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ

الحسين الشهيد هم می‌تواند شهید در نظر بگیرد و هم شهادت سوره بروج. یعنی هر کسی شاگرد اول است، همه را با مصداق او می‌سنجد. مثال هزینه کردن در عمل، امام حسین (علیه السلام) است، یعنی شما چه چیزی را در راه عمل تان هزینه می‌کنید.

چرا تقی را به حسن نسبت دادند؟ چون معرکه فتنه‌تر از عاشورا بوده است. ملاک عمل در فتنه، تقوا است.

## عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ

در عبادت علی ابن الحسین زین العابدین، یعنی شاخص عبادت امام سجاد (علیه السلام).

## و مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ

امام باقر شکافته علم است یعنی ملاک علم این است که تفصیل دهد و فصل ایجاد کند. یعنی مشکلات و معضلات را باز کند. مثل آب که می‌شکافد منتها علم نبی را می‌شکافد. هر آن چه که نبی گفته است را می‌شکافد و راه کارهای اجرایی می‌دهد.

این‌ها قبله‌اند. قبله یعنی جایگاهی که ما باید خودمان را با آن‌ها میزان کنیم. خوب است که جهت‌مان آن سمت باشد.

این‌ها منجر می‌شود که هر کسی به زیارت این حضرات رفت، از این منظر نگاه کند. با امام حسن (علیه السلام) با تقوایش بیعت می‌کنیم، با امام حسین (علیه السلام) از جهت شهادتش بیعت می‌کنیم.

جهت را باید برای خودمان اجرایی کنیم، تا اینکه عمل هم ایجاد شود.

خواب دیدیم که به مسجدی رفته‌ایم و پرسیدیم که چگونه قبله‌اش را برداریم و بیرون بیاوریم؟ و قبله‌اش را بیرون آوردم.

غرض اینکه ما که نمی‌توانیم امام حسین (علیه السلام) را با خودمان بیاوریم اما می‌توانیم جهتش را بیاوریم.

وقتی که از مکه برمی گردیم، ما که نمی توانیم هر روز برویم کعبه و به سمت آن نماز بخوانیم، پس باید جهت کعبه را با خودمان برداریم و بیاوریم.

هرروز که شما به سمت قبله هستید یعنی جهت دارید، یعنی کعبه دارید.

### وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْأَمِينِ

و جعفر بن محمد صادق الامین: یعنی ازین جا، از امام صادق(علیه السلام) فقه حکومتی و حکومت داری شروع می- شود و امین را برای حاکم به کار می برند. کلمات امین، حفیظ، صدیق و .... برای حاکم است.

"امین" یعنی کسی که محل ایجاد امن در جامعه است.

زمانی فرد صادق و امین می شود که ملاک حق در جامعه باشد. حیثیتش اجتماعی است. موضع گیری های سیاسی و اجتماعی و جریان های اجتماعی دارد.

جریان سازی از امام صادق(علیه السلام) آغاز می شود.

اینکه بگوییم صادق یعنی راستگو که این به درد کسی نمی خورد! صادق یعنی معیار راستی در جامعه است. تا قبل امام صادق(علیه السلام) نحله های فکری زیادی نبودند اما از همین زمان نحله های زیادی آمد اما امام صادق(علیه السلام) معیار اخلاق، احکام و جریان حق بودند.

اینکه ما هم می گوییم که مکتب ما جعفری است یعنی معیار صداقت و درستی حکومت ما، فقه جعفری است. شما قبل از امام صادق(علیه السلام) معیار حکومتی ندارید زیرا فقه از زمان امام صادق(علیه السلام) تشکیل شد. زمان امیرالمومنین(علیه السلام) علم شکل گرفت اما فقه که علم کاربردی در حکومت است از زمان امام صادق(علیه السلام) شکل گرفته است.

حدود، قصاص، اجرای احکام و .... همه بر پایه فقه جعفری است.

به همین دلیل است که در اهل تسنن شکاف تا دوره امام صادق اتفاق نمی‌افتد. مذاهب چهارگانه تسنن از امام صادق (علیه السلام) شکل می‌گیرد. این به این معنا نیست که امیرالمومنین (علیه السلام) حکومت نکردند. در چهار سال حکومت تشکیل نشد بلکه ۳ تا جنگ تشکیل شد. تنها ۲۲ ماه در جنگ صفین بودند..

حضرت زهرا (سلام الله علیها) برای ائمه وصف‌هایی را بیان کردند. ما اگر تاریخ هم ندانیم باید برویم ببینیم که چرا جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) امین بودند.. حکومتی نکردند اما فقه حکومتی را بیان کردند.

### و مَوْسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ الْكَاطِمِ

وقتی به اجرا ورود پیدا می‌کنید، آسیب‌هایی مشخص می‌شود. باب الحوائج است یعنی همه موانع دارند. نواقص دارند. همه موانع هر چه هست، مربوط به موسی بن جعفر (علیه السلام) است.

"کظم" یعنی مواجه می‌شود و باید آن را هضم کند. یعنی تکنیکی بکار ببند که آن مانع را درون خودش جبران کند. "کاظم" مقام غافریت است که تبدیل زده شده است.

"کاظم" تبدیل سیئات به حسنات است. جریانات را حل می‌کند.

برخی می‌گویند که کظم غیض می‌کنند و خشم‌شان را فرو خورده‌اند.. اما این نیست. "کاظم" یعنی قدرت کظم دار، یعنی هضم کننده است. تفاوت هضم و کظم این است که هضم در خودش نگه می‌دارد اما در کظم چیرگی داریم و آن را حل می‌کند.

ما مثل کودکان واژه‌ها را کار می‌کنیم. مثلاً کاظم یعنی یک چیز خوب در مقابل چیزهای بد! این‌ها بچه گانه است. وقتی بیشتر در معنای آن غور می‌شود کاظم یعنی چیز بد را فرو می‌خورد. اما این فرو خوردن یعنی چگونه؟ یعنی آن را متلاشی می‌کند. تمام اتفاقاتی که به وسیله امام کاظم (علیه السلام) بود، کاظمیت بود. جریان پخش شدن سادات در اقصی نقاط دنیا از کاظمیت است. حضرت معصومه (سلام الله علیها) کاظمیت دارد و بدی‌ها را می‌بلعد. هر امامزاده‌ای کار بلعیدن بدی‌ها و متلاشی کردن آن‌ها را دارد.



## وَ عَلِيٌّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا

امام رضا(علیه السلام) محور خشنودی است، حاکمیت احتیاج به رضایت دارد. حد نصاب و شاخص در عمل صالح، و در رضایت علی بن موسی(علیه السلام) است.

پس من که به زیارت امام رضا(علیه السلام) می‌روم، چه می‌خواهم؟ شاخص‌های زیارت امام رضا(علیه السلام) را می‌خواهم. چون اغلب مناظرات علمی و سطح بالا، در زمان امام رضا(علیه السلام) اتفاق افتاد. و یک اتفاق بدی افتاد و آن این که ایشان مجبور است که ولی عهدی یک ولی خبیث را بپذیرد. یعنی یک کراهتی ایجاد شده بود. شاخص پذیرش خباثت‌های اجتماعی، برای مصالح اجتماعی در حضرت وجود داشت.

وقتی که شما زندگی می‌کنید، باید دلیل داشته باشید که چرا با وجود برخی بدی‌ها باز هم باید زندگی را ادامه دهید. رضایت به معنای خوشحالی نیست. رضایت به معنای خرسندی و به معنای مجوز داشتن و مجاب شدن است. همین که ولی عهدی مامون را قبول کرد.

همه این‌هایی که می‌گوییم معنای امیرالمومنین است. تفصیل امیرالمومنین(علیه السلام) است. امیرالمومنین ۱۱ وجه دارند که در سایر امامان تجلی یافته است.

خداوند برای اعمال انسان امام قرار داد. بنده خودم عمیقاً دیده‌ام، علم امام ندارد.. عمل باید وجه داشته باشد. امام قبله است.

## وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ

"زکی" یعنی قیچی به دست یعنی هرس کننده. یعنی استعدادت را این کار نکن و این کار بکن. ایجاد اصل و فرع به وسیله تزکیه و به وسیله انجام ندادن بسیاری از کارهای دیگر. در هرس تجمیع نیرو و هدایت نیرو می‌کند. برای انجام خیر اولویت بندی می‌کند. کسی که ۱۰ استعداد دارد، باید از ۹ تا بگذرد و یکی را در نظر بگیرد.

غیبت از زمان صادق(علیه السلام) شروع می‌شو یعنی غیبت واقعی از زمان امام صادق(علیه السلام) است. تا قبل از امام صادق(علیه السلام) تقریباً مشخص بود که امام بعدی چه کسی است اما بعد از امام صادق(علیه السلام) امام بعدی مبهم بود، و دشمنان امام شناس‌تر از مردم بودند. علتش این است که، کسی که حکومت به دستش می‌رسد خودش را با همه درگیر نمی‌کند و تنها با کسانی که مانعش هستند مبارزه می‌کند.

در دوران امام رضا(علیه السلام) که امام در زندان قصر مامون بودند. تا اینکه امام حسن عسگری(علیه السلام) در یک شهرک نظامی بودند. شهرک نظامی بود.. نه یکی و دو تا محافظ.

امام زمان(عج الله تعالی فی فرجه) با رجعت تمامی قبله‌های از امام صادق(علیه السلام) به بعد را تجلی می‌دهند. بین کارهای خیر باید تفصیل داشته باشیم و خوب را از خوب‌تر تشخیص بدهیم. گاهی مسجد رفتن کار خوبی است اما در خانه ماندن بهتر باشد. باید تفصیل و فهم کار خوب و خوب‌تر را تمرین کنیم. این‌ها کار امام جواد(علیه السلام) است.

امام جواد(علیه السلام)، امام تفصیل هستند.

دوستانی که به زیارت عتبات می‌روند و آن‌هایی که زیارت هم نمی‌روند، به نیت همین بحث نگاه کنند. زیارت امیرالمومنین(علیه السلام) حدود ۱۰ الی ۱۲ تا است. یک مقام جامع دارند. و هر زیارت هم یک طور است و پایه همه شان وصف امیرالمومنین(علیه السلام) است.

قسمت دوم امام حسن و امام زین العابدین و امام صادق(علیهم السلام) است که زیارت نامه‌هایشان خیلی مختصر است.

امام حسین(علیه السلام) هم زیارت نامه‌های متعددی به نسبت ایام دارند؛ مثلاً عرفه، اربعین، عاشورا و ... یعنی ایام شهادت می‌دهند! یعنی یک امام حسین(علیه السلام) در ایام غدیر و شب جمعه و ... شهید و گواه است. مثلاً "السلام علیک یا ابا عبدالله" شب غدیر، شب جمعه، شب عید فطر. در زیارت‌نامه‌هایشان تناسب با ایام داریم و بین اهل بیت(علیهم السلام)، امام حسین(علیه السلام) هستند که چنین‌اند.

امام کاظم و امام جواد(علیهم السلام) که با هم هستند، زیارت نامه‌هایشان معنا می‌یابند. نوعاً از این جا زیارت‌نامه‌ها متفاوت از سایر امامان می‌شوند. امام حسن و امام هادی(علیهم السلام) هم، با هم بودنشان معنا می‌یابد.

اگر کسی بخواهد نظام امامت را در زندگی‌اش جاری کند که اعمالش بدون جهت نباشد، زیارت جامعه کبیره را محور زندگی خود قرار دهد، و این شان امام هادی(علیه السلام) است.

امام جواد(علیه السلام) امر جامع تولید می‌کند. هم واحد تولید می‌کند. یعنی در جامعه برخی چیزها اولویت می‌شود و باید به آن پرداخت.

## عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ

این دو امام با یک وصف در این دعا آمده‌اند. یا اشتباه است یا اینکه یک لقب را به دو امام داده‌اند. "عسگری" یعنی کسی که عسگر آفریده است. عسگر به معنای لشگر و تجمع سپاه است. یعنی عملیات ساز است. عملیات هم اشکالی ندارد که با دو امام باشد.

## وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْخَلْفِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

القائم، الخلف. "المهدی" ۳ جهت است. و هر کدام کاری انجام می‌دهد. "القائم" یعنی بلند کننده آنچه که از قبل جا مانده است. یعنی هر چه قبل گفتیم، به وسیله ی او جاری و برپا می‌شود.

"الخلف" یعنی خودش همه‌اش است و مقام جمع است.

"المهدی" هدایت شده است. هدایت شده به سمت... .

مهدی بودن ناظر به اراده الهی برای برپایی دین است.

"المهدی" و "المهتدی" برای امام زمان (عجل الله تعالی فی فرجه) آمده است. اسم را روی "المهدی" می‌برند و کار را روی مهتدی بیان می‌کنند. نوعا اسم‌های مشابه ایجاد می‌شود. مهتدی یعنی خودش هدایت کننده است. و انسان‌ها دوست دارند المهتدی باشند و نه المهدی، اما در روایات هر دو این‌ها ذکر شده است. "مهدی" در باطنش معنای هدایت شدن است اما در اصل به معنای به سامان رسیدن است. هدایت ذاتی شدن به معنای "مخلص شدن" است.

ولی باید دانست که مهدی و مهتدی با هم است.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) سوره مبارکه ی یونس. این آیه وجه تسمیه هدایت را به خوبی نشان می‌دهد.

در غالب روایاتی که بحث مهدی را بیان می‌کنند، ادامه اش گفته می‌شود که "الذی یملاء الارض قسطا و عدلا"، درواقع به شان ساماندهی او و برچیدن ظلم و فساد او می‌پردازند. صفت فاعلی است و نه مفعولی. او عامل جریان هدایتی است که خدا برای نوع بشر مقرر کرده است. یعنی مهدی را با مهتدی بودن معنا می‌کنیم. یعنی او کسی است که جریان هدایت الهی برای نوع بشر را رقم می‌زند. از این رو به او مهدی گفته می‌شود. به نظر اصلا خود هدایت

وضعش مفعول فاعلی است! یعنی پیامبر(صلی الله علیه و آله)، مهدی هستند چون هدایت شده‌اند. نه چون در معرض وحی‌ای قرار گرفته است به آن اعتبار مهدی است. به همین دلیل این شاخص در هدایت است. اگر کسی هدایت شد ، می‌تواند هدایت کند و کسی که هدایت شود، نمی‌شود که هدایت نکند.

بنابراین وقتی می‌گویند "المهدی" بلافاصله بر فاعلیت آن اشاره می‌کنند.

باید "مهدی" را به گونه‌ای معنا کنید که اسم خاص باشد که جهت خاص برای ما مشخص کند.

\*\*\*

## ساعت دوم

در مورد بحث امامت ما تقریباً کاری انجام نداده‌ایم.

کتاب‌هایی هم که در این زمینه نوشته شده است اما خیلی کم است. کتاب‌هایی که داریم بیشتر راجع به عصمت امام و... است اما در مورد نظام امامت من کتابی ندیده‌ام. اگر کسی دیده است بگوید. من در مورد امام دار کردن انسان ها کاری ندیده‌ام. ما خیالمان را راحت کرده‌ایم که یک امام واحدی داریم که روزی می‌آید!

امام که غایب بود پس امامت هم برایمان غایب بود و این موجه شد! ما به خودمان نگفتیم که اگر امام غایب است قرار نیست که امامت هم غایب باشد..

یک موضوع بسیار مبهم و جدید این است که هیچ عملی نمی‌تواند امام نداشته باشد. یک طرف دیگر قضیه این است که راجع به نقش اهل بیت(علیهم السلام) در غنی سازی این مبحث مطرح است.

پس موضوع اهل بیت و نقش‌شان در اقامه امامت یک بحث مهمی است.

اینکه چرا امام باید ۱۲ تایی باشد؟ آیا همه باید ۱۲ تا امام داشته باشند یا یک امام کافی است؟ اگر باید ۱۲ امام داشته باشیم یعنی باید نسبت به هر امام چه کار کنیم؟..

راجع به این مباحث باید بحث کرد. خودم هم مانده‌ام که چگونه باید این مباحث را بیان کرد. فقط شبیهی از این موضوع می‌بینم. نمی‌دانیم چرا این مباحث جاری نمی‌شود! شاید ظرفیت نداریم و .... دلایلی را نمی‌دانم. شاید در وسع فکری و عملی ما نیست و ما به استطاعت نرسیده‌ایم اما فکر می‌کنم که این حفره بسیار بزرگی است.

خودم را که ارزیابی می‌کردم دیدم که به ظاهر امام داشته‌ام اما واقعا تا الان امام نداشته‌ام.. البته ما از آن آدم‌هایی نیستیم که ناراحت باشیم و بگوییم ای وای امام نداشتم و گریه و زاری و.. می‌گوییم امام نداشتم.. پس باید حالا امام داشته باشم!

خیلی از غم و اندوه‌هایی که در ساحت انسان است، مزاحم فکر انسان است.

حتی داشتیم فکر می‌کردیم که از یک بزرگواری بخواهیم که بنشیند و راجع به این موضوع تحقیق کند اما کسی را پیدا نکردیم. و خودمان هم فعلا باید کارهای عقب مانده را انجام بدهیم.

امام داشتن یا نداشتن چگونه معنا می‌یابد؟ هر عملی باید به یک سمتی باشد. اینگونه که هر عملی یک جهت دارد. کسی که امام ندارد، کارهایش درهم است. هم واحد ندارد. هم افزایی نمی‌کند و دلیل این عدم هم‌افزایی هم این است که کارها وقتی هم جهت باشد، همدیگر را پوشش می‌دهد. مثلا وقتی درس می‌خوانیم، غذا باید پخته شود. کارها مثل چرخ دنده درهم نمی‌افتد و این سبب می‌شود که کارهایمان با هم نخواند!

وجود سخط و نارضایتی در زندگی به دلیل بی‌امامی است. در هر جایی که باشد؛ در خواب و بیداری و حتی خواب دیدن.

خیلی علاقه‌مندیم که این موضوع واقعا توسط کسی کار شود. از طرفی هم نباید ترسید، کسی که امام ندارد برود تا امام پیدا کند..!

حضرت سلمان (علیه السلام) وقتی که فهمید باید امامی داشته باشد از شهری به شهر دیگر گشت تا امام پیدا کند. امام اینقدر می‌ارزد که انسان همه زندگی‌اش را فدای او کند.

ما در عمل باید نشان دهیم که به قربان امام می‌رویم.. عمل‌مان اما این را نشان نمی‌دهد!

عمل‌مان این قربان کسی بودن را نشان بدهد یعنی چگونه؟ کسی برای بچه‌هایش زحمت زیادی می‌کشد اما سختی‌ها به چشمش نمی‌آید. یعنی محبت عایق سختی است. همینکه احساس کرد به او فشار می‌آید محبتش کم شده است. در مورد اصحاب ابا عبدالله (علیه السلام) می‌گویند که لحظه به لحظه که به شهادت نزدیک می‌شدند، انرژی بیشتری پیدا می‌کردند. این محبت است. زندگی با لذت این گونه است. ولی همین قدر که سختی‌ها شروع شد و انسان گفت وای چرا؟ و وای چقدر؟ این عمل براساس "قربان رفتن" نیست.

## ارائه یکی از حاضران جلسه در باب عمل (۱):

عمل صفت می‌گیرد، فاسد و صالح است اما فعل صفت نمی‌گیرد، بنابراین عمل اخص از فعل است.

نتیجه ارائه: عمل بروزی از موجود است که مبتنی بر باور و توجه به نفع (قصد و باور) است. قصدش باور و جهت دارد. براساس قوانین الهی ثبت می‌شود که مستوجب عذاب و پاداش است.

بروزی همراه با قصد که براساس قوانین الهی ثبت شده و مستوجب جزا می‌گردد.

(۱) بروز است

(۲) همراه با قصد است

(۳) براساس قوانین الهی ثبت

(۴) مستوجب جزا می‌گردد

قصددار بودن مبتنی بر درجات است.

قصد را باید کمی باز کنیم. ایشان منظورشان باور درونی و جهت‌گیری در زندگی است. ما برای اینکه به تعاریف حضرت علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) برسیم و به التحقیق نزدیک شویم، از واژه قصد استفاده می‌کنیم.

اعمالی که از سر غفلت است و ناهشیارانه است پس کجا قرار می‌گیرد؟

این‌ها را در ادامه بیان خواهیم کرد.

سوره مبارکه بقره شمول‌اش در رابطه با عمل خیلی خوب است. پس می‌تواند کار خوبی بشود.

## ارائه دیگر (۲):

تعریف عمل از سوره مبارکه توحید:

عمل: تولیدی که باعث صیوریت شده و در نهایت به شکل کفو در می‌آید.

خیلی تعریف زیبا و خوبی است.

هر مخلوقی از جهت مخلوق بودنش کفو دارد. این تعریف، خدا را از عمل مبرّی دانسته است.

کفوّ شبیه مثل است. خود مثل نیست.

در قیامت انسان و عملش است. و این زوجیت پیدا می کند.

اگر کفو نباشد مجبور است صمد شود و بعد از آن مجبور است که احد باشد که نمی شود.

ممکن است کسی بگوید که عملی کفو نباشد، پس او صمد است پس او احد است. پس در ساحت الهی است.

براساس سوره و انتقاد آقای رجبعلی به این تعریف باید گفت که هر عملی ۳ حالت دارد، یا ولد است یا والد و یا

کفو است. این دقت بالایی دارد و تعریف را کامل می کند. این تعریف جدید می تواند کاربردی باشد.

این دست شما را باز می گذارد که اعمال را ۳ دسته کنید.

اول انتهای خطبه را می خوانیم (خطبه ی ۱۵۴ نهج البلاغه) و بعد برمی گردیم به اول آن:

«وَقَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ ص إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَىٰ بِهِ عَنِ الْمَاءِ وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَقْيُهُ طَابَ عَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ وَ مَا خَبَثَ سَقْيُهُ خَبَثَ عَرْسُهُ وَ أَمَرَتْ ثَمَرَتُهُ.»

"إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ:"

ممکن است خدا بنده ای را دوست داشته باشد اما عملش را نه. ممکن است عملی را دوست داشته باشد اما شاکله ی

آن را دوست نداشته باشد.

پس ما یک عبد، یک عمل و یک شاکله عمل داریم.

خود عمل، بدن و حدودی دارد.

بدن در واقع حدودی است که روح در آن جاری می شود.

اهمیت روایت در این است: معلوم می شود که عبد و عمل و بدن عمل از هم جدا می شوند و مورد حب و بغض خود

قرار می دهد.

"وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَىٰ بِهِ عَنِ الْمَاءِ وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ:"

هر عملی رویشی دارد و مثل یک بذر است. و هر رویشی هم احتیاج به آب دارد و آب‌ها هم مختلف است. مختلف یعنی می‌رود و می‌آید.

برخی آب‌ها وقتی جاری می‌شوند در بسترهای مختلف‌اند مثل در بستر شنی یا خاکی و ... است.

یعنی هر آبی وقتی در جایی جاری می‌شود، موادّ جریان را به خودش جلب می‌کند. یعنی مقام خلافت برای بستر را دارد یعنی وقتی در زمین آهکی می‌رود در خودش آهک دارد. مختلف گرفتن یعنی وضعش به این صورت است که این را می‌پذیرد و در بستر فسفر، جذب فسفر را به خودش می‌پذیرد.

آب مقام اختلاف و پذیرش خلافت دارد.

البته لازم نیست در روایت این مقدار دقیق شوید.

معنای اختلاف در قرآن هم همین است.

"فَمَا طَابَ سَقِيهِ طَابَ غَرْسُهُ"

هر عملی که آبش خوب باشد. محصولات و شاخ و برگش خوب می‌شود.

"وَ حَلَّتْ ثَمَرَتُهُ"

میوه‌اش هم شیرین می‌شود.

"ثَمَرَتُهُ وَ مَا خَبِثَ سَقِيهِ خَبِثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ!"

.... پس آن میوه‌اش تلخ می‌شود.

عمل چیزی است که از انسان خارج می‌شود و مولد یک رشدی می‌گردد. ممکن است این عمل به خود وجود فرد برگردد و ممکن است در جامعه پخش شود.

وضعیت عمل ناصالح هم نبات است، رویش دارد. کاشجره خبیثه می‌شود.



در واقع آبشخور عمل مهم است. و این عمل امامت و جهت عمل است. در واقع هر انسانی یک فطرتی دارد و براساس فطرتش جریانی از حقایق را در خودش جاری می‌کند. بسترش اگر آلودگی داشته باشد، آب آلوده می‌شود و رشد کردنش خبیث می‌شود. و هر عملی بذری می‌شود و موجب رشد کردن در همان بستر می‌شود.

اول روایت:

«وَ نَاطِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمْدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ دَاعٍ دَعَا وَ رَاعٍ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي قَدْ خَاضُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَ أَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُوتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ آتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَارِقًا»

و چشم دل خردمند که پایان خود را می‌بیند و نشیب و فرود خویش را می‌بیند. رسول خدا (صل الله علیه و آله) که مردم را به دین خدا دعوت فرمود و نگهبان که امام است و آن دعوت را حفظ نمود.

پس دعوت دعوت کننده را بپذیرید و نگهبان، نگهبان باشید.

یک "قلب لیب" داریم؛ یعنی لب دارد و قدرت تجزیه و تحلیل دارد. وقتی قلب لیب نظر می‌کند، می‌تواند طول یک کار (آمد: غایت نگری) را ببیند. پس معلوم می‌شود که هر کاری یک آغاز و یک آمد و پایان دارد. عمل شروع و پایان و استمرار دارد. "داع دَعَا وَ رَاعٍ رَعَى" در عین حال یک داع دارد و یک راع، رسول و امام است.

وقتی هر انسانی در ساختار عملش از دعای و راعی تبعیت نکرد در دریاهاى فتنه‌ها و بدعت‌ها می‌افتد و کارش ذلیل کردن مومنین و همراستا شدن با "ضالون المکذبون" می‌شود.

ما امروز همه‌اش بر روی موضوع امامت صحبت کردیم.

"نَحْنُ الشُّعَارُ": یعنی چسبیده‌ترین، یعنی ذات شده باشد. شعار لباسی است که انسان در نمی‌آورد.

"وَ لَا تُوتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ آتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَارِقًا"

هر کسی از غیر بابش وارد شد، اسمش دزد است.

"فِيهِمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صِدْقًا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا فَلْيَصْنُقْ رَائِدُ أَهْلِهِ وَ لِيُحْضِرْ عَقْلَهُ وَ لِيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَ إِلَيْهَا يَنْقَلِبُ. فَالْناظِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ

أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ بِعَمَلِ عِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنْ  
الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا سَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ وَاعْلَمْ  
أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَمَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ بَاطِنُهُ<sup>٧</sup>

در واقع همه بحث این‌ها روی بحث "ناظر القلب اليبس" است. یعنی کاری روی نظر قلبی قطعی باشد.

در واقع همه بحثی که قبلاً مطرح شد این‌ها مقدمه‌اش بود که جریان عمل فهمیده شود.

نزدیک‌ترین واژه به "کلمه" عمل است. به خاطر این که کلمه بالاتر است. بنابراین عمل را به شجره تشبیه کرده‌اند.

---

<sup>٧</sup>. نهج البلاغة (للصحي صالح)، ص: ٢١٦

برای سلامتی همه کسانی که جزء زوار امام حسین (علیه السلام) هستند یا نیستند و بیمار هستند حمد شفایی بخوانید.

ما جلسه پیش درباره بحث عمل یک سری روایات خواندیم تا به این روایت که می‌خواهیم بخوانیم، رسیدیم. با توجه به آن چه که از قرآن خواندیم و این روایات، یک تعریفی از عمل ارائه می‌دهیم و باز به قرآن برمی‌گردیم. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر عملی یک رویش دارد و همانطور که هر گیاهی نیاز به آب دارد و آب‌ها مختلف‌اند پس هر عملی نیاز به آب دارد که آن‌ها مختلف هستند. این آب است که تعیین می‌کند که آن میوه یا عمل، شیرین باشد یا تلخ.

و بعد از آن رسیدیم به «خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه»:

«من خطبة له ع یدکر فیها فضائل أهل البیت وَ نَاطِرُ قَلْبِ اللَّیْبِ بِهِ یُبْصِرُ أَمَدَهُ.»

چشم و قلب کسی که لب دارد و پایان کار خود را می‌بیند، به گونه‌ای «امد» داشتن مهم می‌شود. بنابراین یکی از مولفه‌های عمل، امد است. امد یعنی پایان کار. هر کسی که وارد دنیا می‌شود خودش می‌داند که پایانی دارد.

«وَ یَعْرِفُ عَوْرَهُ»

عمق پیدا می‌کند و در واقع به اثر برمی‌گردد.

«وَ نَجْدَهُ»

نجد به جهت برمی‌گردد.

پس شد: ظرف (شروع تا پایان)، جهت و اثر.

«دَاعِ دَعَا وَ رَاعِ رَعَى»

خداوند برای این عمل یک دعوت کننده گذاشته است و یک مراقب. در ادامه ویژگی های دعوت کننده و مراقب و قرآن را ذکر می کنند.

امیرالمؤمنان (علیه السلام) عمدتاً از تشبیه استفاده می کنند، مثلاً غور و نجد را می توان فراز و فرود گرفت، این ها باید استنتاج شود. غور و نجد بهره گرفتن از آیات قرآن است. «غور» آن جایی است که به عمق می رود و «نجد» جهت یافتن است.

در قسمت های بعدی که راجع به داع و راع است مفصل بیان می شود که قد خاضوا وغیره، و این ها با غور و نجد مرتبط می شود. آن لب موجب می شود که آب آن گیاه تامین شود و لب انسان است که یک عملی را آبیاری می کند. ما از آخر روایت به اول آمده ایم.

بهتر است در نهج البلاغه شاید ترجمه فیض الاسلام که ریشه واژه ها را بررسی کرده است، بررسی کنید. مثلاً «نجد» را خیر و شر گرفته که همان «نجدین: بیان می شود. چون شما در رابطه با عمل و چستی عمل بسیار کم روایت پیدا می کنید.

انتخاب روایت بسیار مهم است، کار کردن روایی به تعداد زیاد روایات بررسی شده، نیست بلکه به روایت هدف بر می گردد و این زمانی به دست می آید که از قبل انسان بداند که به دنبال چیست؟ مثلاً عمل چیست. ممکن هم هست که پیش زمینه ای از تعریف را از قرآن گرفته باشید. مثلاً خدا پسر حضرت نوح (علیه السلام) را عمل غیر صالح نامید. امروز قصدمان این است که با آن آیاتی که خوانده شد و روایاتی که خوانده می شود تعریفی از عمل استخراج و بیان کنید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از راع و داع و بیان اهل بیت (علیهم السلام) سخن می گویند که این ها فعال کننده های لب انسان هستند.

می فرمایند: «فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ»

قبلاً این طور بود که نظرش با قلبش بود، الان عملش با بصر است. یعنی عمل وقتی انجام می شود بصر بوده است که منجر این عمل شده است.

«يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ»

وقتی می خواهد عمل کند، شناخت پیدا می کند که آیا عملش ضد اوست یا به نفع اوست.

«فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ»

ما به این «تدبر» می گوئیم که قبل از آنکه عملی از انجام دهی بینی که آن کار به نفع توست پس انجام دهی و اگر به ضررت متوقف شوی.

«فَإِنَّ الْعَامِلَ بغيرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ»

مثل سائر غیر طریق است.

پس یکی از چیزهایی که راجع به عمل به کار می رود «سیر» است. اگر یادتان باشد جلسه پیش یکی از قیود عمل «یسر و سهولت» بود، که از دعای حضرت زهرا (علیه السلام) به دست آمد.

«فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ أَسَائِرُهُ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ»

بایستی تأمل کند که آیا در راه سیر می کند یا در بیراهه است. برای هر عملی ای شروع و پایان و سیر داریم. این قسمت با قسمت بالایی ارتباط دارد. «سائر» یعنی در مسیر به سهولت حرکت می کند.

«راجع» یعنی راهی را که می رود دور می زند و بازمی گردد. مثلاً راه را اشتباه رفته و دور می زند. مثلاً شما دنبال یک چیزی در کوچه ها می گردید ولی در آخر، همان جای اول قرار می گیرد. ولی سائر کسی است که کاری را که شروع می کند را پایان می دهد.

طبق این روایت اگر کسی بخواهد عمل انجام دهد بایستی حتما بصیرت داشته باشد و برای بصیرت داشتن باید لب داشته باشد و لب منشاء بصیرت است. نظر ناظر به لب است و بصر به عمل می چسبد. در واقع یک نظر و یک بصر داریم. نظر نسبت به قلب است؛ مشاهده ای که مستقیماً به عمل منجر می شود.

«فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ بغيرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَرِيْدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ ١٧٦ إِلَّا بَعْدَ مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ

بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا أَوْ سَائِرًا هُوَ أَمْ رَاجِعٌ وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبِثَ ظَاهِرُهُ خَبِثَ بَاطِنُهُ وَقَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ ص إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غَنَى بِهِ عَنِ الْمَاءِ وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَقِيُّهُ طَابَ عَرْسُهُ وَحَلَّتْ ثَمَرَتُهُ وَ مَا خَبِثَ سَقِيُّهُ خَبِثَ عَرْسُهُ وَ أَمَرَتْ ثَمَرَتُهُ.

وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبِثَ ظَاهِرُهُ خَبِثَ بَاطِنُهُ»

عمل باطنش یا بصیرت است یا فقدان بصیرت.

یکی از تعاریف عمل طبق این سخن این است که عمل ظاهر علم است. یا عمل ظاهر غیر علم است. اسمش را «طاب» و «خبث» گذاشتند. ظاهر و باطن از هم جدا می‌شوند و گاهی هنوز باطن به آلودگی ظاهر نرسیده است.

«وَقَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ ص إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ»

در واقع ۳ مرحله برای عمل ذکر می‌کند:

- ۱) باطن عمل: عبد
- ۲) ظاهر عمل: آن چه که رؤیت می‌شود.
- ۳) بدن عمل: آن چه که باقی می‌ماند.

می‌شود خدا بنده‌ای را دوست داشته باشد در حالی که عملش را دوست ندارد و از آن طرف هم چنین است. بدن غذا خوردن آن ظاهری است که می‌ماند. یعنی ظرف‌های نشسته مثلاً. قالبی که در آن عمل واقع می‌شود.

«نجد» در قرآن به معنای پستی و بلندی نیست بلکه جهت است. علت اینکه به بلندی «نجد» می‌گویند این است که با بلندی جهت معنا می‌شود. «نجد» در سوره بلد با خیر و شر بیان می‌شود. نجد هم خیر است و هم شر در حالی که نمی‌تواند چیزی هم مثبت و هم منفی باشد. لذا جهت معنای مناسبی برای نجد است. زیرا اگر بلندی نبود جهت معنا نمی‌یافت.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایتی می‌آورد و در ادامه حدیثی از رسول خدا می‌آورند. که روایت رسول الله (صلی الله علیه و آله) کاملاً معنای عمل را می‌گوید.

نقش «بصر» و «لب» مثل تصفیه کننده آب است. مثلاً حوادث را می بیند چون لب و بصر دارد این آب را خالص کرده و به عمل می رساند. عمل در اثر کنش ها تولید می شود و واکنش است. پس اگر رفتارهای جهت دار و سیردار نباشد راجعه است. یعنی همین طوری از سر شروع می کند.

«رفتار» یا سائر است یا راجع. «سائر» یعنی عمل یک مبنای حرکت دارد که با آن آبیاری می شود و «راجع» این مبنا را ندارد و هر چیزی که با آن مواجه می شود با آن بدون مبنا برخورد می کند.

یک سری روایات را همین طوری بینیم. من به صورت تصادفی چند روایت را نشان می دهم که بعد خودتان بررسی کنید. مضمون این روایت بسیار زیاد است، ما روایت متواتر کم داریم ولی روایاتی که راجع به عمل است متواتر است که بیان های مختلف یک مضمون را می گوید.

«العمل بلا علم ضلال.

لَنْ يَصْفُوَ لَكَ الْعَمَلُ حَتَّىٰ يَصِحَّ الْعِلْمُ<sup>۸</sup>»

یعنی خالص نمی شود، مگر آن که علم تصحیح شود.

«مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْعَمَلِ كَثُرَ صَوَابُهُ»<sup>۹</sup>»

عمل، کارش صواب است.

هر کسی که قبل عمل فکر کند صوابش زیاد می شود. «صواب» به معنای اصابت است. «خطا» یعنی یک کاری که به نتیجه نرسد و به نتیجه رسیدن کار را صواب می گویند. به همین دلیل اصطلاح شده است.

«عَمَلُ الْجَاهِلِ وَبَالٌ وَعِلْمُهُ ضَلَالٌ»<sup>۱۰</sup>»

<sup>۸</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۴۰۸

<sup>۹</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۴۴۸

<sup>۱۰</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۳۴۳

جاهل یعنی کسی که نظام پردازش ندارد، علم اگر در وجودی ریخته شود که سیستم پردازش نداشته باشد آن عمل وبالش می‌شود. «جاهل» یعنی کسی که لب ندارد. در واقع علمش منجر به اشتباه افتادش می‌شود!

«الْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ الزَّلَّلُ كَثِيرُ الْعَمَلِ»<sup>۱۱</sup>

زلل به معنای لغزش است. مومن با اینکه عملش زیاد است ولی لغزشش کم است.

«صَلَّاحُ الْعَمَلِ بِصَلَّاحِ النَّيَّةِ»<sup>۱۲</sup>

«النَّيَّةُ أَسَاسُ الْعَمَلِ»<sup>۱۳</sup>

«وَقَالَ عَ قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مَرْوَةِ تِهِ وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ»<sup>۱۴</sup>

نیت قسمت باطن عمل است.

«رُبَّ عَمَلٍ أَفْسَدَتْهُ النَّيَّةُ»<sup>۱۵</sup>

چه بسیار عمل‌هایی که به واسطه نیت فاسد شدند.

«لَا عَمَلَ لِمَنْ لَا نِيَّةَ لَهُ»<sup>۱۶</sup>

نمی‌تواند عمل کند مگر با نیت. پس وقتی عمل در ساحت انسان است قطعاً با نیت همراه است.

<sup>۱۱</sup>. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۹۰

<sup>۱۲</sup>. ۵. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۳۰۳

<sup>۱۳</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۹

<sup>۱۴</sup>. نهج البلاغه (للصیحی صالح)، ص: ۴۷۷

<sup>۱۵</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۶۵

<sup>۱۶</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۵۳۹



نیت جهت دهنده عمل است.

«لَا يَكْمُلُ صَالِحُ الْعَمَلِ إِلَّا بِصَالِحِ النِّيَّةِ»<sup>۱۷</sup>

هیچ وقت به صالح عمل نمی‌رسد کسی که صالح نیت نداشت باشد. (پس یک عمل صالح داریم و یک صالح عمل) در این روایت تاکید روی صالح بودن عمل است.

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ مَنْفَعَةَ الْخَيْرِ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْعَمَلِ بِهِ»<sup>۱۸</sup>

هر کسی که منفعت خیر را نشناسد قدرت بر عمل به آن را پیدا نمی‌کند. دایره نیت از عمل بزرگتر است. عمل در دنیا محدود می‌شود ولی نیت در وجود انسان است و محدودیتی ندارد.

این روایت بسیار کلیدی است. (مَنْ لَمْ يَعْرِفْ مَنْفَعَةَ الْخَيْرِ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْعَمَلِ بِهِ).

«لَا يَنْفَعُ الْعَمَلُ لِلْآخِرَةِ مَعَ الرَّغْبَةِ فِي الدُّنْيَا»<sup>۱۹</sup>

اگر کسی بخواهد آخرت گرا باشد بایستی به سمت عمل برود.

«فِي الدُّنْيَا عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ»<sup>۲۰</sup>

خیلی مهم است که عمل برای دنیا است. یعنی در تعریفان از عمل بایستی در ویژگی عمل در دنیا محقق شدنش را لحاظ کنید. عمل فقط در دنیا اتفاق می‌افتد. به خاطر سیری که دارد. یعنی باید به گونه‌ای تعریف کنید که عمل فقط

<sup>۱۷</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۵۴۱

<sup>۱۸</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۴۲۷

<sup>۱۹</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۵۴۲

<sup>۲۰</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۳۵۳

مربوط به دنیا باشد و نه آخرت. ما یک فعل داریم و یک عمل. منظورمان سرای باقی و فانی و تفاوتشان در عمل است. کسی می تواند آخرت گرا باشد که عمل داشته باشد. این قسمت روایات همه راجع به عمل است.

«العمل أكمل خلف.<sup>۲۱</sup>»

عمل کامل ترین جانشین است. این نشان می دهد که عمل هر کسی از او جدا می شود و تبدیل به خلیفه می شود. در عرف هم می گوئیم که عمل شما نشانه شخصیت شماست!

«الْإِيْمَانُ وَالْعَمَلُ أَخْوَانٌ تَوْأَمَانٍ وَرَفِيقَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ.<sup>۲۲</sup>»

«الْإِيْمَانُ وَالْعَمَلُ أَخْوَانٌ تَوْأَمَانٍ وَرَفِيقَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَحَدَهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ<sup>۲۳</sup>»

ایمان و عمل دو برادرند. که با هم شکل می گیرند و با هم اند. با هم بده بستان دارند (رفیقان). از هم جدا هم نمی شوند. خدا تک آن ها را قبول نمی کند. ایمان می آید می گوید: عملت کو؟! عمل می آید می گوید: ایمانت کو؟! کلا ایمان شامل همه آن چیزی است که قبل عمل است. یکی از اتفاقات مهمی که در روایات آمده است این روایت است:

«إجعل رفيقك عملك و عدوك أملك.<sup>۲۴</sup>»

خیلی این دو در روایات آمده که ضد هم اند. «امل» نفس گیر و مانع عمل است و هر کسی به اندازه طولانی بودن آرزویش عمل ندارد و هر کسی به اندازه کمی عملش، «امل» دارد و این دو نشانه هم اند. خیلی روایت از این دست داریم.

<sup>۲۱</sup>. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۵

<sup>۲۲</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۲

<sup>۲۳</sup>. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۱۵۱

<sup>۲۴</sup>. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۱۳۴

مثلا من می گویم که می خواهم رئیس جمهور شوم، من رفتم رشته فلان که رئیس جمهور شوم، این گونه نیست که کسی فلان رشته برود و رئیس جمهور شود. این خودش یک جریان است. به نوعی، خیال پردازی دارد.

گاهی فعالیت های کسی در راستای یک تحقق است ولی گاهی فعالیت های کسی با تحقق فاصله دارد. کسی که در حال تلاش برای خرید خانه است و امید هم دارد، معنای «تمنی» است.

امل در فارسی به معنای بلندپروازی است.

«تَأْخِيرُ الْعَمَلِ عُنْوَانُ الْكَسَلِ»<sup>۲۵</sup>

تاخیر عمل نشانه‌ی کسالت است.

«عَلَيْكَ يَا ذِمَّانِ الْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ»<sup>۲۶</sup>

استقرار یک عمل تا رسیدن به یک نتیجه. یک روز کسالت دارد و یک روز حالش خوب است و کارهایش نیمه کاره است. این روایت برای تعریف بسیار کاربردی است.

«فِي كُلِّ وَقْتٍ عَمَلٌ»<sup>۲۷</sup>

هر بازه زمانی عملی دارد. روایت کوتاهی است. در هر عملی باید به اجلس دقت کرد.

کسانی که رشته روان شناسی هستند می گویند که روان شناسان به این ها رسیده اند. ما روایت خوانده ایم به این مباحث رسیده ایم. جالب است می گویند که چرا شما شبیه روان شناس ها حرف می زنید؟! اینهایی که گفته شد همه سند روایی دارد. ما به این اجل «میقات» می گویم.

«اِذَا الرِّسْلُ أَقْتَتِ. لَأَيَّ يَوْمٍ أَجَلَتْ» روزی که زمان حضور انبیا (علیهم السلام) برای شهادت است. یعنی زمان آن گاه برسد. این وقت، وقتی در دنیا می آید، حتما بازه زمانی دارد و در غیر دنیا بازه زمانی ندارد.

<sup>۲۵</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۰۱

<sup>۲۶</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۳۳۵

<sup>۲۷</sup>. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۳۵۴

یکی از مولفه‌های اصلی عمل، اجل است. «عمل فی کل وقت» یعنی در هر وقتی عملی است و یعنی اگر وقت است، عمل هم هست. وقت بدون عمل نداریم. هر کسی در زمانی هست، در عملی هست.

«عمل» نکره است، مبتدا نباید نکره باشد. مثلا در روایات به سکوت هم عمل می‌گویند. بنابراین دنیا دار عمل است و نه حساب. عمل به کل بروزات انسان مربوط می‌شود. انسان در هر لحظه‌ای یا در حال پیش رفتن است یا در حال جلو رفتن.

### گزاره‌هایی درباره عمل:

- ۱) عمل تنها در دنیا اتفاق می‌افتد. در نتیجه از ویژگی‌های عالم متغیر است و نه ثابت.
  - ۲) یک عملی که ما راجع به آن صحبت می‌کنیم در حوزه انسان است هر چند به تمام مخلوقات در دنیا می‌توان عمل را نسبت داد ولی آن چه در قرآن از آن صحبت می‌شود عمل انسان است. پس حواسمان باشد. اگر عمل شیطان گفته می‌شود به اعتبار عمل انسان و جن است. یعنی مکلف هستند و عمل در حوزه تکلیف است و به جزا ختم می‌شود. عمل جزا داده می‌شود. این عمل وابسته به زمان و تغیر است.
  - آن چه در قرآن از آن صحبت می‌شود، عمل موجود دارای اختیار است. عمل رابطه مستقیمی با اختیار دارد. «اختیار» در اینجا به معنای استطاعت است.
  - ۳) عمل از انسان جدا می‌شود.
  - ۴) عمل با عالم اسباب سروکار دارد.
  - ۵) عمل به عنوان مصنوع انسان است.
  - ۶) عمل مخلوقی است که خود قابلیت ترکیب و تولید دارد. یعنی خودش می‌تواند اضافه و کم شود.
  - ۷) از ویژگی‌های عمل ثبت و حفظ و کتابت (همه در یک معناست) است.
  - ۸) واحد عمل در قرآن مهم است زیرا که با مثقال آمده است.
  - ۹) عمل مثل قلم است. عمل خود قلم است.
- یک چرخه داریم، از علم به عمل به قلم. یعنی ۳ تاست و از نظر اشتقاق در مرحله سوم فقط «قاف» اضافه می‌شود.

۱۰) برخی اعمال زودتر است انسان و برخی عقب‌تر از او هستند. مثلاً قبل از اینکه به سفر اربعین بروید مکانتان را از پیش رزو می‌کنید. عقب‌تر بودن و جلو بودن نشان می‌دهد که نفس و عمل از هم جدا هستند. و این ۳ حالت دارد، یا عمل جلوتر است یا عمل همراه است و یا عمل عقب‌تر است. مثلاً بچه‌هایی که متولد می‌شوند پدر و مادرشان از قبل تولد برایشان مهیا کرده‌اند. یعنی یک سری اعمالی قبل از نفس بوده‌اند. اگر بتوانیم نسبتمان با اعمال را مشخص کنیم در نظام برنامه‌ریزی برای ۳ مدل عمل برنامه‌ریزی می‌کنیم، یعنی یک سری اعمالمان را جلوتر می‌فرستیم و یک سری را می‌گذاریم که بعداً بیایند!

ممکن است که کسی مرده باشد ولی دارای عمل بشود، این یعنی اعمالی که ما تاخر است. در واقع نیابت در عمل ممکن است. در واقع وقتی شما نفس را از عمل جدا می‌کنید خیلی کارها می‌توانید انجام دهید. یعنی تمام شگرد تعریف عمل باید طوری باشد که عمل از نفس جدا شود.

مدرسه عمل است، مدرسه را یکی ساخته است. هر مصنوعی در دنیا عمل است. شما وقتی یک کوزه سفالی می‌خرید این کوزه عمل است.

۱۱) هر عملی دارای سیر و رویشی است.

۱۲) هر عملی متناسب با مقصدی که دارد سرعت و شتابی پیدا می‌کند. یعنی سرعت و سبقت و شتاب در عمل معنا می‌یابد.

۱۳) هر عملی دارای جهت و اثری است، بنابراین برای هر عملی امامی لازم است.

باید عمل را به گونه‌ای تعریف کنید که به مصنوع هم‌هنگ باشد!

اگر کسی اختراع کند ولی ایمان نداشته باشد، این اختراع از او جدا می‌شود و به حساب کسی که ایمان دارد نوشته می‌شود. این از ایمان و عمل توأمان با هم بوجود می‌آید. این حرف‌ها باید مدلی گفته شود که با دادگاه عدل الهی قابل تبیین باشد.

\*\*\*

## ساعت دوم

گزاره‌هایی که در مورد «عمل» به ذهنتان می‌رسد را بگوئید تا مرور کنیم و به تعریف عمل برسیم. دوستانی که می‌خواهند از قرآن تعریف در بیاورند باید این مراحل را بگذرانند.

### - استخراج آیات یا سوره

ما این کار را بطور خلاصه انجام دادیم. سوره‌های کهف، محمد، فاطر، زلزال، عادیات در مورد عمل هستند. آیات شاخص عمل هم باید استخراج شوند. گزاره‌هایی که از آیات و روایات درآورده‌اید ۳ حالت دارند. مقدمه، لازمه یا نتایج موضوع هستند. مقدمه گزاره‌هایی هستند که ما را به موضوع می‌رسانند. لازمه همراه موضوع هستند. نتایج و آثار هم فرآیند تحقق موضوعند.

جنس، کلی‌تر است. فصل، اختصاصی‌تر است. با بررسی گزاره‌ها ابتدا جنس و بعد فصل را استخراج می‌کنیم. در تعریف باید مقوم، عوامل علی و نشانه‌ها وجود داشته باشند.

ما کما بیش ۱۰ گزاره داریم. گزاره‌هایی که نوشتید را بررسی کنید. دسته‌بندی کنید و تعریف درآورید.

- وعده حسنی الهی مربوط به احسن عمل و وعمل صالح است.
- کیفیت عمل است که مشمول وعده‌های زیبای خدا می‌شود.
- عمل قابل رویت است.
- هر عملی دارای وزنی است.
- هر عملی بر مبنای ایمان، نیت و باوری است.
- نیت شکل دهنده عمل است. نیت عمل را صورت می‌دهد.
- اراده متعین در تشکیل عمل را نیت گویند. نیت همان اراده است وقتی دقیقاً به عمل بچسبند.
- نیت یعنی فاعلیت عامل وقتی که صورت و سیرت عمل را شکل می‌دهد.

**فالق الحب و النوى:** حب یعنی دانه و نوى یعنی هسته.

لوبیا را در آب بگذارید جوانه می‌زند. لوبیا حب است. گردو یا بادام اینطور نیست. باید شرایطش خاص باشد تا ریشه بزند. با خاک داد و ستد می‌کند. نوى اگر بگیرد محکم می‌گیرد. ماهیت نیت از نوى گرفته شده است. برای اینکه

انسان نیتی بکند قبلش باید خیلی فکر کند تا این نیت جان داشته باشد و به عمل منتهی شود. اگر کسی عملش کم یا ناخالص است در نیت مشکل دارد. علم نیت ساز ندارد.

**تفاوت فعل و عمل:** فعل عبارت است از توان و قدرت در تحقق (همان حول و قوه در زبان عربی است؛ حول: توان تغییر داشته باشد)

**قصد:** نظر فاعل به مقصد و نتیجه عمل است.

**اراده:** فاعلیت به حد تحقق رسیده است.

**شاء:** اقتضائات تحقق برای فاعلیت. «شاء» قبل اراده است. «قصد» نقشه آن است. «نیت» هم اراده چسبیده به عمل است. «نیت» نمایش همه این مراحل است.

وقتی انسان مواجهه‌ای پیدا می‌کند یک قصدی در او شکل می‌گیرد. بر اساس این قصد و نیاز اراده فعال می‌شود. «علم» هم ایجاد اراده می‌کند و هم ایجاد شاء. علم منشا هر عملی است و سازنده هر نیتی. هر کس که عمل ناخالص دارد یا عمل ندارد در نیت مشکل دارد. «ایمان» همان علم است وقتی پذیرفته شود و تفصیلی گردد. ایمان همیشه تفصیلی و کاربردی است و هیچ‌گاه از عمل جدا نیست.

«انگیزه» همان رغبت و میلی است که فرد را به بعثت و علم به آن می‌رساند. یک سر ایمان به تقوا متصل می‌شود و یک سر دیگر آن به عمل می‌رسد. بخشی که به حق متصل می‌شود «تقوا» است و بخشی که به مردم متصل می‌شود «عمل» است. تقوا زاییده ایمان است همانطور که عمل زاییده ایمان است. اگر علم اجمالی و کلی باشد تقوا کمتر است. تقوا به اندازه ایمان انسان است. هادیان الهی دو شأن دارند. شأن «راع و داع» یعنی رعایت تقوا و دعوت به عمل.

**عزم:** همان قصد است ولی وقتی که بصورت نظام‌مند در نقشه‌ای جامع قرار گیرد. پس عزم حیثیت امت پیدا می‌کند و ساختاری است. عزم تمام مقاصد را به سمت خود جلب می‌کند. انبیای اولوالعزم (علیهم‌السلام) جمع‌کننده بین قصدها هستند.

«ولم نجد له عزما» که برای حضرت آدم (علیه‌السلام) بکار رفته است بخاطر این است که بهشت مثالی حضرت آدم (علیه‌السلام) فاقد نقشه راه بوده است. چون عزم در دنیا تحقق پیدا می‌کند. دنیا عزم ایجاد می‌کند. مقاصد متنوع و تراحم دارد. پس عزم در اینجا بوجود می‌آید.

محدوده هر عمل را «شاکله» تعیین می‌کند و عمل محدود به شاکله فرد است. هر انسانی به نسبت شاکله خود می‌تواند عمل داشته باشد و اگر بخواهد عملش را ارتقا دهد لازم است شاکله‌اش را ارتقا دهد. قطع شدن ارتباط انسان با عمل صالح او را «حبط عمل» می‌گویند.

«ذکر» روح جاری در هر عمل است وقتی صالح باشد. وقتی روح ذکر در عملی جاری شود آن را صالح می‌کند. ذکر صالح‌کننده هر عملی است. عمل صالح حتماً ذاکر است. انسان می‌تواند عمل داشته باشد؛ عمل ذاکرانه یا غیر ذاکرانه.

**آیا می‌شود عملی خودش ذاکر باشد؟** «ذکر» به معنی اتصال به حی قیوم است (سوره مبارکه ص) و عامل حیات است. قرآن و رسول ذکر هستند. ذکر مقوم ایمان است. لازمه قطعی هر ایمانی ذکر است. ایمان مجسم را عمل می‌گویند.

عمل صالح، عملی است که ذکر خدا را نشان دهد و خود انسان را در درجه اول و دیگران را در درجه دوم یاد خدا بیاندازد.

بحث زینت عمل در دو جا می‌آید، زینت عمل به معنای آراستن عمل که قبل یا بعد از عمل مورد تحقق می‌باشد. قبل از عمل به همه آنچه که باعث وقوع عمل می‌شود تا آن را بصورت کاذب به حق بیاراید. (سوره فاطر) بعد از عمل به هر آنچه که فرد را به توجیه و موجه جلوه دادن تبعات عمل می‌کشاند گفته می‌شود.

۵ دقیقه سکوت کنید و تعریف عمل را بنویسید.

**تعریف اول:** تحقق فعل در انسان به شکلی که قابلیت ترکیب و تولید داشته باشد متناسب با شاکله او بروز یابد و در اثرش با انسان برای او جهت و درجات تعیین کند.

عمل، امری بدیهی در زندگی انسان است و اینکه شما توانستید این قدر به آن توسعه بدهید به تعریف «عمل» جالب است!

**تعریف دوم:** عمل موجودی حی است. برآمده از شاء، علم، اراده و نیت انسان.

**تعریف سوم:** تجسم و بروز شاکله انسان در افعال او.

**تعریف چهارم:** جلوه لایه پنهانی انسان.



تعریف پنجم: به فعلیت رسیدن اراده و عزم.

تعریف ششم: نمایش دادن فعلی است که این فعل در اثر انگیزه و اراده و نیت انسان محقق شده است.

تعریف هفتم: صنعی که قابل رویت و رویش است و بر پایه شاکله می‌باشد و مشمول پاداش و جزای الهی است و حیات طیبه یا خبیثه را برای انسان رقم می‌زند.

تعریف هشتم: بروز انسان مختار مکلف در دنیا که با توجه به قوای فعل در او به شکل معین در زمان مشخص صورت می‌گیرد.

تعریف نهم: نشانه حیات انسان است در حیات دنیا و نشانه باقی شدن خلودش در آخرت.

تعریف دهم: حیات انسان است که در سیر دنیا ساخته شده و از فعل او ثبت شده و وعده الهی در موردش محقق خواهد شد.

تعریف یازدهم: صنع، ساخته یا بروزی است که در بستر دنیا از انسان نمود پیدا کرده، دارای سیر، جهت و اثر بوده. از فعل وی تبعیت کرده و ثمراتش به شکل عمل به وی بازگشته و وعده‌ها را برای او رقم می‌زند.

تعریف‌هایی که عمل را در بستر دنیا می‌داند بهتر است، مثل ایمان که امنیتی است که در بستر دنیا شکل می‌گیرد، در روایات هم ایمان و عمل کنار هم آمده‌اند.

خاصیت عمل این است که مراقبت می‌خواهد چون جدا می‌شود و اثرگذار است. گاهی یک ناسزا گفتن به قتل چند نفر منتهی شده است. عمل از انسان جدا می‌شود.

بحث عمل خیلی مهم است. هفته آینده هم تعاریف را همراه بیاورید. هر چه شناخت ما به نسبت به عمل بیشتر شود، زندگی ما بهتر می‌شود.

ان شاء الله که ما هم کنار زائرین اباعبدالله باشیم، صلواتی بفرستید.

ان شاء الله که هرکسی می رود زیارت، از زیارت برنگردد (نه اینکه از سفر برنگردد، بلکه از زیارت برنگردد) صلواتی عنایت بفرمایید.

بحثی که جلسه پیش داشتیم، بحث عمل بود که بخشی از آن ماند، این بحث عمده و مهمی است که محققا آخرت ما به این بحث برمی گردد.

چند تا خطبه از نهج البلاغه انتخاب کردم، نهج البلاغه راجع به عمل و دنیا مطالب زیادی دارد و اگر کسی با نگاه تامل آن را نگاه کند می بیند که اغلب خطبه های امیرالمومنین (علیه السلام)؛ قبل جنگ، حین جنگ یا بعد از جنگ است و تولد خطبه ها در آن پنج سال خلافتشان بود و در این پنج سال، سه جنگ مهم و طولانی داشت که خیلی خاص بودند. مثلا جنگ جمل فتنه های شدیدی داشته است و از طرفی عایشه که همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و در قرآن به عنوان مادر (همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) مادران ما هستند و نه به طور خاص عایشه) ما هستند، و این فتنه بزرگی بود و حضرت (علیه السلام) آن را نقد می کنند. اگر کسی نهج البلاغه را با دید عمل بخواند بسیار مطالب مهمی برایش حاصل می شود.

## خطبه ۲:

مواردی را که در خطبه می فرمایند را به عناوین مختلفش توجه کنید. یکی از این جهت که سخن امیرالمومنین (علیه السلام) است جالب و جذاب است، یکی هم اینکه به بحث عمل را دقت شود و هم تعریفی که تا کنون از عمل داشته ایم را اصلاح کنیم.

ما یک بحثی جلسه پیش داشتیم که در مورد عمل بود، عمل بنا به روایت شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یک گیاه تشبیه شده بود و این جا در خطبه ۲ نهج البلاغه چنین می آید:

«رَزَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ»

فجور را کشت کردند، با غرور آبیاری کردند، و خجالت و بدبختی را برداشت کردند. قسمت‌های فوقانی خطبه هم مطالبی دارد که به همان خطبه قبلی شباهت دارد.

### خطبه ۲۳:

اغلب افراد برای ذکر مصیبت مقتل می‌خوانند، به نظر می‌رسد که برای ذکر مصیبت باید نهج‌البلاغه خواند زیرا هر کدام از خطبه‌ها و سخنان مصیبتی است که حضرت (علیه‌السلام) بیان می‌کنند.

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - [كَقَطْرِ] كَقَطْرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً إِيَّاهُ فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ ذَنَاءَةً تَظْهَرُ - فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَيُغْرَى بِهَا لِئَامُ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ وَ يُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ [بِهَا] الْمَغْرَمُ وَ كَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ وَ إِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ وَ مَالٍ وَ مَعَهُ دِينُهُ وَ حَسْبُهُ وَ إِنَّ الْأَمْوَالَ وَ الْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا وَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثُ الْآخِرَةِ وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَقْوَامٍ فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَرَكُمْ»

امر مثل قطرات باران نازل می‌شود. هر کسی حیاتی دارد به آن وصل است. یا کم است و یا زیاد. پس اگر کسی از شما برای برادر خودش برتری در اهل و مال احساس کند، غفیره یعنی رحمت قابل مشاهده، یعنی یا خانواده‌دار است، یا مال‌دار است یا از نظر شخصی و در نفسش ویژگی‌های برتر و قابل مشاهده دارد، پس یک وقت به هم نریزد و دچار چالش نشود.

پس انسان تا زمانی که به عمل پستی دست نزده است مانند مسابقه دهنده‌ای می‌ماند که در اول مسابقه است و تلاش می‌کند که برتر شود.

**نکته:** حواسمان باشد که هر کس سهمی از عالم دارد. پس نباید کسی با دیدن داشته‌های دیگری بهم ریخته شود! و تا زمانی که هنوز عمل نکرده‌اید درست مانند مسابقه دهنده‌ای است که کاری نکرده اما دوست دارد برنده شود! باید دقت کنید که همه در یک مسابقه هستید و کسی گول نخورد..

این روایت را به حالت‌های مختلفی می‌توان خواند. تا زمانی که «حاسد اذا حسد» نشده است وقت دارد، باید مواظب باشد که بازی را نبازد.

هم چنین مسلمانی که از خیانت پاک است انتظار دارد که یکی از دو خوبی به او برسد، «احدی الحسنین» در آیات جهاد است که دلالت حضرت (علیه السلام) به آن است. یا دعوت حق را لبیک گوید و یا خداوند به او روزی وسیع و همسر و فرزند دهد.

انسان وقتی وارد دنیا می شود، به دنیا آمده تا به تکامل برسد. دیگران را می بیند و خودش را می بیند. هر چه خودش را با بقیه مقایسه می کند و می خواهد در همه چیز شاگرد اول باشد، حضرت (علیه السلام) می فرماید اگر تو مسلمان باشی و در راه خدا باشی، یکی از دو حسن را داری یا خداوند به تو رزق و مال و علم می دهد یا تو را به پیش خودش می برد.

برای همین می گوید که عجله نکنید، خیانت نکنید. می گوید که خیلی ها دارند از ما جلو می افتند پس ما چه کار کنیم. می گوید که اگر این منطق در زندگی کسی جاری نباشد جهاد معنا ندارد، مثلاً رهبر می گوید که بروید جنگ و شخص می گوید که من ۱۸ سال دارم و اعمال صالح دانشگاه و زن و بچه را انجام نداده ام، می گوید که احدی الحسنین، یعنی حرف امام را گوش می دهیم که یا پیش خدا می رویم یا زنده می مانیم و به درس و کارهایت می رسی. نمی توانید این را بگویید که یکی خوب است نه احدی الحسنین.

اگر هم دعوت الهی را لبیک گفت که خوب است، این خیلی خوب است و راجع به المسلم البری من خیانه است. اگر هم بازگشت و صاحب مال و بنین شد که باز هم خوب است.

«وَإِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثُ الْآخِرَةِ وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَقْوَامٍ فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَّرَكُمُ»

اگر مال و بنین دیدی اینها حرت دنیا است و عمل صالح حرت آخرت است و خدا گاهی دو تا را در قومی جمع می کند. پس ممکن است که حرت دنیا و آخرت برای کسی باشد، کسی ازدواج کند و صاحب فرزند شود و کسی اصلاً ازدواج نکند.

«مِنْ نَفْسِهِ وَاحْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْدِيرٍ ۚ ۲۸۳ وَاعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلْهُ اللَّهُ ۚ ۲۸۴ إِلَىٰ مَنْ أَلَمَّنَ لَهُ نَسَأُ اللَّهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَمُعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ وَمُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ»

هر کسی برای غیر خدا عملی انجام دهد، خدا او را برای همان کسی که کار را انجام داده واگذار می‌کند.

منازل الشهدا: منزلگاه‌های شهداست و عیش سعدا داشتن و رفیق و دوستی با انبیا(علیهم‌السلام) پس وقتی ما را از دنیا بردند ما را با این ۳ تا همراه کنند. پس مال و بنین حرث دنیا و عمل صالح حرث آخرت است.

خیانت این است که اگر شما حضور در صحنه نداشته باشید و به جامعه ضرری وارد شود. این خیانت است که شما به امانت جامعه وارد کرده‌اید. مثلا یک نفر باید خوب درس بخواند که پزشک شود یا نه، گیاه‌شناسی می‌خواند و خوب نخواند. خیانت در رابطه با عهد و در رابطه با دیگران مطرح است و زمانی که حفظ عهد و امانت ندارد خیانت کرده است.

عمل صالح چیست؟ شما سعی می‌کنید عملی انجام دهید که خداوند آن را می‌پذیرد و عملی انجام دهید که خداوند آن را قبول می‌کند، این عمل صالح است.

#### عمل صالح به دو صورت است:

(۱) اینکه خود عمل از طرف فرد باید خالصانه و برای خدا باشد.

(۲) و اینکه خدا قبول کند.

بنابراین دو سر دارد، صلاحیت داشته باشد که بنده بفرستد و به حد نصاب صلاحیت از جانب خدا برسد که حتما باید شاخص داشته باشد. خداوند چه عملی را صالح می‌داند؟! عملی را که قبله داشته باشد.

خدا برای اینکه بگوید من چه عملی را می‌پذیرم هم نمونه کتبی (قرآن) و هم حاضر و شاهد (امام) را فرستاده است. شهدا به معنای کسانی است که اعمالشان مقیاس خوبی و مقیاس خیانت نکردن است. شهدا کسانی هستند که براساس آنها می‌توان دیکته نوشت و نمره ۲۰ گرفت. احسان را باید از شهید یاد گرفت. شهدا امام، ولی و.... هستند.

#### خطبه ۲۸:

(۲۸) و من خطبة له ع و هو فصل من الخطبة التي أولها «الحمد لله غير مقنوط من رحمته» و فيه أحد عشر تنبيها)

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا [قَدْ] أَدْبَرَتْ وَ آذَنْتِ بِوَدَاعٍ»

خیلی خطبه عجیبی است. معنی آن این است که؛ دنیا پشت می کند و خداحافظی می کند. یعنی نگاه شما به دنیا نگاه یک موجودی باشد که پشت کرده و خداحافظی می کند.

«وَإِنَّ الْآخِرَةَ لَآتَىٰ قَدْ أَقْبَلَتْ وَأَشْرَفَتْ بِاطِّلَاعٍ»

نگاهتان به آخرت هم این گونه باشد. امیرالمومنین (علیه السلام) آخرت را تعریف می کند، آخرت عبارت است از آن چه که مقابل دنیاست. دنیا پشت می کند و خداحافظی می کند یعنی دست به هر چه که زدید، سلامش یعنی خداحافظ! به هر نعمتی که می رسی به جای سلام بگو خداحافظ، مثل سُك سُك بچه ها که وقتی می رسند یعنی تمام شد.

بحث دنیا و آخرت مهم می شود. بالاخص در سوره مبارکه عصر که واژه خسر، ایمان و عمل و توأسی آمده است. ایمان در یک منطقه ای مطرح می شود که همه چیز به هم ریخته است و نیاز به امنیت داریم. همانطور که ایمان وابسته به دنیاست و با آن معنا می یابد عمل هم چنین است.

امام حسین (علیه السلام) خطبه ای دارند، مثل اینکه دنیا نبوده و آخرت زایل نشده است. اهل بیت (علیهم السلام) نگاهشان به دنیا اینقدر موقت است.

«أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَعَدَا السَّبَاقِ»

مترجم - آقای دشتی (رحمه الله علیه) - این قسمت را توضیح داده اند: امروز روز تمرین است و فردا روز مسابقه.

سباق یعنی اینکه برنده ها را اعلام می کنند. مثلاً مسابقه داده اید و آن جا روزی، روز اعلام برنده هاست.

«وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ»

هر کسی که جایزه اش بهشت نباشد، در نهایت در بخش کودکان گم شده جای می گیرد. بعد اگر رجال اعرافی بیاید یا نیاید بالاخره تعدادی در نار قرار می گیرند.

ماشاء الله خطبه ها آنقدر سنگین اند که ترجمه به این راحتی به دست نمی آیند.

«أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ حَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ»

مرگ را منیت تعریف می کند.

«أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ»

آیا عاملی (کسی) هست که قبل از فرارسیدن روز دشوار قیامت برسد کارهایی انجام دهد؟

در یک روزگاہ آرزوها هستید که در قسمت قبل گفتیم آمد است.

«أَلَا وَ إِنَّا فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ»

هر کسی عمل کند در ایام املش (دنیا دار امل) است.

امل یعنی آرزو، یعنی اگر فرض کنیم چیزی هم گیرتان بیاید ولی در اصل چیزی به شما نمی رسد.

«أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ»: یعنی عمل برای نفس است و بدانید که ایام امل را اجلی است.

«فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرُّهُ أَجَلُهُ»

مرگ برای کسی که عمل کند ضرری ندارد ولی اگر کسی عمل نکند (این جا حضرت عمل را مثبت گرفته اند شما می توانید براساس این خطبه عمل را مثبت معنا کنید).

«وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ»

و یا اینکه کوتاهی کند. عملش به او زیان می رساند، یعنی آن قصر و فقدان عمل به او زیان می رساند.

مثل اینکه او باید ۲۰ عمل کرده باشد ولی ۵ عمل انجام داده است، ۱۵ عملی که انجام نداده است خسران است. انسان را موجودی که از اول دنیا تا اجل می تواند عمل کند در نظر می گیرد. پس انسان در ایام امل باید عمل کند. پس اجل و مرگ برایش ضرر ندارد.

در واقع عمل را بد و خوب نمی گیرد و عمل را با معنانشناسی اصلی اش بیان می کند.

«أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّعْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ»

انسان در عمل کردن در رهبت (ترس از دست دادن) بیشتر فعال است. انسان نوعاً اگر ۵ عمل دارد در رهبت بوده است. ولی همه عمر که نمی‌توان ترسید. مثل درس خواندن‌های ماست. تا زمانی که در مدرسه است و امتحان دارد از ترس کم شدن معدل کتاب می‌خواند. مثلاً شما چند ساعت مطالعه می‌کنید؟ مدرسه ما خیلی بد است، خیلی به ما گیر می‌دهند و باید مطالعه کنیم. می‌روند پول می‌دهند و بچه را به مدرسه‌ای می‌فرستند که او را مجبور به خواندن کنند. ولی همین که وارد دانشگاه می‌شود که می‌تواند غیبت کند دیگر خود را آسوده می‌بیند، دیگر زوری بالای سرش نیست، دیگر مطالعه نمی‌کند، همین هم که از دانشگاه بیرون می‌رود همین مطالعه را هم دیگر ندارد.

غربی‌ها نظام آموزشی را روی رغبت برده‌اند. ما آمدیم هر چه که رهبت و ترس و .... از ژاپن و فنلاند و فرانسه بود آوردیم و در نظام آموزشی مان جای دادیم، و تا ۱۸ سالگی افراد با آن خو گرفتند. اغلب خسارتی که انسان‌ها می‌بینند بین رهبت و رغبت‌ها و عملشان است.

خودبرنامه‌ریز شدن بسیار مهم است. شما حتماً باید نظام داشته باشید و خودتان برای خودتان تعیین‌کننده باشید، قرار نیست با محیط پیش بروید. چه بدانیم که چه کسی باید اربعین برود و چه کسی نباید برود، ساختار نمی‌تواند تشخیص دهد. ۵٪ محیط می‌تواند تعیین‌کننده باشد. با تدبیر ۱ و ۲ و ۳ که کسی تدبیران نمی‌شود. کسی به کسی نمی‌تواند تدبیر یاد دهد، تا کسی خودجوش نشود که چیزی یاد داده نمی‌شود. رهبت می‌آید و رغبت را می‌گیرد.

«أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ»

وقتی می‌فهمیم دشمن در حال آمدن است دست به سلاح می‌شویم، ولی وقت‌های دیگر این‌گونه نیست. سوریه چه خبر است؟ داعشی‌ها آمده‌اند. (این عملی با رهبت است البته ما با رغبت رفته‌ایم) ولی محرومیت‌هایی که باید با کارهای جهادی حل شود نیاز به برنامه‌ریزی با رغبت دارد. برخی منطقه‌ها مثل اینکه در نقشه جغرافیای ایران نیست! آیا حتماً باید اسلحه بکشند و عملیات کنند تا ما نگاه کنیم؟ آیا باید زور بالای سرمان باشد تا توجه کنیم؟ ما به اندازه ترس‌مان سازندگی داشته‌ایم اما در حقیقت به اندازه نداشتن رغبت‌مان در خسارت‌مان. انفعالی برخورد کردن مانع صلاح انسان است.

«أَلَا وَإِنِّي لَمُ أَرَا كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا»

می‌گویند من به اندازه بهشت ندیده‌ام که طالب آن خواب باشد.

«وَلَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا»



یعنی می‌گوید که نمی‌خواهم بروم جهنم، ولی خواب است. مثل اینکه کسی را می‌خواهند ببرند جهنم و یک جای هولناک، ولی می‌گوید نبرید. (در حالی که خواب است)

«أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ»

ما نمی‌دانیم که حضرت (علیه‌السلام) نگاهشان به چه بوده و چه غصه‌ای داشته‌اند که چنین سخنانی گفته‌اند.

آگاه باشید! با قطعیت می‌گویم، هر کسی که حق نفع برایش نداشت، حتماً باطل به او ضرر می‌رساند.

«وَمَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَىٰ يَجْرُبُهُ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَىٰ»

هدی طیف پیدا می‌کند، اگر کسی نتواند برای خودش ابزار هدایت را فراهم کند، باید به دنبال «هدایت» باشد. البته توجیه زیاد است، مثلاً ازدواج کرده و همسرش بد شده. قرار که نیست همسرش را عوض کند بلکه باید گفت برو دنبال «هدی» مسجد خوب، برنامه‌های خوب، دوست خوب و غیره. نباید از هدیه‌ها غافل ماند. کسی را توصیف می‌کنیم که در زندان است و این ابتلاست و در زندان هم خدا هدایت دارد.

اگر کسی گفت که من «هدی» را تشخیص نمی‌دهم؛ عقل ندارد و مجنون است که برود خوش باشد و گرنه اگر عقل دارد پس باید قبول کند که حق و هدی را می‌شناسد.

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالطَّعْنِ وَ دُلِّتُمْ عَلَى الزَّادِ»

بدانید که باید مثل عشایر زندگی کرد. حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) پیامبر عشایرنشین است. مهاجر الی ربّ بوده است. کسی فکر نکند که تا آخر عمرش تهران یا فلان شهر است. مثلاً ۲ ساعت دیگر بنا داریم فلان‌جا زندگی کنیم، این که من به بالثتم عادت کرده‌ام که معنا ندارد!

«وَ إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ»

امروز خود را میهمان امیرالمومنین (علیه‌السلام) بدانیم، و بشنویم که حضرت (علیه‌السلام) به ما می‌گویند که فلان بن فلان من از تو می‌ترسم بر دو چیز:

«عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ»

یکی تبعیت از هوا و دیگری آرزوی طولانی داشتن است.

بینید آن دنیا از شما چه می خواهند، همان را فراهم کنید.

«فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا [تُحْرِرُونَ] تَحْرُرُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا»

به توشه گرفتن خود را توصیه شده است.

#### خطبه ۳۲:

این خطبه را خودتان بخوانید که خطبه سهمگینی است، و خیلی جالب مردم را از منظر عمل‌هایشان به ۴ دسته طبقه‌بندی می‌کنند. این را حتما مطالعه کنید.

این خطبه بسیار تحلیلی است.

#### خطبه ۴۲:

اینکه این خطبه ادامه قبل است یا خطبه‌ای جدید است.

(۴۲ من کلام له ع و فیه یحذر من اتباع الهوی و طول الأمل فی الدنیا)

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ [اِثْتَانِ] اِثْنَانِ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ ! ۴۸۴ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ»  
حق در سوره عصر را بررسی کردیم، حق آن رحمتی بود که از آسمان نازل می‌شد و هر کسی از آن بهره‌ای می‌برد. که این جا می‌گوید که حظّ انسان با اتباع از هوی از حق کم می‌شود. صدّ شبیه همان سدّ فارسی خودمان است. یعنی مانع حق می‌شود.

زیارت امیرالمومنین (علیه السلام) رفتن یعنی فهمیدن و زیارت این سخنان. اگر جلوی هوای خودت را بتوانی بگیری، به همان اندازه که توانستی از حق بهره برده‌ای.

«وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»

«امل» یعنی شغلی که فقط در دنیا جوابگوست. ما می‌گوییم طولانی بودن آرزو امل است ولی امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌فرمایند که امل یعنی طلب کردن شیء دنیایی برای دنیا. یعنی ممکن است مال و اهل پیدا کند ولی حضرت (علیه‌السلام) این‌ها را «امل» می‌داند. طول‌الامل موجب فراموشی آخرت می‌شود.

«أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَكَلَتْ حَذَاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُهَا»

مثل این است که شما ظرفی دارید، غذا خورده‌اید و ته ظرف چربی‌هایش مانده است یعنی تا به شما می‌رسد می‌گویند که غذا تمام شد. یعنی ته مانده غذاها هست. دنیا چنین است.

«أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا بُنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَكَلٍ سَيُلْحَقُ [بِأُمَّه] بِأَبِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ»

هم آخرت بنون دارد و هم دنیا.

آخرت و دنیا هر دو بچه دارند. چون هر ولدی به پدرش ملحق می‌شود. وقتی کاری برای دنیا می‌کنید، دیگر دنیا نیست که آن عمل به آن برگردد و این خسران است.

\*\*\*

## ساعت دوم

وقتی با روانشناسان وارد صحبت می‌شویم و در مورد شخصیت، اختلال و مباحث رشد بحث می‌شود؛ به ما می‌گویند: که روش کارتان شبیه رویکرد شناختی یا رفتاری است. ما می‌گوییم: البته عمل هم در نظرمان هست، باز هم می‌گویند: رویکردتان شناختی است. یا در مواردی می‌گویند: رویکردتان رفتاری است، ما می‌گوییم: شناخت هم در نظرمان هست.

قرآن و روایات دست روانشناسان غربی نبوده است. به خاطر همین وقتی می‌گویند رفتار، یعنی جزیی از رفتار را توانسته‌اند بشناسند. وقتی می‌گویند شناخت، یعنی جزیی از شناخت در ذهنشان است. در نظام فکری قادر نیستند شناخت یا عمل را تعریف کنند.

ولی وقتی وارد فرهنگ قرآن می‌شویم مثلاً از عمل؛ مواردی چون شناخت، ایمان، تفکر و خیلی چیزهای دیگر در می‌آید. از علم نیز خیلی موارد در می‌آید. اگر دوستانی خواستند در مورد عمل پژوهش کنند بدانند مشکل در این موضوع این است که همه عمل را بدیهی می‌دانند. ما بیشترین تعریف را از کلمه عمل در آورده‌ایم.

دوستانی که هفته قبل تعاریفشان را بیان نکرده‌اند، لطفاً بفرمایند.

**تعریف اول:** عبادت بواسطه اسماء الحسنی را عمل گویند.

**استنادات:** وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (اعراف ۱۸۰)

دعا بواسطه اسماء، انسان را به عملی می‌کشاند که جزای شایسته دارد. بنابراین نمی‌تواند تعریف عمل باشد چون می‌شود مقدمه عمل و خود عمل نیست.

یکی از راه‌های کشیده شدن به عمل صالح، دعا بواسطه اسماء الحسنی است. عمل صالح فقط از اسماء الحسنی به دست نمی‌آید. تعریف باید همه مراتب را در برگیرد و جامع و مانع باشد. تعریف باید در چهار راهی باشد که هم بنیاد و هم مهارت از آن استخراج شود.

**تعریف دوم:** پذیرش ثانوی بر مبنای شاکله است که دارای جهت، نتیجه و اثر است و فقط تا اجلس قابل پذیرش است.

**استنادات:** عمل مرتبه بعد از ایمان است پس پذیرش است. آیه قل کل يعمل علی شاکلته. اثر هم به خاطر جزاست.

شما جنس عمل را ایمانی گرفته‌اید که بر مبنای شاکله باشد. یعنی جنس عمل را ایمان گرفته‌اید. اگر بگویید بروز پذیرش تعریفتان بهتر می‌شود. پذیرش همان ایمان است. نمی‌توانیم بگوییم عمل همان ایمان است. یومنون را مساوی یعلمون قرار داده‌اید. باید اول ثابت کنید تا ما این جمله را بپذیریم.

ایمان سه جزء است. معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان است. طبق این روایت ایمان مساوی عمل نیست. بلکه عمل جزیی از ایمان است.

**تعریف سوم:** عمل موجب بقای نعمت است.

**استنادات:** لاحول و لا قوه الا بالله.

یکی از آثار عمل بقای نعمت است ولی تعریف عمل نیست.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نحل ۹۶)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نحل ۹۷)

عمل آنچه انسان را از فنا به بقا می‌رساند و حیاتی جاودان به نام حیات طیبه به او عطا می‌کند. عمل آن چیزی است که باعث تبدیل آنچه در دنیا بعنوان امکانات زوال‌پذیر وجود دارد به بقا می‌رساند.

خطبه‌ای که امروز خواندیم تفاوت امل با عمل را نشان می‌دهد. تفاوت امل و عمل در «عین» است و «عین» همان علم است که در عمل وجود دارد. امل پشتوانه و عقبه ندارد. پشتوانه عمل، علم است.

**تعریف چهارم:** موفقیت در ایجاد تغییر در بستر متغیر با استفاده از ابزار تغییردهنده همان بستر.

بستر متغیر تابعی از عمل است.

آیا عمل بستر متغیر را تولید می‌کند یا بستر متغیر عمل تولید می‌کند؟

عمل در بستر متغیر شکل می‌گیرد. این موضوع در آیات و روایات آمده است. عمل به واسطه فضاهاى متغیر، احسن می‌شود. ما یک تغییر داریم و یک ثبات که مقابل هم هستند. تغییر یعنی از حالی به حالی شدن و صیوریت یافتن. ثبات یعنی جلوه کردنی که صیوریت در آن نیست. حسن، بهاء، جمیل همه به خاطر ثبات هستند. اگر متغیر هم جلوه‌ای دارد به خاطر این است که ثبات را حمل می‌کند و نمایشگاهی برای ثبات است.

مثل ریح یا باد گرم و سرد می‌شود و جریان پیدا می‌کند. تغیر ویژگی دنیا و ثبات ویژگی آخرت است. عمل مختص یک بستر متغیر است. اگر دنیا برداشته شود عمل هم برداشته می‌شود. در این بستر باید کاری بشود که محصولش برایمان ثبات داشته باشد.

کنش و واکنش نفس در بستر متغیر که منجر به نتیجه ثابت می‌شود. وقتی متغیری در بستری متغیر بتواند به ثبات برسد این را **عمل** می‌گویند.

تغیر انسان که نامش عمل است می تواند ثابت شود. جزا و جهنم در اثر نداشتن عمل اتفاق می افتد. عمل واسطه‌ای برای رساندن نفس متغیر در بستر متغیر به نتیجه‌ای ثابت است.

**تعریف پنجم:** بروز و ظهور باور انسان براساس توان او همراه با قصد بصورت اکتساب خیر و شر، قابل ثبت و وزن شدن که قابل رویت است و صالح یا طالح بودن آن موجب فلاح یا خسران فرد می شود.

در این تعریف عمل صالح و ناصالح وجود دارد. در تعریف قبلی عمل صالح بود و جهنم به خاطر بی عملی بود.

**تعریف ششم:** تجسم اراده قابل ارزیابی در بستری متغیر و دارای اجل که قابلیت ارتقا دارد.

\*\*\*

حدود ۱۵ تعریف داریم. هر کسی یکی از این تعاریف را کامل کند و تعریف نهایی ارائه دهد. دیدگاه‌ها مختلف است و هر کس ممکن است یک وجهی برایش مهم باشد.

عمل آموزش دادنی است و پشتوانه دارد و حتما باید متکی به علم باشد.

تعریف معناشناسانه، فرآیندسازانه یا نظام سازانه است و یکسری اجزا پیدا می کند و همین اجزا خودشان اجزا پیدا می کنند. اگر در تعریف کلمه‌ای، مولفه را طوری انتخاب کنید که اجزا داشته باشند تعریفشان کامل تر می شود. مثلا در مورد عمل دو تعریف می توانیم داشته باشیم؛ **یکی** عمل واقع شده و **دیگری** قبل از وقوع.

**عمل واقع شده:** محصول یا حرث نفس که از او جدا شده و بصورت معلوم یا جزا برای او قابل رویت می گردد. (قابل علم می گردد)

**استناد:** علمت نفس ما احضرت. «ما» می شود عمل. آنچه حاضر است نزد نفس بصورت علمی و رویتی.

زینت عمل گاهی اوقات بعد از عمل اتفاق می افتد.

**قبل از وقوع عمل:** واسطه‌ای است (وسیله، ابزار یا سببی) برای نفس و جدا از او که می تواند در دنیا جزای آخرت را نصیب فرد کند و نفس را ترفیع بخشد.

**استناد:** «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه».

«اعملوا آل داوود شکرا وابتغوا الیه الوسيله».

واسطه در این تعریف ممکن است ایمان یا علم باش. علم یا ایمانی که به حد وساطت رسیده باشد.

روایت است که مسکین رسول خداست. انفاق به مسکین واسطه برای نفس است که می شود عمل و در دنیا جزای آخرت را برای انسان رقم بزند. این مورد در سوره انسان است. آیات ابرار همه در همین موردند. «انما نطعمکم لوجه الله و لانرید منکم جزا و لا شکورا».

اگر بنا شد کسی موضوع عمل را پژوهش کند، کتابش دو بخش دارد. از تدبر در کتاب شروع شده، به تغیر می رسد و بعد به حال به حال شدن می رسد و در آخر ثبت می شود.

احکام نفس را عمل گویند.

سوره اسراء سوره مهمی برای این کار است.

اگر کسی بخواهد روی موضوع عمل پژوهش کند باید تک تک تک مولفه ها را استخراج کرده و کار کند. البته کار عظیم و سختی است اما اگر کسی به این نتیجه برسد علوم اجتماعی و روانشناسی را مسلط می شود. همه اختلال ها را در حوزه اجتماع و فرد می شناسد. رسیدن به چنین چیزی برای یک محقق ۵۰۰ ساعت زمان پژوهشی می خواهد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات